

مطالعات ویرایش شده تیموتی کلر

این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخوانید. قدرت تبدیل بخش
انجیل شما را به هیجان خواهد آورد.

این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخورید. جهت تأمل
روز به روز در کلام زنده خدا،
شما را کمک خواهد کرد.



این مطالعه برای شخص شماست تا:
آن را بخور کنید. به منظور تعلیم کتاب مقدس
به دیگران، شما را مجهز خواهد کرد.

رومیان ۸-۱۶ برای شخص شما



رساله رومیان ۸ - ۱۶ برای شخص شما



نوشته: تیموتی کِلِر
مترجم: گروه ترجمهٔ موسسهٔ راستی

فهرست عناوین

۶	سخن ناشر
۷	دیباچه مجموعه
۸	مقدمه رومیان ۸-۱۶
۱۰	۱- جنگیدن با گناه با یاری روح القدس ۸:۱-۱۳
۲۱	۲- زیستن همچون فرزندان خدا ۸:۱۴-۲۵
۳۲	۳- رویارویی با زندگی، با داشتن اعتماد به نفس ۸:۲۶-۳۹
۴۵	۴- حقّ حاکمیت خدا ۹:۱-۲۹
۵۷	۵- مسئولیت ما ۹:۳۰ - ۱۰:۲۱
۶۸	۶- خدا و اسرائیل ۱۱:۱-۳۶
	روابط جدید ...
۸۰	۷- ... با خدا و کلیسا ۱۲:۱-۸
۹۱	۸- ... با دوست و دشمن ۱۲:۹-۲۱
۱۰۱	۹- ... به عنوان شهروندان کشور ۱۳:۱-۱۴
۱۱۳	۱۰- ... میان ضعیف و قوی ۱۴:۱-۲۳
۱۲۴	۱۱- یک‌رأیی و مأموریت ۱۵:۱-۳۳
۱۳۵	۱۲- خدا را جلال باد ۱۶:۱-۲۷
۱۴۱	واژه نامه
۱۴۷	پیوست الف) خلاصه رومیان فصل‌های ۸ تا ۱۶
۱۵۵	پیوست ب) آموزه‌های حاکمیت و برگزیدگی خدا

The Farsi Translation of *Romans for You - Romans 8-16*
by Dr. Timothy Keller © 2015

Originally published in English by

The Good Book Company

www.thegoodbook.com

www.thegoodbook.co.uk

All rights reserved.

Farsi Publisher Translator:

Fact Ministries, Inc.

www.factministries.org

P.O. Box 53507, San Jose, CA 95153

Paper ISBN: 978-1-647646-63-9

سرشناسه: رومیان ۸-۱۶ برای شخص شما

نگارنده: دکتر تیموتی کیلر

مترجم: گروه ترجمه مؤسسه راستی

ویراستار: آلبرت اصلان

صفحه پرداز: روبرت کرمی

ناشر فارسی: راستی - مؤسسه آموزش کتاب مقدس

شماره شابک: ۹۷۸-۱-۶۴۷۶۴۶-۶۳-۹

حق ترجمه فارسی این اثر مطابق مفاد قرارداد با شرکت انتشاراتی

The Good Book Company برای سازمان راستی محفوظ است.

دسامبر ۲۰۱۹

سخن ناشر

حکم دستگیری اهل طریقت، این غیور کوردل را اقتدار بخشید تا در پی آنان بوده از جفا دادنشان خشنود شود. در اوج پرواز خود از شهری به شهری، نوری بر او تابیدن گرفت. پیغامی الاهی او را درهم کوبید. بینایی‌اش از او سلب شد. بر او امر شد تا به مکانی برگزیده برود. در ضعف کامل و با تکیه بر دست دیگران راهی شد تا در کمال بی‌لیاقتی در قلب اهل طریقت جا داده و محبت کرده شود. یکی از اهل طریقت وارد شده دشمن خویش را «برادر شائول» خطاب کرد. خانیا برای شائول دعا کرد. شائول بینا شد. و حال، پیغام فیض خدا در مسیح عیسی، شائول را به بینادل غیوری تبدیل نمود تا در اقتدار انجیل، یهود و غیر یهود را به فیض مسیح بشارت دهد. به زبان عامیانه، «چی بود؟ چی شد؟!» فیض بزرگ‌ترین نقش را در نجات، زندگی، خدمت، و نوشتجات پولس رسول ایفا می‌کند. «به فیض خدا هستم آنچه هستم. و فیض او که بر من بود باطل نگشت ...»

(اول فرقتیان ۱۵:۱۰)

کتابی که در دست دارید ترجمه مطالعات ویرایش شده دکتر تیموتی کِلر بر اساس رساله پولس رسول به رومیان می‌باشد. این اثر گرانبه در پی آن است تا با تشریح مفهوم انجیل ثابت نماید که مجذوب شدن ما به پیغام انجیل حاصل فیض است، ایمان آوردن و تولد تازه شدن مان حاصل فیض است، رشد ما در قدوسیت حاصل فیض است، شبیه مسیح شدن ما حاصل فیض است، محفوظ ماندن ما در نجات حاصل فیض است، و در آینده شریک جلال او شدن مان حاصل فیض است. فیض، لطفی رایگان است که هیچ آدمی سزوارش نبوده، نیست، و نخواهد بود. فیض، بخششی است که به دولتمندی به نالایقان اعطا می‌شود تا مردگان زنده شوند، گمشدگان یافت شوند، ناپاکان تقدیس شوند، ناعادلان عادل محسوب شوند، و دشمنان خدا فرزندان او خوانده شوند. فیض، دیوار جدایی و نقاب را برمی‌دارد تا بزرگ‌ترین گناه‌کاران (مذهبیون و غیرمذهبیون) از موت به حیات، و از ملکوت ظلمت به ملکوت نور عجیب او منتقل شوند. (اعمال ۱۸:۲۶؛ اول پطرس ۲:۹) بدون فیض خدا، هرگونه تلاش ما برای دستیابی به خدا، نجات، و برکات او به هلاکت می‌انجامد.

ضمن قدردانی از دکتر تیموتی کِلر، شبان، استاد، سخنران و مفسر فرهیخته کتاب مقدس، از همه عزیزانی که ما را در ترجمه این اثر همراهی نمودند سپاسگزاری می‌کنم. باشد که این کتاب به همراه کتابچه راهنمای آن باعث برکت کلیسای ایران شود. دعای ما در مؤسسه راستی این است که کلیسای همیشه محبوب ما زمین به عادلانی باشد که به ایمان زیست کنند، دربرگیرنده مقدسینی باشد که بر فیض استوار باشند، و فرستنده خادمینی باشد که در بشارت انجیل فیض ساعی و پرتهم باشند.

کشیش آلبرت اصلان
مدیر و بنیانگذار
راستی - مؤسسه آموزش کتاب مقدس

دسامبر ۲۰۱۹

هر مجلد از مجموعه کتاب‌های «کلام خدا برای شخص شما»، خوانندگان را به بطن کتاب مقدس رهنمون و حقایق آن را در دل‌های آنان به کار می‌گیرد.

اهداف اصلی هر یک از کتاب‌های این مجموعه عبارت است از:

- بر محور کتاب مقدس بنا و استوار شده باشند.
- مسیح را جلال دهند.
- به طور مناسب به کار برده شوند.
- به آسانی قابل خواندن و فهم باشند.

شما می‌توانید **رومیان ۸-۱۶** را برای موارد زیر مورد استفاده قرار دهید:

خواندن: شما می‌توانید این مجلد را به عنوان کتابی که به شرح و تفصیل مضامین، تشویق‌ها و چالش‌های این قسمت از کتاب مقدس [رومیان] می‌پردازد، به سادگی از ابتدا تا انتها بخوانید.

خوردن: شما می‌توانید از این کتاب به عنوان بخشی از عبادت روزانه و مرتب خودتان استفاده کنید، یا اینکه آن را در کنار موعظه یا سلسله درس‌های کتاب مقدس در کلیسای خود به کار ببرید. هر فصل از این کتاب به دو قسمت کوچک‌تر تقسیم شده، و در پایان هر قسمت پرسش‌هایی مطرح شده که خواننده را به اندیشیدن تشویق و وامی دارد.

خواندن: شما می‌توانید این کتاب را به عنوان مرجعی برای کمک در تعلیم کلام خدا به دیگران، چه گروه‌های کوچک و چه در سطح کلیسایی، به کار ببرید. به آیه‌ها یا مفاهیم بفرنجی بخواهید خورد که با زبانی ساده توضیح داده شده‌اند، و در جای جای متن آن، مضامین و توضیحات سودمندی در اختیار خواننده قرار داده شده است.

کتاب‌های این مجموعه، همانند کتاب‌های تفسیری نیستند، و قرار نیست این ادعا را القا کنند که نگارش این مجموعه مبنی بر درک زبان‌های اصلی کتاب مقدس و یا سطح بالایی از دانش کتاب مقدسی می‌باشد. ارجاعات آیه‌ها با حروف **(فونت درشت)** آورده شده‌اند تا بتوان به آسانی به آنها مراجعه کرد. هر واژه‌ای که در محاورهٔ روزمره مهجور است و به ندرت به کار می‌رود و یا بیرون از محیط کلیسا کاربرد متفاوتی دارد، اولین بار با رنگ خاکستری نشان داده شده و معنایش در پیوست اول (واژه‌نامه) در انتهای کتاب تعریف شده است.

دعای ما این است که در ضمن خواندن این کتاب به جای اینکه شیفتهٔ محتوای آن شوید، شیفتهٔ کلام خدا یعنی آن کتاب مقدسی شوید که این کتاب کوچک شما را تشویق به مطالعهٔ آن می‌کند ... و اینکه به جای تحسین نویسندهٔ این کتاب، خداوندی را تحسین کنید که نگارنده شما را به سوی رهنمون است.

کارل لافرتن، ویراستار مجموعه

رساله به رومیان نیرومندترین شرح از قلب انجیل، و تکان دهنده ترین اکتشاف از نحوه عملکرد انجیل در دل‌های ماست.

هفت فصل اول این رساله به تشریح حقایق بی‌نظیر انجیل می‌پردازند، یعنی عادل‌شمردگی به واسطه ایمان، یگانگی با مسیح، و نجات فقط از طریق مسیح و نه از طریق اعمال. این فصل‌ها دربرگیرنده همه این موضوعات هستند و آنها را با ژرفای بسیار توضیح می‌دهند. در مجلد اول این کتاب، یعنی رومیان ۷-۱ شما می‌توانید تشریح تمام این مفاهیم را یافته، از آنها بهره‌برده، و آنها را به کار بگیرید.

پس از آن نوبت به نیمه دوم کتاب می‌رسد. در فصل‌های ۸ تا ۱۶، پولس پاسخ دادن به پرسشی را که در فصل‌های ۵ تا ۷ شروع کرده بود، پی می‌گیرد: «ایمان به انجیل مسیح چگونه منتج به دگرگون ساختن حقیقی زندگی در عمل می‌شود؟»

پولس این رساله را خطاب به مسیحیان روم و در حدود سال ۵۷ میلادی، یعنی در خلال سفر سوم بشارتی‌اش و به احتمال زیاد از قرن‌س یونان نوشت. کلیسای روم جماعتی بود متشکل از نوایمانان یهودی و غیریهودی، کلیسایی با مسیحیان متعهد اما نابالغ. با وجودی که پولس هنوز شخصا به دیدار آنها نایل نشده بود، اما می‌دانست که آنچه بیش از همه بدان نیاز دارند، انجیل است و بس. اما وی صرفاً نمی‌خواست که آنها انجیل را درک کنند، بلکه آرزومند بود که آنها انجیل را عاشقانه دوست داشته و مطابق آن زندگی کنند. مسیحیت در وهله اول مقوله‌ای عقلانی یا ارادی نیست، بلکه مقوله‌ای قلبی است، آن قلبی که روح‌القدس در آن ساکن شده و از انجیل سیراب گشته است. این چنین قلبی به دگرگونی واقعی در اندیشه و رفتار منتهی می‌شود.

به تعبیری، رومیان ۸-۱۶ به دو بخش تقسیم می‌شود، که هر بخش با این واژه آغاز می‌گردد: «پس / لهذا». در اولی، یعنی ۱:۸ پولس به ما می‌گوید: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.» این چکیده‌ای است از زیربنای کلی اطمینان مسیحی. برای ایمانداران هرگز احتمال محکومیت (یا قصاص) و جدایی از پدر آسمانی‌شان وجود ندارد. چرا؟ به خاطر کاری که پسرش بر صلیب کرده و کاری که روح‌القدس در دل‌های ما می‌کند. هم‌چنان که پولس پیش می‌رود، در فصل‌های ۹-۱۱ به ما نشان می‌دهد که نجات در گزینش خدا خلاصه شده است. از این رو، هم می‌توانیم در مورد خودمان فروتن باشیم و هم به او اعتماد کنیم.

دوم، پولس در ۱:۱۲-۲ می‌گوید: «لهذا ای برادران، شما را به رحمت‌های خدا استدعا می‌کنم که بدن‌های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید ... و هم‌شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.» این چکیده‌ای است از کل زندگی مسیحی. زندگی ایماندار باید سرشار از قدرشناسی باشد. ما زنده‌ایم تا علیرغم هرگونه دشواری و بهایی که باید پرداخت کنیم، با اطاعت از پدر آسمانی‌مان، او را خوشنود سازیم. مابقی رومیان به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم خود را در همه بخش‌های زندگی‌مان همچون «قربانی زنده» تقدیم او کنیم.

دی. مارتین لویدجونز، واعظ ولزی بزرگ قرن بیستم، در کتاب تفسیر رومیان خود می‌نویسد:

این کتاب یکی از درخشان‌ترین گوهرهای کتاب مقدس است. شخصی گفته که در کل کلام خدا رخشنده‌ترین و فروزان‌ترین سنگ گران‌بها، یا مجموعه سنگ‌های قیمتی، همین رساله به رومیان است، و از میان این سنگ‌ها، همین فصل [فصل ۸] درخشنده‌ترین سنگ می‌باشد. تکان دهنده‌ترین فصل [در کتاب رومیان] همین فصل ۸ است.»

برای من، شاید عالی‌ترین قسمت کتاب رومیان، ۵:۸ باشد، آنجایی که پولس به طور خلاصه توضیح می‌دهد که چطور تحول از درون صورت می‌گیرد ... چطور تحولی عمیق صورت می‌گیرد. وی می‌گوید: «زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می‌کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح.» برای رشد کردن در مسیح و به شباهت او در آمدن، لازم است که ذهن‌هایمان را روی چیزهای روحانی، یعنی امور بالا متمرکز سازیم. باید یاد بگیریم که چطور درباره انجیل تأمل و تفکر نماییم تا انجیل در دل‌هایمان واقعی شده و مبنای همه کارهایمان قرار گیرد.

من همیشه بر این باور بوده‌ام که در بطن رومیان ۸ شما با این راز مواجه می‌شوید: حقیقتاً می‌توان انجیل را در دل‌های خود بکار گرفت تا به شیوه‌ای ژرف متحولمان کند.

من همیشه بر این باور بوده‌ام که در بطن رومیان ۸ شما با این راز مواجه می‌شوید: حقیقتاً می‌توان انجیل را در دل‌های خود بکار گرفت تا به شیوه‌ای ژرف متحولمان کند. و مابقی رومیان به ما نشان می‌دهد که این تحول در عمل به چه شکل خواهد بود. دعای من این است که با خواندن نیمه دوم این نامه بی‌نظیر، انجیل دل‌هایتان را بلرزاند، انجیل ذهنتان را شکل بدهد، و انجیل زندگی‌تان را دگرگون سازد.

شاید در کل کتاب مقدس، هیچ کتابی نباشد که به اندازه رومیان، درباره‌اش مطلب نوشته شده باشد. پیرامون آن بحث‌های زیادی صورت گرفته، و برای این منظور برای نه فصل آخر رساله، پیوست‌هایی با جزئیات بیشتر در نظر گرفته شده است. و فصل‌های ۹-۱۱ از دشوارترین قسمت‌ها در کل کتاب مقدس به شمار می‌روند، چه از لحاظ درک کردن مفهوم آنها و چه از لحاظ درک کردن ارزش آنها. بنابراین، پیوستی تدارک دیده‌ایم (پیوست ب) تا به تفصیل بیشتر آموزه‌های حاکمیت و برگزیدگی خدا بپردازیم.

اما هدف از نگارش این مأخذ، ارایه کتابی جامع یا نهایی پیرامون این رساله نبوده است. این یک کتاب تفسیر نیست. نه به اندازه کتاب تفسیر وارد عمق موضوعات می‌شود، و نه به جزئیات تاریخی و مطالب دانش‌پژوهی اخیر می‌پردازد. این کتاب فقط یک کتاب راهنمای تشریحی است که کلام خدا را بازگشایی می‌کند و برای نحوه کاربرد آن در زندگی روزمره، پیشنهادهایی ارایه می‌دهد.



جنگیدن با گناه با یاری روح القدس

در رومیان ۷، پولس به ما نشان می‌دهد که مسیحیان هنوز با بقایای **گناه** که در وجودشان جا خوش کرده، دست و پنجه نرم می‌کنند. او می‌گوید: «کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم» (۱۵:۷). ولی در عین حال، مسیحیان در وجدان خویش انقلابی را تجربه کرده‌اند، یعنی انزجاری واقعی از گناه و (در حال حاضر) عدم توانایی از یافتن لذتی ماندگار از گناه: «کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم». این دو واقعیت ما را یا از شریعت‌گرایی دور نگاه می‌دارند که می‌گوید: «مسیحیان واقعی دیگر با گناه نمی‌جنگند» و یا از مکتب تسامح (بی‌بندوباری) که می‌گوید: «مسیحیان واقعی هم انسان هستند. آنها هم مثل هر کس دیگر گناه می‌کنند.» روح خدا آمده و وجود ما را «از درون» متحول ساخته است (۲۲:۷)، از این رو ما خواهان خدا و تقدس هستیم، اما «جسم» یا «طبیعت گناه‌آلود» ما هنوز آن قدر قدرتمند هست که ما را از انجام آنچه آرزوهای جدیدمان می‌طلبند بازدارد.

اما رومیان ۷ درباره زندگی مسیحی همه چیز را نمی‌گوید. موقعیت تازه ما، یعنی موجودی با «طبیعت دوگانه»، عملاً می‌تواند به پریشانی منجر شود، مگر اینکه «برحسب روح رفتار کنیم» (۴:۸). پولس در مورد نحوه زندگی کردن در روح، رهنمودهایی ارائه می‌دهد. مادامی که این رهنمودها را به کار نیندیم، پیوسته خودمان را در حال ارتکاب کارهایی می‌بینیم که از آنها نفرت داریم.

هیچ قصاص (محکومیت) نیست.

با این حال، پولس پیش از آنکه به ما نشان دهد که چگونه می‌توان برحسب روح خدا رفتار کرد، می‌خواهد نشانمان دهد که چطور پسر خدا به ما زندگی بخشیده است. آیه ۱ با کلمه «پس» آغاز می‌شود. استناد پولس می‌تواند به بخش‌هایی باشد که در گذشته یاد کرده، بخش‌هایی نظیر ۲۱:۳-۲۷ (آنچنان که جان استات^۱ معتقد است) یا دو فصل قبل (به اعتقاد داگلاس^۲)، آنجایی که پولس فرد مسیحی را کسی معرفی می‌کند که هنوز گناه در وجودش قدرت دارد اما خود «حقیقی» درونش «شریعت خدا را بندگی می‌کند» (۲۵:۷) و می‌تواند انتظار رهایی «از جسم این موت ... به وساطت خداوند ما عیسی» را داشته باشد.

با این حال، هر چه در نامه پولس به رومیان به عقب برمی‌گردیم، حقیقت مندرج در ۱:۸ را می‌توانیم در این دو کلمه خلاصه کنیم: «**قصاص** (محکومیت) نیست». این دو کلمه موقعیت ما را به عنوان یک مسیحی بیان می‌کنند. بدون شک، «محکوم نبودن» یک اصطلاح حقوقی و به معنای آزاد بودن از هر دین یا مجازاتی است. دیگر هیچ کس نمی‌تواند اتهامی بر شما وارد کند. کسی که در مسیح عیسی است، دیگر تحت هیچ محکومیتی از جانب خدا قرار نمی‌گیرد. پولس قبلاً این مطلب را در ۱۶:۵ و ۱۸ گفته بود.

این معرکه است! معنی اش این است که خدا هیچ اتهامی به ما نمی‌زند! او هیچ خطایی در ما نمی‌بیند.

1 John Stott

2 Douglas Moo

موردی وجود ندارد که او ما را به خاطرش مجازات کند.

با این حال، عبارتی که پولس در اینجا به کار می‌برد صرفاً این نیست که مسیحیان "محکوم نشده‌اند". عبارت یاد شده، از قدرت خیلی بیشتری برخوردار است. پولس می‌گوید که برای مسیحیان به هیچ وجه محکومیتی در میان نیست. محکومیت برای ما اصلاً وجود ندارد. این طور نیست که ما برای مدتی از زیر محکومیت در رفته باشیم و امکان برگشتش همچنان وجود داشته باشد. نه، برای ما هرگز محکومیتی نیست ... محکومیت دیگر وجود ندارد.

برای ما هرگز
محکومیتی نیست
... محکومیت دیگر
وجود ندارد.

اهمیت ذکر این نکته در این است که بسیاری تصور می‌کنند که فرد مسیحی فقط به‌طور موقتی از زیر محکومیت بیرون می‌آید. خیلی‌ها دوست دارند مفهوم این عبارت را به گذشته ما، یا نهایتاً به گذشته و حال ما، محدود کنند. اما پولس به‌طور قطعی می‌گوید که برای یک ایماندار دیگر هیچ محکومیتی در بین نیست. این محکومیت، خود را جایی پنهان نکرده تا در آینده به سراغمان بیاید!

خیلی‌ها بر این باورند که مسیحیانی که به گناه خویش اعتراف می‌کنند و سپس زندگی خوبی را پیش می‌گیرند، آمرزیده می‌شوند و در آن لحظه تحت محکومیت نیستند. اما به اعتقاد همین افراد، اگر این مسیحیان مرتکب گناه شوند، دوباره به زیر محکومیت باز خواهند گشت، تا زمانی که دوباره توبه و اعتراف کنند. به عبارت دیگر، اگر شخص مسیحی دوباره مرتکب گناه شود، دوباره زیر محکومیت قرار خواهد گرفت و اگر در همان وضعیت بماند، ممکن است هلاک شود. اگر این باور درست باشد، پس [موقعیت] یک مسیحی باید مدام در حال تغییر باشد، یعنی ابتدا زیر محکومیت قرار می‌گیرد، سپس از زیر آن بیرون می‌آید و بعد دوباره محکوم می‌شود!

ولی این دیدگاه با جامعیت و شدت لحن پولس به هیچ وجه جور در نمی‌آید. پولس با صراحت هر چه تمامتر می‌گوید که دیگر هیچ محکومیتی برای ما وجود ندارد: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند» (۱:۸). بنابراین، از همان لحظه‌ای که به مسیح عیسی ایمان می‌آوریم، محکومیت ما برای همیشه از بین می‌رود. دیگر هیچ قصاص یا محکومیتی برای ما باقی نمی‌ماند. پذیرفته شدن و مورد استقبال خدا قرار گرفتن تنها چیزی می‌باشد که از آن ما خواهد بود!

مسئله فراموش کاری

واعظ بزرگ ولزی قرن بیستم، دی. مارتین لویدجونز^۲ گفته: "عمده معضلات ما ناشی از ناکامی ما در درک حقیقت این آیه است". اگر فراموش کنیم که "کنون دیگر هیچ قصاص نیست، چه اتفاقی می‌افتد؟"

از یک سو، بیشتر از آنچه که باید، احساس گناه، بی‌ارزش بودن و درد خواهیم کرد. از همین جا ممکن است احساس نیاز به "اثبات خودمان" ناشی شود؛ یعنی حساسیت شدید نسبت به انتقادات، و گرفتن موضع تدافعی، فقدان اعتماد در روابط، نبود اعتماد به نفس و شادمانی در دعا و پرستش، و حتی رفتارهای

اعتیادآمیز که می‌تواند واکنشی به حس تقصیر و بی‌لیاقتی شدید باشد.

از سوی دیگر، انگیزه کمتری برای **مقدس** زندگی کردن خواهیم داشت. و منابع کمتری برای خویشتن‌داری در اختیار خواهیم داشت. مسیحیانی که معنای «فصاح نیست» را درک نمی‌کنند، تنها از سر ترس و تکلیف، اطاعت می‌کنند. قدرت هیچ انگیزه‌ای به پای محبت و سپاسگزاری نمی‌رسد. اگر نتوانیم عظمت کامل «هیچ فصاح نیست» را درک کنیم، علیرغم فهمیدن باقی مطالب ۸:۱-۱۳، حس کامل آن را از دست خواهیم داد! لویدجونز با مثالی زیبا، این را مطلب را این‌گونه خلاصه کرده است:

«فرق میان شخص بی‌ایمانی که گناه می‌کند، با یک مسیحی که مرتکب گناه می‌شود همانند فرق میان مردی است که قوانین ... فلان ایالت را نقض کرده، و ... شوهری که در رابطه‌اش با همسر خود مرتکب خطایی شده که نباید می‌شد. این شوهر هیچ قانونی را نقض نکرده، اما دل همسرش را شکسته است. تفاوت در همین جاست. دیگر پای نقض قانون و مسائل حقوقی در میان نیست، مسئله به روابط شخصی و ... محبت مربوط می‌شود. مرد از درجه شوهری [به لحاظ حقوقی] ساقط نمی‌شود. در این مسئله، پای قانون به میان نمی‌آید ... به عبارتی، چیزی که اکنون اتفاق می‌افتد، بسیار وخیم‌تر از محکومیت حقوقی است. من ترجیح می‌دهم قانونی را زیر پا بگذارم تا اینکه احساسات کسی را که دوستش دارم جریحه‌دار سازم ... [در این مورد] شکی نیست که شما مرتکب گناه شده‌اید، اما به عشق گناه کرده‌اید... [پس] می‌توانید و باید احساس شرم کنید، اما نباید احساس محکومیت نمایید، زیرا احساس محکومیت مترادف است با بازگرداندن خودتان به "زیر شریعت"»

(رومیان، فصل‌های ۷:۱ و ۸:۴-ص ۲۷۱-۲۷۲)

اسارتی وجود ندارد

بنابراین، آیه ۱ بحث **رومیان فصل‌های ۱-۷** را به ما یادآوری می‌کند: برای ایمانداران هیچ محکومیتی به خاطر گناه وجود ندارد. آیه ۲ جنبه دوم پیروزی خدا بر گناه را، که او برای ما به دست آورده است، تشریح می‌کند: اکنون **اسارت** گناه نیز وجود ندارد. «شریعت روح حیات در مسیح عیسی (یعنی به واسطه ایمان به او) مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید» (آیه ۲). هم‌چنان که در **رومیان ۷** دیدیم (به **رومیان ۱-۷** ص ۱۴۰ مراجعه کنید)، پولس واژه «شریعت» را در معانی زیر به کار می‌برد:

- الف) قوانین یا معیارهای خدا
- ب) یک اصل کلی
- پ) یک نیرو یا قدرت

پس در ۲:۸ بسیار واضح به نظر می‌رسد که «شریعت» دربرگیرنده معنای سوم است. روح‌القدس می‌آید تا ما را از درون، از اسارت گناه آزاد سازد. پس آیه ۱ به ما می‌گوید که از محکومیت حقوقی گناه رها شده‌ایم ... و آیه ۲ هم می‌گوید که عملاً از قدرت گناه آزاد شده‌ایم. به بیان دیگر، نجات هم جرم حقوقی ما را برطرف می‌کند (آیه ۱) و هم تباهی درونی‌مان را (آیه ۲).

بعضی‌ها از ارتباط بین آیه ۱ و ۲ شگفت‌زده می‌شوند. اساساً حرف پولس این است: برای مسیحیان

هیچ محکومیتی در کار نیست، زیرا روح القدس ما را از گناه آزاد می‌سازد. شاید [از این آیه‌ها] این برداشت بشود که **تقدیس** ما بدست روح القدس، عامل یا زمینه **عادل شمرده‌شدگی** ما محسوب می‌شود، یعنی [گویا که] در حینی که با گناه می‌جنگیم و خدا را اطاعت می‌کنیم، ما عادل و بی‌گناه محسوب می‌شویم.

اما کل رومیان تا به اینجا، چنین چیزی را نفی می‌کند. در عوض، حرف پولس این است که: ما می‌دانیم که دیگر زیر محکومیت خدا نیستیم چرا که خدا روح القدس را به زندگیمان فرستاده تا ما را از گناه آزاد سازد.

خدا چگونه این کار را کرد؟

پولس در آیه‌های ۳-۴ به ما نشان می‌دهد که چطور خدا این دو جنبه از نجات (قصاص نیست، اسارت نیست) را محقق ساخته است. اول اینکه، خدا پسرش را فرستاد تا انسان («در شبیه جسم گناه» - آیه ۳) و برای گناه متحمل رنج شود. به عبارت دیگر، مرگ مسیح با پرداخت دین [ما]، به لحاظ حقوقی گناه را مغلوب می‌کند. دوم اینکه، خدا با این کار خود به مغلوب کردن حقوقی گناه بسنده نکرد، بلکه عملاً گناه را از زندگی ما پاک ساخت: «تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم» (آیه ۴). کار روح القدس در درونمان، به ما قدرت می‌بخشد تا از شریعت اطاعت کنیم (هرچند نه به طور کامل، و از این روست که در نجاتمان نه سهمی داریم و نه می‌توانیم آن را دست کم بگیریم). مطلب مزبور را شبان بزرگ بریتانیایی، جان استات چنین توضیح داده است:

«ما به لحاظ پذیرفته شدن، از قید شریعت آزادیم، اما به لحاظ تقدس، مکلف به حفظ آن هستیم. به دلیل عادل شمرده شدگی است که دیگر شریعت ما را به اسارت نمی‌کشد ... اما به عنوان معیار رفتار و کردار خویش، هنوز مقید به مراعات شریعت هستیم، و در زندگی خود برحسب روح، سعی می‌کنیم آن را تحقق بخشیم.»

هرچه مسیح برای ما انجام داد، به خاطر آن بود که بتوانیم یک زندگی مقدس داشته باشیم.

ولی چرا خدا پسرش را فرستاد تا متحمل محکومیت ما شود، و چرا روحش را فرستاد تا اسارت ما را در هم بشکند؟ آیه ۴ به ما می‌گوید که هرچه مسیح برای ما انجام داد، یعنی **تجسس** (پسر خود را در شبیه جسم گناه ... فرستاد، آیه ۳) و مرگ و رستخیز او، به خاطر آن بود که بتوانیم یک زندگی مقدس داشته باشیم. این نکته بی‌ظنیری است. چیزی که عیسی به خاطرش زنده است، یعنی غایت و هدف کل زندگی‌اش، این است که ما را مقدس سازد و «عدالت شریعت» را تحقق بخشد. این، بزرگترین انگیزه ممکن برای مقدس زیستن می‌باشد. هر وقت گناه می‌کنیم، به تلاشی [مذبوحانه] برای عقیم ساختن هدف و مقصود عیسی مسیح از کل زندگی، خدمت و مرگش اقدام کرده‌ایم! اگر این نتواند شما را برای مقدس زندگی کردن تشویق کند، هیچ چیز دیگری نخواهد توانست.

تفکر مهم است

در مابقی این قسمت (در حقیقت، در مابقی این فصل)، پولس روی دومین مزیت بزرگ "در مسیح" بودن، یعنی غلبه بر گناه در زندگی مان، تمرکز می کند. با این وجود، همان طور که وی در جزئیات بی ریای فصل ۷ نشان داده، نه تنها برای نجات، که حتی برای اطاعت هم هیچ آمیدی به خودمان نیست. ما برای هر گونه تغییر واقعی نمی توانیم روی تلاش های خودمان تکیه کنیم، بلکه همان گونه که پولس الآن توضیح می دهد، فقط می توانیم روی کار روح القدس حساب کنیم و بس.

با یاری روح القدس چگونه بر گناه غلبه پیدا می کنیم؟ یا به عبارت دیگر، چگونه می توانیم "بر حسب روح زندگی کنیم" (۵:۸)، آن هم طوری که موافق با انسانیت باطنی خودمان باشد (۲۲:۷)؟ کسانی که چنین می کنند، افرادی هستند که «در چیزهای روح [تفکر می کنند]» (۵:۸). پولس مدعی است که میان زیستن و اندیشیدن ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی وجود دارد. در واقع حرف او این است: "چون آنانی که بر حسب جسم زندگی می کنند، افکاری جسمانی دارند، اما کسانی که بر حسب روح زندگی می کنند، افکاری روحانی دارند." به عبارت دیگر، فکرتان را روی هر چیز که متمرکز کرده باشید، شیوه زندگی و شخصیتتان هم بر اساس همان چیز شکل خواهد گرفت. ولی "تفکر کردن" یا "اندیشیدن" به چه معناست؟ حتی در زبان انگلیسی، وقتی واژه "mind" به صورت یک فعل به کار برده می شود، بار معنایی قوی تری از "فکر کردن در باره چیزی" دارد. معنای دقیق آن تمرکز شدید روی چیزی است، به طوری که آن چیز به مشغولیت ذهنی شخص تبدیل شود و تمام توجه و تصور وی مصروف آن چیز گردد.

ویلیام تمپل، اسقف اعظم کانتربوری در قرن بیستم، می گوید: "مذهب شما همان چیزی است که در خلوت خود انجام می دهید." به بیانی دیگر، وقتی هیچ موضوعی نباشد که ذهن شما را به خود مشغول بدارد، ذهنتان هر جا که آزادانه برود، زندگی واقعی شما هم همانجاست. زندگی شما را مشغولیت های ذهنی تان شکل می دهند. مذهب شما همان است. زندگی شما را همان چیزهایی شکل می دهند که ذهنتان را اشغال کرده اند. غلبه بر گناه در زندگی، با افکار ما آغاز می شود، و پیروزی بر گناه تنها نتیجه متمرکز نمودن فکر و ذهن بر روح القدس است و بس.

پرسش های برای تأمل

۱. آیا هرگز احساس کرده اید که زیر محکومیت (قصاص) هستید؟ چه عاملی باعث می شود که چنین احساسی داشته باشید؟ چگونه می توانید مطمئن باشید که دفعه بعد یادتان خواهد بود که "اکنون هیچ محکومیتی وجود ندارد"؟
۲. شناخت خدمت عیسی از چه روش هایی می تواند در زندگی شما انگیزه ای برای تقدس ایجاد کند؟
۳. با خلوت و تنهایی خود چه می کنید؟ امروز چگونه افکار خویش را روی انجیل متمرکز خواهید ساخت؟

بخش دوم

چیزهای روح

پس یک نبرد موفقیت آمیز با گناه با "تفکر در چیزهای روح" آغاز می‌شود (۵:۸). "تفکر در چیزهای روح" با دایما فکر کردن درباره دین یا **الاهیات** یکی نیست. چیزهای روح آن چیزهایی هستند که روح القدس توجه ما را به آنها جلب می‌کند. "تفکر" کردن در روح یعنی اندیشیدن به اموری که دل مشغولی روح القدس است.

این امور چه چیزهایی هستند؟ در آیه‌های باقیمانده از فصل ۸ خواهیم دید که روح القدس می‌آید تا نشانمان دهد که ما دختران و پسران خداوند هستیم. این مطلب را در فصل بعدی مفصل‌تر بررسی خواهیم کرد، اما در اینجا مجال خوبی است برای دیدن ماهیت "چیزها" یا حقایقی که روح القدس می‌خواهد ما در آنها "تفکر" کنیم:

- آیه ۱۴ به ما خواهد گفت که: «کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خداوند»
- آیه‌های ۱۵-۱۶ به ما خواهند گفت که روح القدس ترس از رد شدن را برطرف می‌کند و به ما اطمینان می‌بخشد که فرزندان محبوب خدا هستیم.
- آیه‌های ۲۶-۲۷ به ما خواهند گفت که روح القدس به ما اعتماد به نفس می‌دهد تا در دعا به خدا نزدیک شویم.

به عبارت دیگر، مابقی رومیان ۸ نشان می‌دهد که روح القدس درگیر انجام چه کاری است. و آن اینکه چطور ما در مسیح فرزندخوانده، محبوب، و پذیرفته شده هستیم.

کولسیان ۱:۳-۴ عبارت مشابهی است که می‌گوید: «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالاست بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته ... زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.» در اینجا پولس با ما از دلمشغولی‌های "آنچه که در بالاست" سخن می‌گوید: باید به خاطر داشته باشیم که ما با مسیح برخیزانیده و در مسیح نزد پدر آسمانی پذیرفته شده‌ایم. در اینجا ذکر از روح القدس به میان نمی‌آید، اما همان اصل حاکم است. ما باید فکرمات را با چیزهایی مشغول کنیم که شایسته جایگاهمان در مسیح است. باید محبت او و فرزندخواندگی خویش را در ذهن و دلمان فرو کنیم. "تفکر کردن در چیزهای روح" (رومیان ۵:۸) یعنی اینکه هرگز جایگاه ممتازمان، یا این واقعیت را که محبوب هستیم فراموش نکنیم و بگذاریم که این حقیقت بر اندیشه، دیدگاه‌ها و به تبع آن بر گفتار و کردار ما چیره شود.

"تفکر کردن در چیزهای روح" یعنی اینکه هرگز جایگاه ممتازمان را فراموش نکنیم.

هر کس به چیزی فکر می کند

در نهایت، پولس می گوید که هر کس "به چیزی فکر می کند: ما یا به چیزهای روح فکر می کنیم، یا به امور «طبیعت گناه‌آلود» (آیه ۵). "طبیعت گناه‌آلود" همان اصطلاحی است که در نسخه ترجمه NIV منتشر شده در سال ۱۹۸۴، به جای واژه یونانی sarx برگردان شده است. همین اصطلاح در نسخه ESV و NIV منتشر شده در سال ۲۰۱۱ "جسم" ترجمه شده است. منظور از sarx امیال و خواهش‌هایی است که حواسمان بر ما دیکته می کنند، یعنی آن نوع از **جهان بینی** که دنیوی است و نه الهی ... و خودمحور است و نه مسیح‌محور.

هر چیزی که فکر ما را مشغول کرده باشد، کنترل زندگی ما را هم در دست خواهد داشت. یک مشغولیت فکری هست که به مرگ منجر می شود، و مشغولیت فکری دیگری هم هست که به حیات و سلامتی می انجامد (آیه ۶). پر واضح است که کسی که روح خدا را ندارد، و از این رو مسیحی نیست (آیه ۹ب)، از جانب خدا با مرگ ابدی و محکومیت روبرو می باشد. اما منظور پولس از زندگی و مرگ آینده به همین جا ختم نمی شود. منظور او بیشتر آن شکستگی و حس انزوایی است که «انانی که بر حسب جسم [طبیعت و امیال گناه‌آلود] هستند» (آیه ۵) در همین زندگی تجربه می کنند. خدا انسان را آفرید تا در رابطه با خدا شکوفا شود و در طول زندگی اش در این جهان، از شناخت خدا لذت ببرد. پس کنترل شدن توسط امیال خودمان، به زندگی ای منتهی خواهد شد که بسیار پست تر از آن زندگی ای است که خدا برای ما در نظر گرفته است. این امر به جای آنکه سلامتی و آرامش به بار آورد، باعث ایجاد کشمکش (هم درونی و هم با دیگران) می شود، و به جای آزادی به اسارت (به رومیان ۶ مراجعه کنید) و به جای زندگی به مرگ می انجامد.

می توانیم هرگونه احساس منفی را در نظر بگیریم و ببینیم که چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد. بیایید تصور کنیم که من در مورد موضوع بخصوصی به شدت نگران هستم. نگرانی اجتناب ناپذیر است، مگر آنکه شما به کلی بی تفاوت و بی‌قید باشید. اگر موضوعات، آدمها، و یا اهداف برای شما مهم باشند، شما نگران هم خواهید شد. اما اگر نگرانی تبدیل به **ناتوانی** شود، دلیلش آن است که من فراموش کرده‌ام که فرزند خدا هستم و پدر آسمانی‌ام بر کل جهان هستی مسلط است و بدان مهر می‌ورزد. نگرانی بیش از اندازه، یعنی از یاد بردن "چیزهای روح".

نمونه دیگر زمانی است که حس تقصیر یا بی‌لیاقتی به ما هجوم می‌آورد. یکی از نشانه‌های آن زمانی است که چون سعی داریم "توان" گناهمان را بپردازیم یا آن را "تسویه" کنیم، دور خودمان را با خیلی چیزها شلوع می‌کنیم و مسئولیت‌های خرد کننده‌ای را بر عهده می‌گیریم. در این مورد هم ما "چیزهای روح" را فراموش کرده‌ایم. **اول یوحنا ۳:۲۰** می‌گوید: «یعنی در هرچه دل ما، ما را مذمت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می‌داند.» اگر به خاطر داشته باشیم که به فرزند خواندگی خدا پذیرفته شده‌ایم، هرگاه احساس بی‌ارزشی به ما هجوم می‌آورد، بلافاصله مشکل قلب خود را به نزد پدر آسمانی می‌بریم.

دشمنی با خدا

مطلب رومیان ۷:۸ بسیار ساده و در عین حال قاطع است: «تفکر جسم دشمنی [با] خداست.» فکر

ما یک بستر خنثی نیست، یعنی نمی‌تواند یک مشغله فکری را دوست داشته باشد بدون آنکه دیگری را رد کند. فکری "که روی جسم متمرکز است" باید با خدا و خواسته‌های روح او، با دشمنی رفتار کند. به همین دلیل است که افکار ما به طور ذاتی نمی‌توانند از پس گناه برآیند. شاید متوجه تمایل خاصی که مفید نیست، یا عمل خاصی که مخرب است بشویم. شاید حتی تصمیم به قطع آن تمایل یا عمل بگیریم، و شاید در انجامش موفق هم باشیم. اما ریشه گناه، یعنی دشمنی با خدا، هنوز در ذهن ما باقی است. پس گناه، بدون آنکه به آن رسیدگی شود، همچنان در زندگی ما رشد می‌کند.

و همین دشمنی، ما را در خشنود ساختن خدا فاقد صلاحیت می‌کند. آیه ۸ هم به همان اندازه تکان دهنده است: «و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.» یعنی ما مطلقاً توان این را نداریم که طوری زندگی کنیم که تأیید آفریننده خود را جلب کنیم. چرا؟ چون ذهنی که کارهای ما از آن نشأت می‌گیرند، از سر دشمنی با خدا عمل می‌کند. کسی که توسط جسمش کنترل می‌شود، می‌تواند به چیزهای خوب فکر کند و یا کارهای درست انجام دهد. اما نمی‌تواند خدا را خشنود سازد، چرا که افکار یا اعمال او در دشمنی با خدا صورت می‌گیرند.

در اینجا برای روشن شدن قضیه مثالی می‌آوریم: مردی که جزو نظامیان شورشی است، شاید هوای همقطاران‌ش را داشته باشد، شاید یونیفرمش را تمیز و مرتب نگاه دارد، و غیره. همه این‌ها "خوب" هستند. اما همه اقداماتی که انجام می‌دهد در راستای دشمنی با فرمانروای قانونی است. شما هرگز انتظار ندارید که چیزی در مورد وظیفه شناسی یا سخاوت فرد شورشی به گوش فرمانروا برسد و یا اینکه فرمانروا از کارهای متمرذانه او راضی باشد!

اما لازم نیست (و نباید) هیچ‌یک از این‌ها در مورد "شما" مسیحیان اتفاق بیفتد (آیه ۹). از آنجایی که روح خدا در همه کسانی که از آن مسیح هستند زندگی می‌کند، هر مسیحی "تحت کنترل روح القدس قرار دارد، نه طبیعت گناه‌آلود". هنگامی که ما مسیح را پذیرفتیم و در نگاه خدا عادل محسوب شدیم، روح القدس در ما ساکن شد و ما را از لحاظ روحانی زنده کرد. بدن یک مسیحی کالبدی فانی است (آیه ۱۰). اما در عین حال از روح و ذهنی بهره‌مند است که زنده می‌باشد.

و پولس می‌گوید که نه تنها اکنون روح/ذهن ما نباید از جسم پیروی کند، بلکه زمانی می‌رسد که جسم‌مان هم از روح ما متابعت خواهد کرد. در اندیشه یونانی، جسم ماهیتی بد داشت. آنها امیدوار بودند که روزی آن را پشت سر رها کنند و آزاد شوند. اما در نظر آنان، روح خوب و مقبول بود. آیه ۱۱ همه این اندیشه را زیرورو می‌کند: «و که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» روزی خواهد رسید که روح القدس بدن‌های ما را به کلی تازه خواهد ساخت تا بتوانیم تا به ابد زیست کنیم. در اینجا هیچ دوگانه انگاری (جسم بد، روح خوب) در میان نیست. یک روز، هر دو آنها کامل خواهند شد.

ولی عجالتاً طبیعت گناه‌آلود، یعنی همان طبیعتی که دشمن و **مغایر** با رشد زندگی روحانی ماست، هنوز در درون ما باقی است. و همان‌طور که چشم انتظار روزی هستیم که بدن‌هایمان زنده شوند (آیه ۱۱)، باید "افعال بدن را به وسیله روح بکشیم" (آیه ۱۳ - برخلاف نسخه NIV، انتهای این آیه را می‌توان به مثابه پایان جمله تلقی کرد). هم‌چنان که جان استدلالت می‌کند، پولس هنوز دارد به تجربه زندگی و مرگ در زمان حال، و نه در آینده اشاره می‌کند. پولس در اینجا می‌گوید: اگر باقی مانده طبیعت گناه‌آلود

را به حال خود رها کنید، یعنی اگر بگذارید کامیاب شده و رشد کنید، به دردرس بزرگی خواهید افتاد. در عوض، باید به وسیله روح القدس به آن حمله‌ور شوید و آن را بکشید. هرچه بیشتر طبیعت گناه‌آلود را بکشید، بیشتر از حیات روحانی‌ای که روح القدس در اختیارتان قرار می‌دهد، یعنی حیات و سلامتی (آیه ۶)، لذت خواهید برد.

میراندن^۴

این فرایند “کشتن” همان چیزی است که الاهی‌دانان قدیم اصطلاح “میراندن” را برایش به کار می‌بردند. این اصطلاح از ترجمه قدیمی کینگ جیمز گرفته شده که در آن آمده: «اگر به وسیله روح اعمال بدن را بمیرانید [to Mortify]، همانا خواهید زیست» (آیه ۱۳).

پس آیه‌های ۱۲-۱۳ درباره ماهیت میراندن چه چیزی به ما می‌گویند و چطور باید این کار را انجام دهیم؟ اول از همه، این کار به معنای ایستادگی بی‌امان و راسخ در برابر اعمال گناه‌آلود است. واژه‌ای که “کشتن” ترجمه شده، در زبان یونانی (thanatoute) لحنی تند و خشن دارد. این واژه یعنی رد کردن کامل هر چیزی که می‌دانیم اشتباه است. به عبارت دیگر، “کشتن” یعنی اعلان جنگ دادن به همه نگرش‌ها و رفتارهای نادرست ... بدون اینکه به آنها مجالی برای تجدید قوا بدهیم، یا چیزی را به اسارت بگیریم، و یا اینکه از هیچ تلاشی فروگذار کنیم.

این بدان معنی است که یک مسیحی با گناه بازی نمی‌کند. برای آزاد شدن از گناه، یک مسیحی به خود نمی‌گوید: «می‌توانم کنترلش را در دست خودم نگه دارم.» باید تا جایی که امکان دارد از آن دور شوید. قضیه فقط به پرهیز از چیزهایی که می‌دانید گناه هستند، محدود نمی‌شود. بلکه باید از چیزهایی که به گناه منجر می‌شوند، و حتی چیزهای مشکوک نیز پرهیز کنید. این یک جنگ است!

دوم اینکه، “کشتن” به معنای تغییر یافتن انگیزه ما در گناه کردن، آن هم از طریق به یاد آوردن و به کار بستن **انجیل** است. فرایند “میراندن” بسیار ژرفتر از مقاومت صرف در برابر رفتارهای گناه‌آلود است. روند “میراندن” به انگیزه‌های قلبی می‌رسد. آیه ۱۲ می‌گوید: «بنابر این ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا بر حسب جسم زیست نماییم.» چه ادعای نقادانه‌ای! کلمه “بنابر این» اشاره به عبارتی می‌کند که پیشتر گفته شده بود، عبارتی که در آن پولس به ما می‌گوید که با عدالت مسیح فدیة شده‌ایم و روزی در جسم قیام کرده خویشت، به طور کامل از شرارت و رنج رهایی خواهیم یافت. سپس پولس برمی‌گردد و می‌گوید: «بنابر این ... مدیون جسم نیستیم ...» برخی ترجمه‌ها آن را به گونه‌ای دیگر ترجمه کرده‌اند: “ما مدیونیم، اما نه به جسم” (NRSV). منظور پولس این است که اگر کاری را که مسیح برای ما انجام داده و خواهد داد به خاطر داشته باشیم، خود را آن قدر قدردان و مدیون محبت او خواهیم دانست که زندگی‌مان را صرف خدمت و شناخت وی خواهیم کرد.

حرف پولس این است که ریشه کن شدن گناه بسته به این است که ما خود را پیوسته در معرض محبت غیرقابل تصور مسیح قرار دهیم. این قرار گرفتن در معرض محبت مسیح موجی از قدرشناسی و احساس دین در ما برمی‌انگیزد. گناه تنها در خاک ترجم نسبت به خود و حس “مقروض بودن” می‌تواند رشد کند: “سهم منصفانه‌ای به من تعلق نمی‌گیرد! احتیاجات من برآورده نمی‌شوند! من زندگی سختی داشته‌ام!

4 Mortification

خدا به من بدهکار است، مردم به من بدهکارند، من به خودم بدهکارم!

**گناه تنها در خاک ترحم
نسبت به خود و حس
مقروض بودن می‌تواند
رشد کند**

این نگرش، نگرش واقعی شخصی است که دیگران را مدیون خود، و خود را سزاوار حق و حقوق بیشتر می‌داند. اما پولس می‌گوید که باید به خودتان یادآوری کنید که شما یک مقروض هستید. اگر در به یادآوری **فیض** خدا غوطه‌ور شوید، گناه در همان سطح انگیزه، تضعیف، متزلزل و کشته می‌شود.

از این رو، "بکشید" (آیه ۱۳) تنها زیرمجموعه‌ای از "در چیزهای روح تفکر کنید" (آیه ۵) است. میراندن، از طریق تمرکز بر نجات مسیح، قدرت گناه بر شما را می‌خشکاند، دل‌تان را با قدرشناسی و محبت بخاطر نجات مسیح نرم می‌کند، و حس نفرت از گناه را در شما برمی‌انگیزد تا گناه، قدرت و جذابیتش را برای تان از دست بدهد.

خلاصه کلام اینکه، ما زمانی در روح گناه را می‌کشیم که بدون هیچ حس ترحمی، به رفتارهای گناه‌آلود پشت کنیم و با حس دین نسبت به محبت و فیض خدا، دل‌های مان را از انگیزه‌های گناه‌آلود بزدااییم، و این کار را با تفکر کردن در چیزهای روح انجام دهیم.

فیض را به افکار خود وعظ کنیم

این بدان معناست که اگر ما در مورد کشتن افعال بدن جدی هستیم (و آیه‌های ۶ و ۱۳ باید انگیزه کافی برای جدی گرفتن این مسئله را به ما داده باشند!)، باید در طول روز، و به ویژه زمانی که وسوسه می‌شویم، برای خودمان موعظه‌های کوتاهی وعظ کنیم که فیض محور باشند.

به یاد داشته باشید که زندگی شما بیانگر افکار شماست (آیه ۵). و بسیاری از مسیحیان می‌کوشند تا با موعظه‌های کوتاهی که بر محور شریعت بنا شده‌اند، کنترل افکار خویش را در دست بگیرند. ما به خودمان چیزهایی از این قبیل می‌گوییم: "اگر این کار را نکنم، خدا مرا گیر خواهد انداخت." یا: "این کار خلاف اصول مسیحی است که من بدان باور دارم." یا: "به آدم‌های اطرافم آسیب خواهد زد." یا: "[این جریان] باعث سرافکنندگی خود من خواهد شد." یا: "به حرمت نفسم لطمه خواهیم زد." یا: "صبح روز بعد از خودم متنفر خواهم شد." بعضی یا همه این چیزها ممکن است که درست باشند، ولی پولس به ما می‌گوید که هیچ‌یک از این‌ها کافی نیست! این چیزها گناه را نمی‌کشند. این کار، یعنی بُردن وسوسه به محکمه قانون و خودداری از ارتکاب به آن ... آن هم به خاطر ترس از قانون.

اما قرار است که ما در مورد خودمان از منطق انجیل استفاده کنیم. به کاری که خدا برایتان انجام داده، نگاه کنید! آیا واکنش من به کار خدا باید چنین باشد؟ باید وسوسه‌های خود را به نزد انجیل ببریم، و محبتی را که خدا با فرستادن پسرش بر صلیب و ساکن کردن روحش در دل‌های ما ابراز کرده است پیدا کنیم. محبتی که فساد و پستی گناه را به ما نشان می‌دهد، انگیزه لازم برای محبت کردن نجات‌دهنده‌مان را در ما ایجاد می‌نماید، و اشتیاق زیستن محض بر حسب جسم را از ما دور می‌کند.

جان اُون^۵، واعظ پیوریتن، زمانی انجیل را چنین به دل خویش وعظ کرده بود:

«من چه کرده‌ام؟ چه محبت، چه رحمت، چه خون و چه فیضی را خوار شمرده و زیر پا گذاشته‌ام؟ آیا محبت‌های پدر، حرمت خون پسر، و فیض روح القدس را این گونه پاسخ می‌دهم؟ آیا این چنین کارهای خداوند را جبران می‌کنم؟ آیا قلبی را که مسیح به خاطر شستنش مُرد، آلوده کرده‌ام؟ ... به خداوند عزیزم، عیسی چه می‌توانم بگویم؟ ... آیا همشینی با او برای من به این اندازه کم‌ارزش شده است؟ ... آیا برای ناکام کردن [مقصود] مرگ مسیح، باید اینهمه دست و پا بزنم؟» (جان اُون، در باب میراندن گناه در ایمانداران).

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چگونه و از چه راه‌هایی «به فراموشی سپردن» چیزهای روح باعث شد مرگ را تجربه کنید؟ و از سوی دیگر، چگونه «زندگی بر حسب روح» باعث شد «حیات و سلامتی» نهفته در آن را تجربه کنید؟
۲. آیا گناهی هست که شما به جای تلاش برای گشتنش، «سرگرم بازی کردن با آن» باشید؟
۳. امروز لازم است فیض را چگونه به خودتان موعظه کنید؟

زیستن همچون فرزند خدا

برای دانستن این موضوع که فرد مسیحی کیست و مسیحی بودن اصلاً چرا یک مزیت و افتخار به حساب می‌آید، باید ارزش والای "فرزند خواندگی الاهی" را درک کنیم. لازم است اهمیت فرمایش پولس رسول را درک کنیم که اظهار می‌کند: «... همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند» (۱: ۸) و «... فرزندان خدا هستیم» (آیه ۱۶).

"این اندیشه که ما فرزندان خدا یعنی پسران و دختران خود او هستیم، دلیل و انگیزه اصلی زندگی مسیحی است. فرزند خدا شدن ما، مهمترین کار خلقت و هدف نجات می‌باشد."
(سینکلر فرگوسن^۶ - فرزندان خدای زنده - ص ۵-۶)

فرزندخواندگی در جامعه رومی، روند قضایی متداول تری نسبت به فرهنگ عبرانی یا خاور نزدیک داشت. پولس که خودش شهروند رومی به شمار می‌رفت، به خوبی با آن آشنا بود. فرزندخواندگی معمولاً زمانی رخ می‌داد که فردی ثروتمند و بالغ، کسی را نداشت تا وارث دارایی‌هایش بشود. در چنین حالتی بود که او وارثی را به فرزندخواندگی می‌پذیرفت. این وارث می‌توانست یک کودک، نوجوان یا شخصی بالغ باشد. از همان لحظه‌ای که فرزندخواندگی به وقوع می‌پیوست، بی‌درنگ چند چیز در مورد فرزند جدید، صدق می‌کرد. اول اینکه همه بدهی‌ها و دیون قانونی وی پرداخت می‌شد. دوم، او صاحب نام تازه‌ای می‌شد و بلافاصله وارث همه دارایی‌های پدرخوانده‌اش می‌گردید. سوم، پدر جدیدش فوراً مسئول همه اعمال وی (اعم از بدهی‌ها، جرم‌ها و غیره) می‌شد. اما چهارم اینکه پسر جدید، وظایف جدیدی هم پیدا می‌کرد، و آن احترام گذاشتن به پدرش و خشنود ساختن وی بود. در اینجا، همه این‌ها در پس بخشی که مطالعه می‌کنیم مستتر می‌باشند.

در این آیه‌ها سه بار مسیحیان "پسران" (huiioi) خدا (آیه‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۹) و سه بار هم فرزندان (teknon) خدا (آیه‌های ۱۶ و ۱۷ و ۲۱) نامیده شده‌اند. این روزها، مردم کاربرد واژه "فرزندان" را مناسب‌تر می‌دانند چراکه جنسیت را مشخص نمی‌کند. به نظر آنها کاربرد واژه "پسران" نشانگر بی‌تفاوتی نسبت به تفاوت جنسیت مردان و زنان است. امکان دارد بعضی از شما نیز که این مطلب را می‌خوانید نسبت به این موضوع حساسیت داشته باشد. ولی ما نباید در پی اصلاح کلام خدا باشیم. درست است که در روم باستان رسم پسرخواندگی افتخار و مزیتی بود که منحصر به پسرها داده می‌شد، اما پولس **جسارت** کرد که این عبارت را در مورد همه مسیحیان (یعنی همه ما) بکار ببرد. در واقع، این کار خدا نشان دهنده این حقیقت است که او این افتخار را بدون تفاوت به مردها و زنها به‌طور یکسان می‌بخشد. همه مسیحیان، چه مرد و چه زن، اکنون وارثین او هستند. برای پولس این یک حرکت **انقلابی** بود که رسم و آئینی را که فقط منحصر به افراد مذکر بود، گرفته و نشان بدهد که در مسیح حقوق و مزایای "پسرخواندگی" بدون هیچگونه تبعیضی و به‌طور یکسان شامل مردها و زن‌ها می‌شود. بانوان مسیحی نباید از اینکه پسران خوانده شده‌اند آزرده دل بشوند، به همان اندازه که آقایان مسیحی هم از اینکه به عنوان کلیسا "عروس مسیح" خوانده شده‌اند، نباید دلخور شوند. (مکاشفه ۲: ۲۱) همه مسیحیان، چه مرد و چه زن،

“پسران” خدا و “عروس مسیح” هستند. خدا در بکار بردن **استعارات** و تشبیهاتش منصف است و همه این‌ها در واقع حقیقتی را دربارهٔ رابطهٔ ما با مسیح روشن می‌کند.

فرزندان خدا کیستند؟

چه چیزی ما را به یک پسر خدا تبدیل می‌کند؟ **رومیان ۸: ۱۴** کاملاً این موضوع را روشن می‌کند. آنچه ما را به یک پسر خدا تبدیل می‌کند، داشتن روح خداست. «زیرا همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.» اصل یونانی این آیه به مراتب روشن‌تر از ترجمهٔ انگلیسی آن است. “Hosoi” کلمه‌ای است که معنای وسیع‌تری دارد، طوری که می‌توان آن را “همهٔ کسانی که” یا “هر کس که” ترجمه کرد. در واقع، پولس می‌گوید که اگر در زمرهٔ افرادی هستیم که دارای روح‌القدس می‌باشند، پس در جرگهٔ پسران خدا قرار داریم. دارا بودن روح‌القدس مترادف است با پسرخوانده شدن بوسیلهٔ پدر آسمانی. و در زندگی یک پسرخوانده، ممکن نیست که روح‌القدس حضور نداشته و یا او را هدایت نکند.

عده‌ای فکر می‌کنند که هدایت شدن بوسیلهٔ روح‌القدس یعنی اینکه او ما را در تصمیم‌گیری کمک می‌کند. مثلاً برای پیدا کردن همسر مناسب یا شغل خوب و یا محل زندگی راحت و غیره، به ما یاری می‌رساند. ولی این چنین تعبیری متوجه رابطهٔ تنگاتنگ بین آیه‌های ۱۳ و ۱۴ نمی‌شود. ترجمهٔ انگلیسی NIV نشان می‌دهد که آیهٔ ۱۴ ادامهٔ جمله‌ای است که در آیهٔ ۱۳ آغاز شده بود. اما در اصل یونانی، آیهٔ ۱۴ جملهٔ جدیدی است که با واژهٔ “gar” به معنی “چون که” شروع نمی‌شود. و در نتیجه، مطلبی را که اینجا پولس می‌خواهد بیان کند با مطلبی که قبلاً گفته به هم وصل نمی‌شوند. در آیهٔ ۱۳ می‌گوید که ما به کمک روح‌القدس جدا می‌توانیم بر گناه درون خویش چیره شویم. آنگاه توضیح می‌دهد که چرا این نیروی عظیم، یعنی قدرت بر ضد گناه، در اختیار ما قرار دارد. دلیلش این است که ما پسران یا فرزندان خدا می‌باشیم. پس “هدایت شدن در روح‌القدس” باید همان “کشتن افعال گناه‌آلود بدن” باشد که در آیهٔ ۱۳ آمده بود. به عبارت دیگر، ما هدایت شده‌ایم که از آنچه روح‌القدس نفرت دارد (یعنی گناه)، متنفر شویم و آنچه‌ای را که روح‌القدس دوست دارد (یعنی مسیح را)، دوست بداریم. این‌گونه است که از روح‌القدس هدایت می‌شویم.

آیهٔ ۱۴ بسیار واضح است: اگر روح‌القدس در شما ساکن نیست، شما پسران خدا نیستید، یا به عبارت دیگر، به مسیح تعلق ندارید (آیهٔ ۹). خوبی این موضوع در این است که نشان می‌دهد که این تناسب دوطرفه است. اگر شما بوسیلهٔ ایمان متعلق به مسیح هستید، شما “پسر خدا” می‌باشید و “روح” او را دارید. این سه موضوع از هم جداشدنی نیستند. یا هر سه موضوع با هم در مورد ما صادق هستند، یا هیچ‌کدام.

اگر شما بوسیلهٔ ایمان متعلق به مسیح هستید، شما “پسر خدا” می‌باشید و “روح” او را دارید. این سه موضوع از هم جداشدنی نیستند.

آیهٔ ۱۵ این موضوع را تأکید می‌کند. مسیحیان کسانی هستند که روح پسرخواندگی را یافته‌اند. واژهٔ پسرخواندگی (huiiothesias) در زبان یونانی “پسر شدن” معنی می‌دهد، نه “پسر بودن”. پس کاربرد عبارت پسرخوانده شدن در ESV بهترین ترجمه است. پسرخوانده شدن نشان دهندهٔ این واقعیت است که هیچ‌کس به‌طور اتوماتیک و طبیعی به عنوان فرزند خدا متولد نشده است. این حقیقت که ما مقام “پسرخواندگی” را دریافت می‌کنیم، نشان می‌دهد که زمانی گمراه بوده و به‌طور طبیعی و خودبخود فرزند

خدا نبودیم. یعنی این رابطه پدر فرزندی ما با خدا رابطه‌ای اتوماتیک نیست. در اصل، هر کدام از ما [پیش از آنکه نجات یابیم] یتیم‌های روحانی و غلامان شیطان بودیم.

دوم، مفهوم فرزندخواندگی نشان می‌دهد که رابطه ما با خدا، کاملاً بستگی به عملی قانونی دارد که توسط پدر آسمانی صورت می‌گیرد. شما پدرتان را نه در بخت‌آزمایی بُرده‌اید و نه با چک و چانه زدن و معامله را او صاحب شده‌اید. فرزندخواندگی یک معامله نیست بلکه عملی است قانونی که بوسیله پدر صورت می‌گیرد، عملی که برای او خیلی هم گران تمام می‌شود. پس یک پسرخوانده، پسرخواندگی خود را کسب نمی‌کند. او هیچ عملی، بجز دریافت کردن این امتیاز، نمی‌تواند انجام بدهد.

مهم است که شفافیت این آموزه را متوجه بشویم زیرا امروزه خیلی‌ها عادت کرده‌اند بگویند: «ای بابا! همه انسان‌ها فرزندان خدا می‌باشند. مگر خدا همه را نیافریده؟» این درست است که پولس در اعمال ۱۷:۲۹ می‌فرماید که همه انسان‌ها از «نسل خدا» هستند. اما این کلمه در اصل یونانی *genos* می‌باشد که در حد تقریبی می‌توان آن را «زادگان» ترجمه کرد، درست مثل این که بگوییم هنری فورده پدر اتومبیل مدل تی^۱ بود. اما کتاب مقدس با تأکید محکم تمام مزایای لقب «فرزند خدا» را فقط و فقط از آن کسانی می‌داند که مسیح را به عنوان نجات‌دهنده و خداوند خود پذیرفته باشند. «اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان (tekna) خدا گردند. یعنی به هر که به او ایمان آورد.» (یوحنا ۱:۲) مقام «فرزند بودن» به کسانی داده می‌شود که عیسی را پذیرفته باشند. هیچ‌کس به‌طور طبیعی و خودکار نمی‌تواند فرزند باشد بجز خود عیسی مسیح.

امتیازات فرزند بودن

بعد از همه این‌ها، پولس در رومیان ۸: ۱۵-۱۷ هفت امتیاز مهمی را که ایمانداران به عنوان «فرزندخواندگان خدا» دارا می‌باشند، بیان می‌کند. هر کدام از این امتیازات نه تنها شگفت‌انگیزند، بلکه شایسته است تا در مورد هر یک **تعمق** کرده و از آنها لذت ببریم. در اینجا اجازه بدهید به چهار مورد اول بپردازیم (آیه‌های ۱۵ و ۱۶).

۱. **امنیت:** وقتی پسرخوانده شویم، دیگر لزومی ندارد که بترسیم بلکه باید از پسرخواندگی خویش لذت ببریم (به آیه ۱۵ الف مراجعه کنید). اصولاً، یک کارگر یا کارمند از ترس تنبیه و یا اخراج شدن، از رئیس خود اطاعت می‌کند. اما در رابطه بین یک فرزند و پدر، ترس از دست دادن این رابطه وجود ندارد.

۲. **قدرت و اختیار:** ما «غلام» نیستیم، بلکه «پسرخوانده» هستیم. «روح بندگی را نیافته‌اید ... بلکه روح پسرخواندگی را» (آیه ۱۵ الف). غلام در محل کارش هیچ‌گونه قدرت و اختیاری ندارد. او فقط آنچه را که به او امر می‌شود، اجرا می‌کند. اما فرزندان یک پدر، در منزل خود صاحب اختیار می‌باشند چون که آنها غلام نیستند. به فرزندان خدا عطا شده است تا بر علیه گناه و شیطان اقتدار داشته باشند. طرز رفتار و زندگیشان در جهان باید نشان بدهد که آنها بخوبی می‌دانند که این جهان به پدرشان تعلق دارد. در آنها اطمینان و وقار باید دیده شود.

7 Henry Ford

8 Model T

فرزندان این افتخار را دارند که نام فامیلی پدر را هم بر خود داشته باشند. در حقیقت، به هر یک از ما یک مقام شگفت‌انگیز و جدید عطا شده است.

۳. **صمیمیت و نزدیکی:** «که به آن آبا، یعنی ای پدر، ندا می‌کنیم» (آیه ۱۵ ب). در اینجا لازم است زبان اصلی را بشناسیم. واژه «آبا» اصطلاحی **آرامی** (سریانی) است که شاید نزدیک‌ترین ترجمه‌اش به فارسی چیزی مانند «بابا جون» و یا به انگلیسی «ددی» باشد. این واژه نشان دهنده عمق صمیمیت و نزدیکی است. اصولاً بچه‌ها همیشه (یا اکثر اوقات) بابای خودشان را با لفظ رسمی پدر خطاب نمی‌کنند. آنها بیشتر از اصطلاحات دیگری استفاده می‌کنند که بتوانند محبت و اعتماد خود را نسبت به پدرشان نشان بدهند، واژه‌هایی نظیر «بابا جون» یا «پاپا جون» و غیره. این روشی است که ایمان‌داران به خالق همه جهان هستی و استوار نگهدارنده تمام ذرات اتم‌های موجود نزدیک شده، و او را «بابا» خطاب می‌کنند.

ایمان‌داران به خالق همه جهان هستی و استوار نگهدارنده تمام ذرات اتم‌های موجود نزدیک شده، و او را «بابا» خطاب می‌کنند.

بد نیست اینجا مطلبی را از مارتین لویدجونز نقل قول بکنم:

آبا واژه‌ای بود که بچه‌ها بکار می‌بردند. اکنون به واژه «ندا» توجه کنیم. «آبا، یعنی ای پدر، ندا می‌کنیم.» «ندا» واژه‌ای است بسیار پر قدرت و معلوم است که پولس قصد آن را بکار برده است. ندا در واقع یعنی با صدای بلند فریاد کردن که این خود بیانگر حسی عمیق می‌باشد. معنی‌اش چیست؟ معلوم است ... شناخت واقعی خدا. از این پس، دیگر خدا برای ما خدای دور دست‌ها نیست. او خدایی نیست که ایمان ما به او فقط اعتقادی ذهنی، الاهیاتی، و یا به **لحاظ آموزه‌ای** باشد. این گونه شناخت حتی برای کسانی که در اصل فرزندان خدا نیستند، امکان‌پذیر می‌باشد. پرستش و دعا‌های یک مسیحی خودجوش و آنی است. این خودجوشی و فوران، ناشی از لحظه‌ای است که کودک با پدر خود ملاقات می‌کند ... و البته، این هیجان نشان دهنده اطمینان و اعتماد او به پدرش است (رومیان ۸: ۵-۱۷ - ص ۲۴۰-۲۴۲)

۴. **اطمینان:** «همان روح (خدا) بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم» (آیه ۱۶). زمانی که ما به سوی خدا ندا می‌کنیم و می‌گوییم «آبا»، در واقع روح خدا با روح ما دمساز شده بما اطمینان می‌بخشد که ما به‌طور واقعی عضو خانواده خدا هستیم. در مورد ماهیت این «شهادت» بحث‌های زیادی وجود دارد. اما به‌نظر می‌آید که این «شهادت» دلالت بر شهادتی درونی و حسی در دل منِ ایماندار می‌کند که به من اطمینان می‌بخشد: «بله، خدا حقیقتاً مرا دوست دارد.»

پولس پاسخ این پرسش را می‌دهد که ما از کجا مطمئن شویم که «فرزند خدا» می‌باشیم؟ این ادعای بزرگی است ... جدا، به چه دلیلی می‌توانیم اطمینان حاصل کنیم که این ادعا راست است؟ پولس می‌فرماید: روح‌القدس به همراه روح خودمان به ما شهادت می‌دهد که ما متعلق به او می‌باشیم. واژه

یونانی که «شهادت» ترجمه شده است، martyrria (که کلمه شهید [martyr] از آن مشتق شده است) می‌باشد که در اصل معنی «شاهدی با اقتدار کامل» می‌دهد. این واژه در گذشته به کسی اطلاق می‌شد که پرونده‌های دشوار را حل و فصل کرده و راه حل‌هایی ارائه می‌داد که همه شک و شبهه‌ها برطرف می‌شد. پولس این چنین تصویری ترسیم می‌کند: دادگاهی تشکیل شده که در آن شخصی متهم به ارتکاب جرم است. به نظر می‌رسد که هم شواهدی بر علیه متهم وجود دارند، و هم شواهدی دال بر بیگناهی او. در این میان، ناگهان و کیل مدافع شاهد جدیدی را معرفی می‌کند که می‌تواند ثابت کند که خودش در موقع وقوع جرم در صحنه حاضر بوده است. این شاهد می‌گوید: «بله، من در آن مکان بودم ولی متهم آنجا نبود. او بی‌گناه است!» این شاهد جدید در اصل به همراه متهم شهادت می‌دهد. شاهد جدید همان گفته متهم را شهادت می‌دهد و رأی دادگاه را در مسیری خالی از هرگونه ابهام قرار می‌دهد.

دقت کنید که پولس می‌فرماید که روح ما شهادت می‌دهد که: «روح القدس بر روح‌های ما شهادت می‌دهد.» این به این معنی است که بر ما اثبات شده که مسیحی هستیم، خاطر جمع هستیم که به مسیح ایمان داریم، وعده‌های او را به همراه داریم و شاهد تبدیل شدن و رشد زندگی خود هستیم. همه این شواهد گوناگون، روح ما، یعنی قلب ما، را اطمینان می‌بخشد که ما حقیقتاً متعلق به او هستیم. در ضمن، پولس می‌فرماید که روح القدس می‌تواند در کنار ما ایستاده و مزید بر همه چیزهایی که می‌بینیم، شهادت بدهد. به نظر می‌رسد که این اشاره‌ای است به شهادت مستقیم روح القدس در قلب‌های ما. احتمالاً این یک احساس از محبت و حضور آنی خداست که بر ما نازل می‌شود (مطلبی که پولس قبلاً در ۵:۵ خاطر نشان کرده بود). البته، ما همیشه این احساس را نداریم و اگر هم داشته باشیم، ممکن است که یک حس بسیار قوی نباشد. اما دفعه‌هایی خواهد بود که وقتی ما او را ابا ندا می‌کنیم، کاملاً اطمینان پیدا می‌کنیم که او واقعاً بابای ماست. این کار، کار روح القدس است که به ما و برای ما شهادت می‌دهد که ما حقیقتاً پسران خدای زنده می‌باشیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا واقعاً بوسیله ایمان به مسیح تعلق دارید؟ اگر از آن مسیح نیستید، چه چیزی نمی‌گذارد شما به او به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود ایمان آورید؟
۲. اگر در حال حاضر فرزند خدا هستید، کدام جنبه این فرزندخواندگی باعث ذوق و شوق شما می‌باشد؟
۳. این جنبه خاص فرزندخواندگی چه تأثیری بر افکار، رفتار و انتخاب اولویت‌های شما دارد؟

بخش دوم

فرزند خدا می‌داند که [به عنوان یک فرزند] دارای امنیت، قدرت، صمیمیت، و اطمینان است. رومیان ۱۷:۸ سه مزیت دیگر "فرزندخواندگی" را به ما نشان می‌دهد: وراثت، دیسپلین (تأدیب)، و شباهت خانوادگی

۱. وراثت

«هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم» (آیه ۱۷) یعنی آینده باشکوهی در انتظار ما می‌باشد. در زمانهای قدیم، پسر ارشد خانواده وارث [دارایی پدر] می‌شد. ممکن بود کسی بچه‌های زیادی داشته و همه را نیز دوست داشته باشد ولی آن پسری که وارث بود سهم بیشتر ثروت پدر را به ارث می‌برد و اسم فامیل را هم او بر دوش خود می‌کشید. این روشی بود که خاندان‌های بزرگ، بدون از دست دادن چیزی، می‌توانستند قدرت و نفوذ خود را حفظ بکنند و از هدر دادن و ریخت و پاش ثروتشان جلوگیری کنند. (اشاره پولس نباید بعنوان تأیید یا تکذیب این رسم تلقی شود. او فقط برای روشنگری موضوع از آن استفاده کرده است.) بعد، پولس مبحث مهبجی را پیش می‌کشد و همه مسیحیان را "وارث خدا" می‌خواند. این مسئله، خودش یک معجزه بزرگ است چون همان طوری که گفتیم، وارث سهم اصلی (اگر نه همه) ثروت والدین خود را بدست می‌آورد. پولس در واقع می‌فرماید که آنچه که در انتظار ماست، آن قدر عظیم و باشکوه است که هر کدام از ما حس خواهیم کرد که انگار ما تنها کسی هستیم که بیشترین سهم از جلال خدا را دریافت کرده‌ایم. این حقیقت را وقتی به آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ می‌رسیم، بیشتر ملاحظه می‌کنیم.

۲. دیسپلین (تأدیب)

«هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم ... اگر شریک مصیبت‌های او هستیم» (آیه ۱۷). پدران همیشه بچه‌های خود را دیسپلین می‌کنند. البته تنبیه و دیسپلینی که والدین اعمال می‌کنند درد خفیفی دارد تا بچه‌ها در مسیر درست اخلاقی رشد کنند و از رفتار و کرداری که ممکن است بعدها موجب دردهای بزرگ‌تری بشود، باز داشته شوند. رساله به عبرانیان ۹:۱۲-۱۰ این مطلب را شرح می‌دهد: «و دیگر پدران جسم (بشری) خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب (دیسپلین) می‌نمودند ... لکن او (خدا) به جهت فایده (ما را تأدیب می‌کند)» پدر خوب همیشه با محبت دیسپلین می‌کند. او از اختیارات خود به عنوان یک پدر، به‌طور خودخواهانه و مستبدانه برای کنترل بچه‌هایش استفاده نمی‌کند. اما در ضمن، آن قدر هم نیازمند محبت و تأیید فرزندان‌ش نیست که بخاطر آن، آنچه را دشوار است هرگز انجام ندهد. تأدیب شدن به دست مهربان‌ترین پدر همه جهان هستی، خودش افتخار و مزیتی است [که گهگاه با درد همراه است].

۳. شباهت خانوادگی

ما «... شریک مصیبت‌های او (مسیح) هستیم» (آیه ۱۷). دردهایی که مسیحیان دچار خواهند شد نه فقط به مانند دردهایی است که همه مردم دنیا می‌کشند، بلکه بخاطر آنکه برادران و

خواهران مسیح هستند، آنها متحمل مصیبت‌هایی خاص نیز خواهند شد. خود عیسی مسیح بخاطر آن کسی که بود: «آمده بود تا ماهیت گناه را بر ملا کند ... مردم را از مجازات نهایی برحذر کند ... و ابا جان فشنانی‌اش [نجات را به انسان ارزانی کند]، مطرود شد. بر همین منوال، خانواده او هم وقتی برای او زندگی کرده در مورد او سخن گویند، دچار مصیبت خواهند شد. ما شبیه او می‌شویم! خدا در لابلای شرایط زندگی ما، در ما عمل می‌کند تا: «بصورت پسرش متشکل شویم.» (ایه ۲۹) با وجودی که ما هنوز فقط فرزندخوانده می‌باشیم، اما خدا، به راستی، طبیعت مسیح را در ما القا می‌کند. به عنوان فرزندان خدا، ما به شباهت پسر خدا در می‌آییم. به عنوان عضوی از خانواده او، هرچه بیشتر در دردها و مصیبت‌ها شریک شویم، در شخصیت و صفات خود بیشتر شبیه «پسر» و «پدر» می‌شویم. یک فرد مسیحی این‌طور به مسئله جفا و مصیبت نگریسته و آن را یک افتخار می‌شمارد (نگاه کنید به اعمال ۴:۱۵ و ۱۳:۴ و ۱۶:۱). ما شبیه او می‌شویم.

دوروج

همه این مزایا در واقع مقصود پولس را تشریح می‌کنند وقتی که می‌فرماید: «روح بندگی و ترس» را دریافت نکرده‌اید بلکه «روح پسرخواندگی» را یافته‌اید (رومیان ۱۵:۸). پولس در اینجا در مورد دو روش که می‌توانیم به عنوان یک مسیحی زندگی کنیم موضوع مهمی را بیان می‌کند: می‌توانیم یا مانند یک غلام یا مانند یک پسر زندگی کنیم. با وجود ایمان به مسیح که قدرت دارد ما را عادل یعنی راست‌کردار بگرداند، همچنان این امکان هست که «باز» روح غلام را داشته باشیم. یعنی بازگشت مجدد به باوری که معتقد است بخاطر اعمالمان پذیرفته می‌شویم، و رفتار به گونه‌ای که گویا وجود و ازدیاد برکت خدا به اعمال ما بستگی دارد.

در داستان پسر گمشده (لوقا ۱۵: ۱۸-۳۲)، پسر کوچکتر خانواده خود را ترک کرد و به جایی رفت که همه ارثیه‌اش را با لابلای گری بر باد داد. پس از همه این‌ها، تازه عقلش به سرش آمد و متوجه گناه خود شد. او تصمیم گرفت که به خانه پدرش برگردد اما هیچ انتظار نداشت که لیاقت داشته باشد پسر پدرش خوانده شود. تنها امیدش این بود که به عنوان یک خدمتکار مزد بگیر پذیرفته شود (لوقا ۱۵: ۱۹). خیلی طبیعی است که عده زیادی که به خدا نزدیک می‌شوند، حتی آنانی که به مسیح معترف هستند، باز هم همین‌طور فکر کنند. بسیاری از ما می‌گوییم: «آه، من اصلاً لیاقت ندارم که «فرزند خدا» باشم! تنها امیدی که می‌توانم داشته باشم این است که در جرگه غلامان او مشغول به کار شوم. اگر کارم را خوب انجام بدهم، خدا نیز مزدم را پرداخت خواهد کرد، یعنی جواب دعایم را خواهد داد، به من لطف خواهد کرد، و از من محافظت و مراقبت به عمل خواهد آورد. ولی اگر کارم را خوب انجام ندهم، ممکن است مرا اخراج کند.» اما کسی که فرزند خداست از «اخراج شدن» و اهمه‌ای ندارد. حتی والدین بشری می‌گویند: «بالآخره، هرطور که باشد، او همچنان دختر من است.» یا «با وجود تمام کارهایی که بپرم کرده، باز پسر من است.» این رابطه، بر اصل محبت بدون قید و شرط بنا شده است، نه بر اساس عملکردهای انسانی.

«روح پسرخواندگی» که پولس درباره‌اش صحبت می‌کند عبارت از آن توانایی است که روح‌القدس به ما عطا می‌کند تا نزدیک شدن ما به خدا، آمدن ما به حضور یک پدر باشد، نه یک رئیس یا مالک برده‌دار. در طبیعت نفسانی خود، در روح ترس به او نزدیک می‌شویم تا تنها و تنها وظایف و دستوراتی را انجام بدهیم. اما روح‌القدس همه این‌ها را دور می‌ریزد. او در قلب ما عمیق‌ترین امنیت روحانی و احساسی ممکن

را جاری می‌سازد تا ما بتوانیم خود را در خانوادهٔ خدا دیده و مانند یکی از فرزندان عزیزش به او نزدیک شویم. توسط روح القدس است که ندا می‌کنیم: «آبا، یعنی ای پدر» (۱۵:۸).

تفاوت بین روح بردگی و روح پسر خواندگی از این قرار است:

یک پسر	یک برده
از روی عشق و بخاطر شاد کردن بابا اطاعت می‌کند	از روی اجبار اطاعت می‌کند (مجبور به انجام کار است)
دیسپلین (تأدیب) مجازات نیست بلکه راهنمایی و آگاهی دادن است	از ترس تهدید یا تنبیه کار می‌کند. "بازپرداخت" مجازات اوست
وجود امنیت (اگر اشتباه کنم، پدرم مرا خواهد بخشید)	نبود امنیت (اگر اشتباه کنم، ممکن است اربابم مرا تنبیه کند)
تمرکز او بر رابطهٔ پدر فرزندی و نگرش و عملکرد است	تمرکز او بر رفتار ظاهری و اطاعت از قوانین است.
همیشه محترم بوده و برای کار در ملکوت دعوت شده	کار او اجباری است، بدون هیچ‌گونه عزت و احترام

آیا واقعا ارزش دارد؟

پولس در ۱۷:۸ می‌فرماید که خانوادهٔ خدا در مصیبت‌های برادرمان عیسی شریک خواهد شد و در نتیجه، اگر در مصیبت‌های او شریک شویم، در جلال او هم شریک خواهیم شد. اما آیا واقعا ارزشش را دارد؟ آیا ارثیهٔ مسیحیان ارزش این همه مصایب و دردهایی را که در این دنیا به عنوان فرزندان خدا متحمل می‌شوند، دارد؟ بسیاری از مسیحیان، از جمله بسیاری از کسانی که ما می‌شناسیم، می‌گویند: نه! این‌ها به ایمان مسیحی اقرار می‌کنند، و برای مدتی هم که شده باشد، در پی زندگی بر طبق راههای خدا هستند. اما رفته رفته، متوجه می‌شوند که ناراحتی‌های دنیوی ارزش آن را ندارند. در نتیجه، ساقط شده و دور می‌افتند. اما پاسخ پولس به این پرسش یک "بلی" بسیار محکم است. او می‌فرماید: «زیرا یقین می‌دانیم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.» (آیهٔ ۱۸) پولس می‌گوید که اگر شما بدانید که انتهای این راه به کجا می‌رسد، به این فکر که مشکلات و رنجهای فعلی شما بی‌ارزش هستند، اصلا مجال نخواهید داد.

پس، این "ارث پُر جلال" که شخص مسیحی به‌طور روزانه و گاهی با قدمهای دردآلود به سویش پیش می‌رود، چیست؟ این همان چیزی است که پولس در آیه‌های ۱۹ تا ۲۳ شرح می‌دهد.

«زیرا که خلقت منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد» (آیه ۱۹) یعنی چنان شکوه و جلالی در انتظار هر ایماندار مسیحی است که وقتی در زندگی ما اتفاق بیفتد، با نیروی خیره‌کننده‌اش تمام آفرینش را دربر خواهد گرفت و آفرینش را به همراه ما جلال خواهد داد. خلقت در آن روز به صورت یک واقعیت تجدید شده، نجات یافته، و **قدیده نشده** همراه ما خواهد بود. البته، در حال حاضر «منتظر ظهور پسران خدا» برای ما کاملاً روشن و شفاف نیست ولی «پسرخواندگی» ما روزی علنی و آشکار خواهد گردید و برای همه ثابت و شناخته شده خواهد شد. در ضمن، از این آیه این‌طور برداشت می‌کنیم که به احتمال قوی بالآخره ما کاملاً بصورت پسر خدا متشکل خواهیم شد (آیه ۲۹). ما نیز مانند مسیح کاملاً مقدس شده و مانند او زیبایی خیره‌کننده‌ای خواهیم داشت. جلال یعنی این!

دلیل اینکه چرا هم اکنون از این جلال برخوردار نیستیم، از این قرار است: زمانی که اولین انسان یعنی آدم مرتکب گناه شد، تمام بشریت در گناه افتاد (۵: ۱۲-۲۱ را ملاحظه کنید) و ۸: ۲۰ نشان می‌دهد که خلقت یعنی همه آفرینش به گونه‌ای در این سقوط شریک می‌باشد. یعنی گناه در خلقت هم اثر کرده است. خلقت «مطیع بطالت» شده است. در حال حاضر، خلقت آنچه قرار بود باشد نیست، خلقت آنچه ترجمه هفتاد (ترجمه عهد عتیق از عبری به یونانی) در کتاب جامعه به معنی بطالت و بیگانگی بکار رفته است. خلقت هم از ما (که قرار بود به عنوان اداره‌کنندگان و حکمرانان آن، در هماهنگی با آن زیست کنیم - به پیدایش ۲۹: ۱ مراجعه کنید) **بیگانه** شده است، و هم از خودش. خلقت در حال حاضر، به زیبایی و عظمتی که قرار بود باشد، نیست. خلقت مطیع بطالت شده است، نه به اراده خودش بلکه «به اراده او که آن را مطیع گردانید» (رومیان ۸: ۲۰). «او» در این آیه اشاره مستقیمی است به خدا زیرا که واژه‌های «مطیع شدن» و «امید آزادی» با یکدیگر آمده‌اند (آیه‌های ۲۰ و ۲۱). خدایی که آدم و حوا را از باغ عدن بیرون راند و در نتیجه زندگی آنان به ناامیدی مبدل شد، به آنها امید بازگشت مجدد را نیز داد (پیدایش ۳: ۱۵ و ۲۰ و ۲۴). به همین صورت، خدایی که خلقت را مطیع این نقص و کاستی کرده است، نقشه دگرگون کردن و بازسازی آن را نیز کشیده است. به همین دلیل است که خلقت می‌تواند بی‌صبرانه منتظر ظهور پسران خدا باشد.

منتهی در حال حاضر، خلقت هنوز در «قید فساد» می‌باشد (رومیان ۸: ۲۱). خلقت در چرخه مداوم مرگ و فروریختگی گرفتار شده است. جالب است وقتی مشاهده می‌کنیم که قدرت حیات‌بخش خلقت چگونه در همه حال می‌خواهد خود را از نو بسازد، و همیشه از داخل مرگ، زندگی جدیدی را بوجود می‌آورد (مثلاً گلها به کمک کودی که از ارگانهای مرده تشکیل شده است، رشد می‌کنند). اما مجموع کائنات در راه فساد و نابودی پیش می‌رود و بیشتر از آنچه می‌تواند تولید کند، انرژی از دست می‌دهد. همه چیز در این خلقت به تدریج تحلیل می‌رود و میمیرد. آفرینش در حال حاضر، در واقع یک قاتل است.

در این میان، آنچه هست
درد و عذاب است. در
این خلقت، تجربه‌ای
نیست که آکنده با درد و
رنج نباشد... اما هیچ‌یک
از این‌ها ابدی نیست.

در نتیجه، خلقت قلمرو درد و رنج است. «زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه [درد زایمان] می‌باشد» (آیه ۲۲). در حالی که همه چیز فاسد می‌شود، این درد بی‌امان گریبان همه را می‌گیرد. همان‌طوری که زندگی با تولد طفل شروع می‌شود و با مرگ انسان هم از بین می‌رود. و در این میان، آنچه هست درد و عذاب است. در این خلقت، تجربه‌ای نیست که آکنده با درد و رنج نباشد ... حتی درک اینکه هیچ

تجربه‌ای ماندنی نیست.

اما هیچ‌یک از این‌ها ابدی نیست زیرا «خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.» (آیه ۲۱) اول از هر چیز، بطالت جای خود را به کمال خواهد داد. وقتی که ما شکوه اقیانوس‌ها، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، و سایر آفریده‌های خلقت را [آن‌طور که امروز هستند] در نظر می‌آوریم، تصور زمانی که خلقت آزاد و تبدیل به آن چیزی شده که باید باشد، ذهن ما را مبهوت می‌سازد. دوم، قدرت و نوسازی جای نیستی و نابودی را خواهد گرفت. در حال حاضر، همه چیز روز به روز کهنه‌تر، فرسوده‌تر، ضعیف‌تر و ناسازگارتر می‌شود. اما در خلقت جدید و دنیای نو، همه چیز تا به ابد تازه و زیبا و قوی و هماهنگ خواهد بود! سوم، به جای درد و رنج، فقط خوشی خواهد بود. به همین دلیل، بهترین مثال برای توجیه وضع دنیای فعلی همانا تولد نوزاد است (آیه ۲۲ - خود عیسی نیز عین همین تصویر را در انجیل متی ۱۸:۴ بکار گرفته است). درد و رنج امروز بی دلیل نیست زیرا که دنیا مشغول زایش کپی جدیدی از خود می‌باشد.

درد زایمان و نوبر میوه‌ها

کمال، تجدید حیات، و عطای شادمانی بیانگر آینده‌ای است که خلقت می‌تواند چشم به راه آن باشد زیرا این همان آینده‌ای است که فرزندان خدا به آن چشم دوخته‌اند. این پاسخ پولس به این پرسش است که آیا جلال آینده ما ارزش تحمل درد و رنج‌های فعلی را دارد یا خیر؟ پولس در واقع می‌فرماید که حتی خود خلقت نیز شما را با جدیت ترغیب می‌کند که بگویید: آری!

دردهای زمان حال و جلال زمان آینده روشن می‌کنند که چرا شخص مسیحی که در انتظار پسرخواندگی خود است، در خود آه نیز خواهد کشید (رومیان ۸:۲۳). هم خلقت و هم زنی که درد زایمان او را فرا گرفته، همین کار را می‌کنند. پولس رسول در این آیه به دو مورد اشاره می‌کند: آنچه در حال حاضر پسران خدا دارا می‌باشند، و آنچه در حال حاضر پسران خدا دارا نمی‌باشند. ما «نوبر روح را یافته‌ایم». نوبر، نخستین میوه برداشت شده (و به مفهوم کلمه، اولین دسته) بود که مزه‌اش ما را مشتاق آنچیزی می‌کرد که قرار بود به زودی برداشت شود. در حال حاضر، روح‌القدس ما را از درون حیات می‌بخشد (آیه ۱۰)، به تدریج ما را از عواقب گناه و مرگ آزاد می‌سازد (آیه‌های ۱۰-۱۱)، و آهسته آهسته ما را بیشتر شبیه مسیح می‌گرداند (آیه ۲۹). اما همه این‌ها فقط «نوبر» یعنی مزه آن آزادی کامل از اثرات گناه و مرگ است که روزی در آینده روح‌القدس به ما عطا خواهد کرد. این واقعه زمانی شدنی است که آنچه را که فعلاً نداریم، بدست بیاوریم، یعنی آنچه مشتاقانه «در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود» هستیم (آیه ۲۳). پولس چگونه می‌تواند به ما بگوید که منتظر این وعده باشیم در حالی که قبلاً در آیه ۱۵ فرموده بود که ما «روح پسرخواندگی» را یافته‌ایم؟ منظور او این است که هرچند ما قانوناً پسرخوانده شده‌ایم، ولی هنوز آن شباهت را کامل نیافته‌ایم و هنوز همه خوشی و مزایای مقام جدیدمان را بدست نیاورده‌ایم. ما پسرخوانده شده‌ایم و روزی عضو کامل خانواده او خواهیم شد.

گاهی متوجه می‌شویم که از بعضی جهات بیشتر شبیه مسیح شده‌ایم. شاید در بعضی موارد کمتر از قبل مرتکب اشتباه می‌شویم، یا در مقایسه با زمانهای گذشته محبت ما زیادت‌تر شده است، و یا اینکه خداپسندانه‌تر زندگی می‌کنیم. در این چنین لحظاتی، لازم است به خودمان یادآوری کنیم که درد و رنج حاصل از زندگی در دنیای فاسدی که ما را به عنوان اعضای خانواده مسیح رد می‌کند، در کنار دردی که

ما می‌دانیم که بهترین روزهای زندگی ما در انتظارمان است و روزی خواهد رسید که تمام دوره پر از درد و رنج را پشت سر خواهیم نهاد.

از شبیه مسیح شدن ناشی می‌شود، هیچ‌یک با جلالی که در آینده در انتظار ماست قابل مقایسه نیست. ما می‌دانیم امروز آنچه‌ای که روزی خواهیم شد نیستیم و هنوز آنچه را که روزی بدست خواهیم آورد، نداریم (آیه ۲۴). ما می‌دانیم که بهترین روزهای زندگی ما در انتظارمان است و روزی خواهد رسید که تمام دوره پر از درد و رنج را پشت سر خواهیم نهاد. با درک این حقیقت که روزی

درد و رنج زمان حاضر به پایان خواهد رسید و زندگی فعلی به قول معروف، همه داستان نیست، با صبر و اشتیاق انتظار می‌کشیم (آیه ۲۵). ما در انتظار آن روز خواهیم ماند که سی اس لوییس بصورتی فراموش نشدنی درباره‌اش می‌نویسد:

”خدا ضعیف‌ترین و کثیف‌ترین ما را تبدیل به یک خدا یا الاهی خواهد کرد، خلقتی خیره‌کننده، درخشان، و جاودانی که با قدرت و شادمانی و حکمت و محبت غیر قابل تصور به سوی یک آینده روشن و خالی از هرگونه لکه و غبار به پیش خواهیم جهید. آینده‌ای که همچون یک آینه قدرت بی حد، سرور و نیکی‌ی خدا را به‌طور کامل (و البته در میزانی کوچک‌تر) منعکس می‌کند. این روند، طولانی و اغلب با درد و رنج همراه خواهد بود. ولی ما دقیقاً برای همین منظور در این جهان هستیم، نه کمتر از آن. هرآنچه خدا گفت، حقیقتاً منظور نظرش بوده است.“ (برگرفته از کتاب مسیحیت ناب^۱ - ص ۱۷۴-۱۷۵)

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. شما چگونه در شباهت مسیح رشد می‌کنید؟ برای بیشتر شبیه او شدن، چگونه باید دعا کنید؟
۲. در حال حاضر، چه چیز (یا چیزهایی) باعث «آه کشیدن» شما می‌باشد؟
۳. چگونه در فکر جلالی که به سوبیش پیش می‌روید، هستید؟ چگونه تفکر درباره جلال آینده، دیدگاه شما نسبت به زندگی تان را تغییر می‌دهد؟



رویارویی با زندگی، با داشتن اعتماد به نفس

امید یک مسیحی به آینده، آینده خودش، و آینده کل آفرینش، شالوده‌ای است که به او توانایی می‌بخشد تا با داشتن اعتماد به نفس با زندگی و هر آنچه به همراه می‌آورد روبرو شود. در آیه‌های ۲۶-۳۹ پولس دو سنگ بنیادی دیگر را به ما معرفی می‌کند.

اولی مربوط به یاری گرفتن مان در کارهایی می‌شود که از آنها سررشته‌ای نداریم (آیه‌های ۲۶-۲۷). دومی، مربوط به درک این واقعیت است که ما یاری می‌شویم (آیه‌های ۲۸-۳۰). نخست پولس به کار روح القدس در مواقعی که ما حرفی برای دعا کردن نداریم، اشاره می‌کند. و سپس روی عمل خدایی که در همه شرایط بر زندگی ما حاکمیت مطلق دارد، انگشت می‌گذارد. پس این سه، یعنی امید آینده، امداد روح، و عملکرد خدا در همه چیز، شالوده نوشته‌های پر از شور و حرارت پولس در آیه‌های ۳۱-۳۹ را شکل می‌دهند که به صورت پرسش و پاسخ ارائه می‌شوند. این آیه‌ها پایان پاسخ پولس به پرسش تلویحی ۱۷:۸-۱۸ است: «چگونه یک فرد مسیحی می‌تواند با نهایت اعتماد به نفس و اطمینان عمیق همه تلاش خود را در رویارویی با رنجها و وسوسه‌های زندگی به خرج دهد و بداند که ارزشش را داشته است؟»

روح القدس و دعاهای ما

آیه ۲۶ چنین آغاز می‌شود: «و همچنین روح ... ما را مدد می‌کند.» همان‌طور که امیدمان به کمک ما می‌آید (آیه‌های ۲۳-۲۵)، روح القدس هم به یاری ما می‌شتابد. او این کار را با کمک به ما در دعاهايمان انجام می‌دهد. زمان‌هایی هست که «آنچه دعا کنیم به‌طوری که می‌باید نمی‌دانیم» (آیه ۲۶). مسیحیان این واقعه را تجربه کرده‌اند که خویشتن را مشتاق دعا کردن می‌یابند، اما کلماتی برای دعا کردن پیدا نمی‌کنند. شاید شخصا با از دست دادن چیزی روبرو می‌باشیم، یا اینکه درگیر تصمیمی هستیم که قرار است زندگی مان را دستخوش تغییر کند، یا شاید با شکست‌ها و معایب خودمان روبرو شده‌ایم. اما زمانی که واژگان انسانی از بیان وضعیت درمی‌مانند، زبان روح القدس با توانایی کامل به یاری ما می‌آید. «خود روح برای ما شفاعت می‌کند، به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد». وقتی که ما از احساس ضعف شدید قادر نیستیم مانند فرزندان خدا عمل کنیم، و نمی‌توانیم با اطمینان قلبی به «آیا» [پدر آسمانی] خود نزدیک شویم، روح القدس به کمک‌مان می‌آید. اگر احساس کنیم حرفی برای دعا کردن نداریم، لزومی ندارد که فکر کنیم دیگر نمی‌توان دعا کرد.

از این گذشته، هرگز لزومی ندارد احساس کنیم که چون نمی‌دانیم چه باید بگوییم، پس نمی‌توانیم دعا کنیم! از آنجایی که پدر «تفحص کننده دلهاست» (آیه ۲۷)، ناله‌هایی را که در پی کلمات ما نهفته‌اند می‌شنود و از احساسات و انگیزه‌های مخفی شده در ورای درخواست‌های ما خبر دارد. بنابراین، روح القدس «برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می‌کند». روح به ما این توانایی را می‌بخشد که در راستای نقشه و اهدافی که خدا برای دنیا و قوم خودش در نظر گرفته، دعا کنیم ... یعنی همسو با خلقت آه بکشیم (آیه ۲۲) و در عین حال، صبورانه و مشتاقانه برای «جلالی که در ما ظاهر خواهد شد» (آیه ۱۸) انتظار بکشیم. روح القدس به ما توانایی می‌دهد تا دعاهایی بکنیم که باعث خشنودی پدرمان شوند.

پس در دعای ما هر سه اقنوم تثلیث درگیر هستند. ما، به عنوان فرزندان که بر او اعتماد دارند، نزد پدر فریاد بر می‌آوریم. چگونه می‌توانیم این کار را انجام دهیم؟ به قول داگلاس مو، به این دلیل:

”در آسمان کسی هست به نام پسر خدا که به نفع ما شفاعت می‌کند، در برابر همه اتهاماتی که ممکن است علیه ما وارد شوند از ما دفاع می‌نماید، و نجات در روز داوری را برایمان تضمین می‌کند (۳:۸). ولی پولس در این آیه‌ها ادعا می‌کند که یک شفیع «درونی» دیگر، یعنی روح خدا هم هست که در مواقع دشوار و متزلزل زندگی زمینی‌مان، به طوری مؤثر از طرف ما نزد پدر دعا می‌کند.“ (رساله به رومیان - ص ۵۲۷)

پس، برای هیچ‌یک از ما نه نیازی و نه دلیلی برای دعا نکردن باقی می‌ماند!

خوبی‌ها، بدی‌ها، شکست‌ها

در مواقعی که نمی‌دانیم چگونه دعا کنیم، روح‌القدس به کمک ما می‌آید. اما پولس می‌گوید که حتی زمانی که کلماتمان ته می‌کشند، چیز دیگری هم هست که مسیحیان می‌توانند از وجودش مطمئن باشند: «همه چیزها برای خیریت [ایشان] با هم در کار می‌باشند» (آیه ۲۸). این وعده‌ای است که شیوه رویارویی ما را با خوبی‌ها، بدی‌ها و شکست‌های زندگی دگرگون می‌سازد.

نخست اینکه، وعده مزبور باعث برانگیخته شدن حس قدرشناسی و شادی در وجودمان به خاطر همه چیزهای خوب زندگی می‌شود، حتی خوبی‌هایی که به خوبی‌های «پیش پا افتاده و روزمره» تبدیل شده‌اند. توجه داشته باشید که پولس نمی‌گوید که «همه چیز» به خودی خود برای خیریت در کار می‌باشند! تنها خداست که فاکتورهای زندگی را طوری کنار هم قرار می‌دهد که در جهت خیریت ما باشند. مسیحیان بر این باور نیستند که دنیا جای خوبی است، یا اینکه زندگی به طور طبیعی با خوشبختی همراه است. سختی‌ها و اتفاقات حزن‌آور زندگی، بسیاری را دچار بهت و نومیدی می‌کند. اما مسیحیان با این سختی‌ها شوکه نمی‌شوند زیرا آنان در زندگی خود انتظار این را ندارند که همه چیز به خودی خود «برای خیریت در کار باشند». وقتی می‌بینیم که امور در جهت خیریت ما پیش می‌روند، باید بدانیم که این تماما کار خدا و محض فیض او بوده است. هنگامی که امور خوب پیش می‌روند، مسیحیان هرگز نمی‌گویند: «البته که باید هم همین‌طور باشد!» در عوض، آنها خدا را به خاطر همه اعمالش حمد می‌گویند. پس مسیحیان می‌توانند بدون اینکه نگرشی دلچسب، احساساتی و غیرواقعی به امور داشته باشند، دیدگاه مثبت خویش را حفظ کنند.

و اما دوم، این حقیقت ترس و اضطراب کلی ما را در مواجهه با «نامایمات» زندگی از میان برمی‌دارد. ما می‌دانیم که [در کار خدا] هیچ اشتباهی رُح ن داده است! اگر دست خدا در «همه چیز... در کار می‌باشد»، پس این بدان معناست که نقشه او شامل چیزهایی نیز می‌شود که ما آنها را «حقیر» یا «بی‌معنی» تعبیر می‌کنیم، در نهایت، هیچ چیز تصادفی نیست. «قرعه» در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است» (امثال ۱۶:۳۳). خدا حتی در چرخش سکه‌ای که برای شیر یا خط به هوا می‌اندازیم نیز دست دارد.

این باید بتواند ما را قدری آسودگی بخشد! ما در کلافی کور از سرنوشت نامعلوم گم نشده‌ایم. یونانیان می‌پنداشتند که حتی زئوس هم بازپچه سرنوشت بود. ولی ما نیستیم! جهان هستی سازوکاری نیست که

جهان هستی سازوکاری نیست که با شانس کور به گردش خود ادامه بدهد. بلکه کسی که این دنیا را می گرداند ... کسی که پدر ماست.

با شانس کور به گردش خود ادامه بدهد. بلکه کسی هست که این دنیا را می گرداند، کسی که نمی توان او را صرفاً یک شخص دانست ... کسی که پدر ماست. لازم نیست از زندگی و رخدادهای در آن بترسیم.

وانگهی، آیه ۲۸:۸ به ما کمک می کند که در میان سختی ها مقصود خدا را دریابیم. اگر خدا در همه چیز

برای "خیریت" ما در کار می باشد، پس ما هم خوبی ها و هم بدی ها را در خدمت اهدافی می بینیم که قرار است در زندگی ما به خیریت بیشتر بینجامد. این آیه بی نظیر ما را به این نتیجه گیری منطقی رهنمون می سازد که جان نیوتن، شبان و سراینده قرن هیجدهم گرفت:

"هر چیز که او می فرستد، وجودش لازم است. چیزی را که او دریغ می کند، وجودش اصلاً لازم نیست."

بدین ترتیب، اگر فکر می کنیم که ما نیازمند چیزهای خوبی هستیم که خدا آنها را از ما دریغ کرده است، در واقع اصلاً به آنها نیازی نداریم. همچنین به این معناست که اگر احساس می کنیم که چیز بدی زندگی مان را تباہ ساخته، در واقع آن چیز بد به نوعی در حال ایفای نقش در زندگی مان است. [آن بدی] دارد چیزی را به ما یاد می دهد، به ما شکل می دهد، غنی مان می سازد، فروتنان می کند، و غیره. **رومیان ۲۸:۸** به ما می آموزد که به مشکلات زندگی به دیده قسمتی از هدف محبت آمیزی که خدا برایمان در نظر گرفته، نگاه نکنیم.

البته، مشکلات زندگی شامل درد و رنج هم می شوند. این آیه نسبت به مقوله رنج و مُصیبت دیدگاه متعادلی را به ما نشان می دهد که مردم به ندرت از آن بهره می برند. از یک سو، کسانی هستند که در حین رنج کشیدن مأیوس می شوند و می گویند: "این رنج و مُصیبت هیچ چیز خوبی در پی ندارد!" این آیه چنین نظری را رد می کند. از سوی دیگر، کسانی هم هستند (و از جمله بسیاری از مسیحیان) که رنج را با آغوش باز می پذیرند. پذیرش رنج باعث می شود که این قبیل افراد احساس کنند از دیگران شریف تر یا بافضلیت تر هستند. اما **رومیان ۲۸:۸** نمی گوید که «همه چیز» خوب است، بلکه می گوید خدا «همه چیز را برای خیریت» [ایشان] به کار می گیرد. قرار نیست که ما از سختی ها لذت ببریم یا از آنها استقبال کنیم! آنها خوب نیستند، اما نتایج شان می تواند خوب باشد.

و نکته سوم آنکه، این آیه بی نظیر به ما اطمینان می بخشد که ما نمی توانیم اهداف نیکویی را که خدا برایمان در نظر گرفته، خراب کنیم. «همه» واقعاً یعنی همه! پس، «همه» حتی لغزش ها و گناهانمان را هم دربر می گیرد. گناه همیشه بد است ... گناه همیشه چیز هولناکی است ... و ما همیشه از پیامدهای دردناک آن در افسوس و پشیمانی زندگی خواهیم کرد. اما خدا آن قدر بزرگ است که این لغزش ها و گناهان را طوری در هم می تند که به خیریت نهایی ما منتج شوند. او حتی می تواند از گناهان و خطایابی ما طوری استفاده کند که باعث شود ما فروتن گردیم، دیدگاه مان نسبت به خودمان اصلاح شود، و مسیح در نظر ما از ارزش والایی برخوردار گردد. او از گناه برای نشان دادن ضعفها و نقص های ما مسیحیان استفاده می کند. وی حتی از طریق گناه برای نجات قوم خود اقدام می کند. البته گناه ما توجیه نمی شود، ولی باعث می شود که نحوه عملکرد خدا از طریق گناه را درک کنیم، طوری که بتوانیم به مانند یوسف،

که برادرانش او را به بردگی فروخته بودند، بگوییم: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد» (پیدایش ۲۰:۵۰).

همه چیز برای خیریت، اما نه برای همه کس

با این همه، این حقیقت که خدا برای خیریت مردم کار می‌کند، یک اصل جهان شمول نیست. شاید این واقعیت به سادگی نادیده گرفته شود که وعده «همه چیزها با هم برای خیریت [ایشان] در کار می‌باشند»، تنها به کسانی داده شده که «خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند» (رومیان ۲۸:۸). واژه «ایشان» یعنی «مسیحیان» را می‌توان به دو روش توصیف کرد که هر دو مهم هستند

۱. در کتاب مقدس به طور معمول منظور از «آنانی که خدا را دوست می‌دارند» کسانی است که متعهد شده‌اند برای خدا زندگی کنند. تعهد یعنی خدمت کردن به خدا توأم با شناختن او و ارج نهادن به هویت او. «هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید» (یوحنا ۱۴:۲۱). محبت در کتاب مقدس هیچ‌گاه جنبه‌ای صرفاً نظری و عقلی نیست، و صرفاً هم به احساسات و عواطف محدود نمی‌شود، و چیزی هم نیست که تنها ارادی و از سر انجام وظیفه انجام گیرد. محبت یعنی دل سپردن به خدا، به طوری که هر چه می‌کنید با این عزم انجام می‌دهید که خدا را خشنود سازید. لویجوزر در این باره می‌گوید:

«من بر این باورم که پولس در اینجا دلیل خاصی برای به کار بردن اصطلاح «دوست داشتن» به جای اصطلاح «ایمان داشتن» داشته است. یکی از بهترین روش‌هایی که به موجب آن می‌توانیم فوراً دریابیم که آیا خدا را دوست داریم یا نه، واکنشمان به ناملایمات است ... خیلی‌ها هستند که در هنگام بروز سختی‌ها و مصیبت‌ها ... از ادامه دادن دست می‌کشند. آنها احساس می‌کنند که به حال خود رها شده‌اند.» (رومیان فصل ۱۷:۸-۳۹ - ص ۱۸۶)

اگر شما خدا را به خاطر خودش دوست داشته باشید، در این صورت به او متعهد هستید و سختی‌ها را هم تحمل خواهید کرد. اما اگر از خدا برای چیزهایی که به شما می‌دهد استفاده می‌کنید، در زمان بروز سختی‌ها جا خواهید زد.

۲. آنانی که «به حسب اراده او خوانده شده‌اند» (رومیان ۲۸:۸). منظور این عبارت احتمالاً کسانی نیست که پیغام انجیل را شنیده‌اند. (همه کسانی که انجیل را شنیده‌اند، «خوانده» شده‌اند، و بنا به مفهومی کلی دعوت شده‌اند، اما منطقی به نظر نمی‌رسد که این وعده همه کسانی را دربرگیرد که درباره مسیح شنیده‌اند.) هم‌چنان که آیه ۳۰ نشان می‌دهد، شمار معینی از مردم «خوانده» شده‌اند. در این راستا، «خوانده شدن» یعنی اینکه خدا ما را وارد مشارکت و داشتن رابطه با خود کرده است.

از آنجایی که پولس می‌گوید که کلیت وقایع زندگی («همه چیز») فقط برای «خیریت» آنانی که خدا را دوست می‌دارند، در کار می‌باشند، می‌توان با اطمینان نتیجه گرفت که این [وعده] شامل کسانی که

خدا را دوست ندارند، نمی‌شود. از متن آیه چنین برمی‌آید که هم چیزهای خوب و هم چیزهای بد زندگی ما [مسیحیان] نتیجه‌ای خوب به همراه خواهند داشت، تنها و تنها بدین خاطر که خدا بر همه احوالات زندگی ما مسلط است و از همه اتفاقات به سود ما استفاده می‌کند. از این رو چنین به نظر می‌رسد که چیزهای خوب و بدی که برای غیرمسیحیان به وقوع می‌پیوندند، به خیریت آنها تمام نمی‌شوند.

چطور چنین چیزی ممکن است؟ پولس در مورد عصیان کنندگان خیلی صریح می‌گوید که خدا «ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود» (۱:۲۴). این شگفت‌آور است. پولس می‌گوید که یکی از بدترین مجازات‌هایی که خدا در حق مردم قایل می‌شود این است که آنها را تسلیم شهوات دل خودشان می‌کند. او به آنها اجازه می‌دهد تا هرآنچه را به دنبالش هستند بدست آورند. این بدان معناست که چیزهای “خوب” برای کسانی که خدا را دوست نمی‌دارند، بد هستند. چرا؟ کسانی که از خدا جدا هستند دچار این توهم می‌باشند که افرادی خودساخته هستند و کنترل زندگی خویش را در دست دارند. شرایط بد، دست کم، مسیحیان را بیدار و آنان را فروتن می‌سازد تا به وابستگی و فناپذیری خویش واقف شوند. اما وقتی دل یک بی‌ایمان رشته‌ای از موفقیت‌ها و لذات را تجربه می‌کند، تنها وهم در وجودش تقویت می‌گردد و می‌تواند بدترین گناهان، یعنی غرور، اعتماد به نفس بیش از اندازه، خودمحوری، و غیره را مرتکب شود.

بنابراین، در فرد بی‌ایمان شرایط “خوب” می‌تواند به سخت و فریفته شدن دل، ضعف انگیزه و شخصیت خودخواه منجر گردد و او را به سوی فاجعه بکشاند. در مورد ایمانداران، شرایط “بد” می‌تواند ایشان را فروتن سازد، تعلیمشان دهد و آنها را متحول ساخته به افرادی قوی، با شخصیتی مهربان تبدیل کند و از همه مهمتر آنها را بیشتر به شباهت مسیح درآورد. شرایط خوب می‌توانند برای شما دهشتناک باشند و شرایط بد می‌توانند نتایج شگفت‌انگیزی به بار بیاورند، و این چیزی است که پولس شخصا تجربه‌اش کرده بود: «و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاده سرافرازی [خود بزرگ‌بینی] ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم» (دوم قرنتیان ۱۲:۷).

**شرایط خوب می‌توانند
برای شما دهشتناک باشند
و شرایط بد می‌توانند
نتایج شگفت‌انگیزی به
بار بیاورند.**

یک قاعده کلی هست که در اینجا کاربرد دارد: “همان خورشیدی که موم را آب می‌کند، گل رُس را سخت می‌سازد.” به عبارت دیگر، چیزی که زندگی را “خوب” می‌کند نه وجود مجموعه‌ای از شرایط خاص، بلکه تعامل قلبی ما با آن شرایط است. این یک اصل کلی برای ادراک و زندگی به شمار می‌رود. شکسپیر زمانی که داشت جولوس سزار را می‌نوشت، به این اصل اشاره کرد: “بروتوس عزیز، اشتباه در طالع ما نیست، در درون خود ماست.” تغییر دادن شرایط به اندازه ایجاد تغییر در نگرش قلبی و موضع ما در قبال آن، اهمیت ندارد. و تنها زمانی که به رومیان ۲۸:۸ ایمان داشته باشیم، در آن تعمق و بر اساس آن زندگی کنیم، می‌توانیم با پیروزی و فاجعه روبرو شده، و با هر دو آنها برخوردی یکسان داشته باشیم. یعنی [می‌توانیم] همه آنها را موقعیت‌هایی ببینیم که پدر، همان خدایی که دوستش می‌داریم و به حسب اراده‌اش خوانده شده‌ایم، برای خیریت ما با هم به کار خواهد گرفت.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا تا به حال احساس کرده‌اید که در استفاده از کلمات برای دعا کردن بیش از اندازه ضعیف هستید؟ اینکه روح القدس برایتان شفاعت می‌کند، چقدر مایه دلگرمی شما می‌باشد؟
۲. روی نتایج حقیقت رومیان ۲۸:۸ (ص ۳۴-۳۵) که امروز بیش از همه توجه شما را به خود جلب کرده‌اند، تفکر کنید.
۳. آیا راهی وجود دارد که به جای تغییر شرایط خود، احساس کنید لازم است نگرش قلبی خویش را نسبت به آن شرایط تغییر بدهید؟

راستی حفظ
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries

بخش دوم

خیریتی که خدا برایش کار می‌کند

اعتماد به نفس ما در گرو امیدمان به آینده، کاری که روح‌القدس در درون ما انجام می‌دهد، و به خدایی است که با تسلطی که بر امور دارد همه شرایط موجود در زندگی ما را برای خیریتمان به کار می‌گیرد. اما این «خیریت» چیست؟ با اطمینان انتظار دیدن چه چیزی را داریم که خدا در «همه چیز» به انجام می‌رساند؟

پاسخ در آیه‌های ۲۹-۳۰ نهفته است. این آیه‌ها به ما نشان می‌دهند که تعریف خدا از «خیریت» بسیار بزرگتر و والاتر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم. واژه «زیرا» ارتباط نزدیک میان آیه ۲۸ و آیه‌های ۲۹-۳۰ را نشان می‌دهد. پس آیه‌های ۲۹-۳۰ توضیحات پولس در خصوص «مقصود» واقعی خدا، یعنی آنچه که خدا در همه شرایط زندگی به کار می‌گیرد، می‌باشند. چرا پولس به جای اینکه با آیه ۲۸ کلامش را خاتمه دهد، آیه‌های ۲۹ و ۳۰ را هم بدان می‌افزاید؟ چون منظور آیه ۲۸ این نیست که به ما بگوید که وقتی مشکل داریم، همه چیز به طور غیرقابل ملموس و کلی به کار خود ادامه می‌دهد.

برعکس، منظور پولس این است که هرآنچه برای ما اتفاق می‌افتد، در راستای عادل شمردن، تقدیس، و رستگاری نهایی ماست. همه چیز با هم در کار می‌باشند تا ما «به صورت پسرش متشکل» شویم (آیه ۲۹).

این به ما نشان می‌دهد که آن «خیریت»ی که خدا پیوسته در حال انجامش است، تغییر شخصیت ما می‌باشد. او از ما انسان‌هایی با محبت، شریف، راستگو، حکیم، قوی، نیکو، شادمان و مهربان، درست مثل عیسی، می‌سازد.

از این رو، هر وقت آیه ۲۸ را می‌خوانیم، حتما باید آیه‌های ۲۹-۳۰ را هم بخوانیم! بعضی‌ها آیه ۲۸ را این‌طور تعبیر می‌کنند که گویا خدا چیزهای خوب بیشتری به مسیحیان می‌دهد یا در مقایسه با غیرمسیحیان شرایط بهتری در اختیار مسیحیان می‌گذارد. در صورتی که حرف پولس اصلاً این نیست. پولس به مسیحیان وعده زندگی آسانتر و راحت‌تری نمی‌دهد. او نمی‌گوید که مسیحیان در قیاس با بی‌ایمانان، از درصد بالاتری از «لذت» در برابر «ناملايمات» برخوردار خواهند شد. برعکس، پولس می‌گوید که خدا «همه چیز»، یعنی همان طیف ثابت از چیزهای خوب و بدی که برای همه انسان‌ها اتفاق می‌افتد، به اضافه جفایی که به خاطر پیروی از پادشاه رنج کشیده بر آنها عارض خواهد شد، را به کار خواهد گرفت تا ما را از درون به انسان‌هایی فروتن و آزموده تبدیل کرده و به شباهت مسیح درآورد. هم‌چنان که در بالا اشاره کردیم، همان شرایط بر بی‌ایمانان تأثیرات متفاوتی دارند.

مقصود خدا برای کل تاریخ را می‌توان در این عبارت مشاهده کرد: «تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد» (آیه ۲۹). این عبارتی بس شگرف است.

اول از همه به ما می‌آموزد که خدا در حال شکل بخشیدن به ماست. این یعنی آنکه خدا یک طرح

یا شکل اولیه («پسرش») در نظر دارد، و حالا از هر شرایطی [«همه چیز»] برای شکل بخشیدن، صیقل دادن، ذوب کردن، لطیف ساختن، تراشیدن، قالب بندی و ریخته گری و رنگامیزی ما استفاده می کند تا به شکل طرح اصلی و اولیه درآییم. او ما را درون قالب عظمت کامل مسیح می ریزد. منظور از ایده «مشکل شدن»، یک جور شباهت سطحی و ظاهری نیست، بلکه مفهومی کلی به شمار می رود. ما از درون، و از اعماق وجودمان بازسازی می شویم. این یک شباهت وجودی است. «همه ما چون با چهره بی نقاب جلال خداوند را در آینه می نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می شویم، چنانکه از خداوند که روح است» (دوم قرن تیان ۱۸:۳).

او ما را درون قالب عظمت کامل مسیح می ریزد.

ما «برادران» او خواهیم بود (رومیان ۲۹:۸). تنها از لحاظ حقوقی نیست که ما فرزندخوانده خدا و عضو خانواده او محسوب شویم (به آیه ۱۵ مراجعه کنید)، بلکه به راستی با خدا «شباهت خانوادگی» پیدا خواهیم کرد. این به ما می گوید که وقتی تولد تازه می شویم، از طبیعت خدا، [DNA او] برخوردار می شویم یعنی «شریک طبیعت الاهی» می گردیم (دوم بطرس ۴:۱). خدا از طریق وقایع زندگی [خوب و بد] این طبیعت را درون ما شکل داده، از ما برادران و خواهران مسیح می سازد، و ما را به شباهت او و پدرمان درمی آورد. «زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زانو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنانکه می گوید، اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهیم خواند» (عبرانیان ۱۰:۴-۱۲).

لویدجونز می نویسد:

«در نهایت، رویکرد درست به این آموزه‌ها آن است که تأکیدش تقدس و تقدیس شدن باشد. اگر باورتان به این آموزه‌ها شما را به سمت تقدس سوق ندهد، در موقعیت خطیری قرار دارید ... یعنی دارید از آنها سوء استفاده کرده، می گوئید: خوب، اوضاع من مرتب است، بنابراین مهم نیست که چه‌ها می کنم. من نجات یافته‌ام ... حقیقتاً هیچ کس مادامی که فروتن نشده باشد، نمی تواند به حقانیت این آموزه‌ها پی ببرد.» (رومیان فصل ۱۷:۸-۳۹ - ص ۲۰۲ - ۲۰۳)

زنجیرهای پر جلال و ناگستنی

پولس در رومیان ۳۰:۸ فرایندی را تشریح می کند که خدا به واسطه آن فرزندان را به صورت پسرش مشکل می سازد. او برای توصیف آنچه که خدا به انجام رسانیده، از پنج فعل معلوم^{۱۱} استفاده می کند. رمز درک این آیه، به کار بردن «بینش کنترل کننده»^{۱۲} ای است که نشان می دهد هر یک از این پنج فعل به همان افراد مشخص اشاره می کند: یعنی این طور نیست که بعضی از کسانی را که وی از قبل می شناخت خواند، بعضی از کسانی را که او خوانده بود عادل گردانید، و غیره. برعکس، همان گروهی را که خدا از قبل می شناسد، همان ها را از قبل معین می فرماید، می خواند، عادل می گرداند، و جلال می دهد. منظور «بعضی» یا «بیشتر» آنها نیست، بلکه همیشه «همه آنان» مشمول این زنجیره می باشند. اگر یکی

11 Active Verbs

12 Controlling Insight

از این افعال در مورد کسی کاربرد پیدا کند، بقیه فعل‌ها هم شامل او خواهد شد.

این چیزی است که خدا برای مسیحیان انجام می‌دهد:

- "از قبل شناخت": خدا ما را مورد محبت خود قرار داد.
- "از قبل معین فرمود": خدا سرنوشتی پر جلال برای ما در نظر گرفت.
- "خواند... عادل گردانید": خدا نقشه خود را در زمان مشخص پیاده می‌کند.
- "جلال داد": خدا نقشه خویش را در ابدیت به کمال خواهد رسانید.

لازم است تک تک این افعال خیر کننده را به نوبت مورد بررسی قرار دهیم.

۴ "از قبل شناخت": بی تردید خدا به واسطه پیش‌دانی خود از آینده خبر دارد و همه کسانی را که قبلاً زندگی کرده و یا در آینده زندگی خواهند کرد، می‌بیند، ولی این چیزی نیست که منظور پولس در اینجا باشد (در غیر این صورت، روند "از قبل می‌شناسد"، "عادل خواهد گردانید" و "جلال خواهد داد" به نجات همه می‌انجامید). در کتاب مقدس، وقتی به ما گفته می‌شود که خدا کسی را "می‌شناسد"، بدین معناست که او به طریقی شخصی نسبت به آن فرد محبت ویژه دارد. به عنوان مثال، زمانی که عیسی به بعضی‌ها می‌گوید: «هرگز شما را نشناختم» (متی ۷: ۲۳)، منظورش این نیست که هیچ چیز در موردشان نمی‌داند، بلکه می‌گوید هیچ رابطه‌ای با آنها ندارد. بنابراین، "از قبل شناخت" یعنی "از قبل محبت کرد". بررسی و مطالعه جاهای دیگری را که افعال "از قبل شناخت" یا "پیش‌دانی" به کار رفته‌اند (اعمال ۲: ۲۳؛ رومیان ۴: ۱۱؛ اول پطرس ۱: ۲) این نکته را ثابت می‌کند. بدین ترتیب بود که خدا پیش از آغاز زمان [از ازل] ما را مورد محبت خویش قرار داد. این خیره کننده است!

۴ "از قبل معین فرمود": این دقیقاً همان مفهومی را دارد که در زبان انگلیسی از آن درک می‌کنیم. از قبل معین کردن یعنی اینکه ما برای خودمان یا دیگران سرنوشتی در نظر بگیریم. این یعنی پیش از موعد مقرر برای کاری برنامه ریزی کنیم. در زبان یونانی، واژه prohorizdo به کار رفته که به معنای رهسپار شدن به سوی افق یا چشم‌اندازی است که تعیین شده باشد. خدا، به خاطر محبتی که نسبت به ما دارد، برایمان سرنوشتی تعیین کرده است. و آن این است که در جلال با او باشیم و به شباهت پسرش متشکل شویم.

۴ "خواند": همان‌طور که در رومیان ۸: ۲۸ دیدیم، "خواننده شدگان" کسانی هستند که «خدا را دوست می‌دارند». در آیه ۲۹، "خواننده شدگان" همان گروه هستند که «عادل گردیده» و «جلال می‌یابند». بدین ترتیب، هر کسی که خدا او را خوانده باشد، باید در نهایت عادل گردیده و جلال یابد. پس این یک‌چور تنویر باطنی است که خدا برای بیدار کردن ما نسبت به حقیقت می‌فرستد. نمونه کامل آن را می‌توان در اول تسالونیکیان ۱: ۴-۵ یافت. پولس می‌گوید: «از برگزیده شدن شما مطلع هستیم»، او از کجا می‌تواند مطلع بوده باشد؟ «زیرا

که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل». با وجودی که پولس به مردمان بسیاری موعظه کرده، اما تنها «برگزیدگان» با یقین کامل به انجیل او واکنش نشان داده‌اند. خدا ایشان را به واسطه موعظه پولس خوانده است.

۴ «**عادل گردانید:**» «عادل» شمرده شدن یک شخص به این معنی است که خدا به خاطر کاری که مسیح با زندگی و مرگش انجام داد، او را عادل اعلان کند و از لحاظ حقوقی با وی همچون کسی که عاری از هر ملامتی است، رفتار نماید. وضعیت «عادل شمردگی» زمانی به ما منتقل می‌شود که به او ایمان می‌آوریم. کل کتاب رومیان حول این موضوع نوشته شده است. پس بیش از این در اینجا روی این مطلب وقت نمی‌گذاریم! نکته اصلی در رومیان ۳:۸ این است که متوجه شویم که عادل شمرده شدگی یک واقعه مجزا نیست، بلکه به طرز جدایی ناپذیری با کل نقشه، هدف و عملکرد خدا مرتبط می‌باشد. این نقشه از ازل آغاز شده، وارد زمان و تاریخ گردیده، و مجدداً در ابدیت به پایان خواهد رسید. آیه ۳۰ به ما نشان می‌دهد که هیچ‌کس عادل محسوب نمی‌شود، مگر اینکه از قبل شناخته و خوانده شده باشد و الی آخر.

۴ «**جلال داد:**» جلال یافتن یعنی اینکه گناه از وجود شخص به کلی ریشه‌کن شود و او در روح و در جسم کامل و بدون عیب و نقص گردد. این همان چیزی است که پولس پیشتر، در آیه‌های ۱۸-۲۱ در موردش حرف زده بود: «آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد ... آزادی جلال فرزندان خدا». اما توجه داشته باشید که پولس در اینجا در مورد جلال آینده ما در قالب زمان گذشته، سخن می‌گوید. حرف او این است که جلال یافتن به اندازه دیگر افعال زنجیره‌ای آیه ۳۰، حتمی و قطعی است. جلال یافتن چنان قطعی است که گویی همین حالا اتفاق افتاده است. حلقه‌های اتصال این زنجیره را نمی‌توان از هم گسیخت، همه آنها با هم هستند. جیمز دنی^{۱۱} همین مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند:

«کاربرد زمان گذشته برای فعل [جلال داد] حیرت‌انگیز است. این متهورانه‌ترین تبلور انتظار ایمان است که حتی در عهد جدید هم نظیرش کمتر یافت می‌شود.»
(نقل قول از لوید جونز، رومیان فصل ۱۷:۸-۳۹ - ص ۲۵۸)

این مطلب از چشم‌انداز زندگی کنونی ما چگونه به نظر می‌رسد؟ مسیحیان از آنجایی که انجیل را شنیده‌اند، پس خوانده شدن را تجربه کرده‌اند. و در ضمن از عادل شمردگی هم بهره‌مند هستند زیرا ایمان خود را بر انجیل استوار نموده‌اند. حال، مسیحیان می‌توانند دنباله زنجیره را گرفته، به «ابتدای» آن نگاه کنند، و ببینند که خدا پیش از آفرینش عالم ایشان را محبت نموده، و ایشان را از قبل معین فرموده بود تا عادل گردند. حالا می‌توانند به «انتهای» زنجیره نگاه کنند و مطمئن شوند که در ابدیت و در حضور او از جلالی غیرقابل تصور برخوردار خواهند گردید. اگر ما خدا را دوست داریم، پس جزو خوانده شدگانیم (آیه ۲۸). و اگر خوانده شده‌ایم، پس از قبل مورد محبت او بوده، از قبل معین شده، عادل گردانیده و به زودی جلال خواهیم یافت. این شگفت‌انگیز است!

ما در پاسخ چه خواهیم گفت؟

پولس می‌پرسد: «پس به این چیزها چه گوییم؟» (آیه ۳۱). در اینجا نگرش مسیحیانی را می‌بینیم که حقایق آیه‌های ۲۶-۳۰ را می‌دانند. پولس پنج پرسش مطرح می‌کند:

۱. در آیه ۳۱ می‌پرسد: «هرگاه خدا با ما است کیست به ضد ما؟» اگر خدایی که قصد جلال ما را دارد قادر مطلق است، پس دیگر چرا باید از هر چیز مخالفی بترسیم؟

۲. در آیه ۳۲ می‌پرسد: «او که پسر خود را دریغ نداشت، ... چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» اگر خدایی که قصد جلال ما را دارد حاضر است از گران‌بهاترین دارایی‌اش، یعنی پسرش دست بشوید، پس دیگر چرا باید برای نیازهای مان نگران باشیم؟

۳. در آیه ۳۳ می‌پرسد: «کیست که ... مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟» اگر خدایی که قصد جلال ما را دارد ما را عادل شمرده، پس دیگر چرا باید احساس گناه یا نابخشودگی کنیم؟

۴. در آیه ۳۴ می‌پرسد: «کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، ... و ما را نیز شفاعت می‌کند؟» اگر مسیح که زندگی و مرگی کامل و عاری از نقص داشت، برای ما نزد پدر شفاعت می‌کند، دیگر چرا باید احساس گناه یا نابخشودگی کنیم؟

۵. در آیه ۳۵ می‌پرسد: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟» این آخرین پرسش است، چون که همه پرسش‌های دیگر در واقع نسخه بدلی از همین پرسش نهایی هستند. تنها چیزی که واقعا ترس دارد، تنها چیزی که واقعا به ما آسیب می‌زند، این است که از محبت مسیح جدا شویم.

پس پرسش اصلی که مسیحیان در زندگی با آن روبرو هستند، یعنی پرسشی که باعث بروز همه تردیدها، نگرانی‌ها و تنش‌ها در وجود ما می‌شود، این است: آیا کسی یا چیزی هست که بتواند مرا از محبت مسیح جدا سازد؟ و ما خوانندگان امروزی پولس، هم‌چون خوانندگان اولیه رسالهٔ رومیان به پیرامون خود نگاه می‌کنیم و چیزهای بسیاری می‌بینیم که به نظر می‌رسد قابلیت جدا کردن ما از مسیح را دارند. مصیبت، دل‌تنگی و جفا به سراغ همه مسیحیان می‌آید. قحط، عریانی، خطر و شمشیر زندگی بسیاری را تهدید می‌کند. به قول **مزمور ۲۲: ۴۴** که پولس آن را در **رومیان ۳: ۸** نقل کرده، همه روزه روبرو شدن با مرگ غالباً تجربه قوم خدا در طی قرون و اعصار بوده است. موانع و مخالفت‌های بسیاری وجود دارند. آیا آنها می‌توانند ما را از محبت مسیح جدا سازند؟

پولس می‌گوید: نه، هیچ‌یک! و در واقع، حتی در بدترین اوضاع و احوال، «از حد زیاده نصرت یافتیم» (آیه ۳۷). هیچ چیز نمی‌تواند زنجیره آیه ۳۰ را پاره کند. مسیحیان بر بدترین ناملایمات زندگی پیروز می‌شوند. چرا؟ چون خدا هیچ‌یک از کسانی را که «از قبل شناخت» از دست نمی‌دهد. خدا همیشه همه چیز را برای خیریت کسانی که دوستش دارند، به کار می‌گیرد. او با حاکمیت مطلق و محبتانهٔ خود، کنترل همه جنبه‌های تاریخ بشر را در دست دارد.

و بدین ترتیب پولس «یقین» (آیه ۳۸) می‌داند که هیچ چیز «قدرت» آن را نخواهد داشت که «ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد» (آیه ۳۹). نه در تجربه انسانی («نه موت و نه حیات»)، نه در قلمرو روحانی («نه فرشتگان و نه رؤسا»)، نه در قلمرو زمان («نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده»)، نه در حیثه هر چیزی که مخالف قوم خداست («نه قدرتها»)، نه در حیثه مکان («نه بلندی و نه پستی»، آیه ۳۹) و نه هیچ چیز («و نه هیچ مخلوق دیگر»). هیچ چیز! هیچ چیز! نمی‌تواند ما را از محبت مسیح جدا سازد! چرا؟ زیرا خدا صرفاً به خاطر گزینش خویش ما را دوست دارد، نه به خاطر چیزی که در وجود ما باشد (که ممکن است عوض شود)، و نه به خاطر چیزهایی که پیرامون ماست (که آنها هم ممکن است تغییر پیدا کنند). او ما را دوست دارد، چون ما را دوست دارد.

در این مقطع از بررسی مان در رساله به رومیان، ممکن است پرسش‌های زیادی در مورد پیش تعیینی مطرح شوند. رومیان ۹-۱۱ به شرح بیشتر در باب این موضوعات می‌پردازد. فعلاً کافی است به خاطر داشته باشید که نکته اصلی بحث پولس این نیست که جدل قدیمی **جبرگرایی** (جبر) در برابر **اراده آزاد** (اختیار) را که مسئله‌ای فلسفی است، پیش بکشد. برعکس، او قاطعانه اظهار می‌دارد که ما باید با اعتماد

**خدای قادر متعال، خدای
همه کائنات، چنین قصد
نموده که از ما افرادی
بسازد که کاملاً مقدس و
به‌طور پرچالی مسرور و
خوشبخت هستند.**

به نفسی که چشمگیر و خلل‌ناپذیر است با زندگی، نه تنها با معضلاتش بلکه حتی با گناه خودمان، مواجه شویم! خدای قادر متعال، خدای همه کائنات، چنین قصد نموده که از ما افرادی بسازد که کاملاً مقدس و به‌طور پرچالی مسرور و خوشبخت هستند (این دو چیز به طرز جدایی‌ناپذیری به هم پیوسته‌اند)، و به معنای دقیق کلمه، هیچ چیز نمی‌تواند مانع از به انجام رسیدن این هدف خدا در زندگی ما بشود!

ملاحظه کنید که پولس تا چه اندازه واقع‌بینانه حرف می‌زند. او می‌گوید: دوست من، آیا تو خوانده شده‌ای؟ آیا انجیل را با همه جان و توان خود دریافت کرده‌ای؟ آیا از خدا خواسته‌ای که تو را عادل بگرداند؟ بسیار خوب! اکنون این را بدان که چنین چیزی تنها زمانی می‌تواند روی دهد که خدای آسمان پیش از بنیاد عالم و از ازل تو را مورد محبت خویش قرار داده، و حالا هم با نقشه‌ای بدون عیب و نقص روی تو و زندگی‌ات کار کند تا برای همیشه در خانواده او باقی بمانی.

این پرسش‌ها با این هدف طرح شده‌اند تا هر تردیدی در مورد نجاتمان که محض فیض است را از بین ببرند تا بتوانیم در امنیت کامل و بدون زهر ترس و واهمه‌ای به زندگی خود ادامه بدهیم. این منطق، منطقی است باورنکردنی، سر سخت و قاطع. این همان چیزی است که لویدجونز آن را منطق مشعل می‌نامد! پولس می‌گوید: خوب فکر کن! آیا می‌ترسی (۳۱:۸)؟ معلوم است که خوب فکر نمی‌کنی! آیا نگران هستی (آیه ۳۲)؟ معلوم است که خوب فکر نمی‌کنی! آیا احساس گناه می‌کنی (آیه ۳۳)؟ معلوم است که خوب فکر نمی‌کنی! پس، منطق فیض رایگان و عادل شمردگی را ببین! این‌ها مثنی آموزه خشک و خالی نیستند، بلکه خود زندگی‌اند. و اگر شما با اطمینان و قدرت کامل زندگی نمی‌کنید، پس واقعاً این‌ها را به‌طور کامل نفهمیده‌اید. درمان درد شما، خواندن و باز خواندن و عمیقاً تفکر کردن و آموختن و در نهایت زندگی کردن حقایق آیه‌های ۱۸-۳۰ است!

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. قرائت امروز شما از کلام خدا چگونه می‌تواند انگیزه‌ای برای تقدس و شبیه مسیح شدن در شما ایجاد نماید؟
۲. نگاه کردن به "ابتدا" و "انتهای" زنجیره آیه ۳۰ امروز چقدر شما را هیجان زده کرد؟
۳. چگونه برای آرام کردن خودتان به این حقیقت که هیچ چیز نمی‌تواند قوم خدا را از محبت او جدا سازد، نیاز دارید؟



رومیان ۱:۹-۲۹ حق حاکمیت خدا

بسیاری از مردم تقریباً هیچ رابطه‌ای بین فصل‌های ۹ تا ۱۱ و هشت فصل قبلی یا پنج فصل بعدی مشاهده نمی‌کنند. هشت فصل اول در مورد چگونگی عادل شدن ما و نحوه کار خدا برای مردم عادل شده‌اش صحبت می‌کنند و پنج فصل آخر به جزئیات این موضوع می‌پردازند که این افراد عادل چگونه زندگی می‌کنند. اما در این بین، سه فصل پیچیده و دشوار وجود دارند که خواننده می‌تواند آنها را به عنوان انحرافی عمیق در رساله پولس به رومیان قلمداد کند. [حتی ما نیز] ممکن است فکر کنیم که این رساله باید این‌طور نوشته می‌شد که ۱:۱۲: بلافاصله بعد از ۳۹:۸ قرار می‌گرفت. اصلاً چرا فصل‌های ۹-۱۱ در کتاب رومیان قرار گرفته‌اند؟!

در حینی که پولس توضیح می‌دهد که خدا تضمین‌کننده نهایی پایداری و **استقامت** نجات ما است (زیرا نجات ما متکی بر اراده و قدرت ما نیست)، رومیان ۸ با اعتمادی که به اوج خود **گرتشندو** رسیده است به پایان می‌رسد. این خداست که ما را خوانده، ذهن ما را نسبت به حقیقت باز نموده، و در حال حاضر ما را به سوی جلال نهایی رهنمون می‌سازد. «آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنان را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنان را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد» (۳۰:۸). اما اکنون پولس می‌تواند شخصی را تصور کند که می‌پرسد: «پولس، پولس! تو می‌گویی زمانی که خدا کسی را بخواند، همیشه او را به سر منزل نجات می‌رساند. پس در مورد یهودیان چگونه است؟ خدا آنها را فرا خواند و به سوی آنها آمد اما در حال حاضر اکثر یهودیان مسیح را رد کرده‌اند. بنابراین، شاید بتوان دعوت خدا و هدف او را رد کرد! اگر خدا وعده داده بود که اسرائیل قومش خواهند بود، آیا ایمان نیاوردن اکثریت آنان به مسیح به معنای شکست وعده، قدرت و یا رحمت خداست؟»

بنابراین مسئله بی‌ایمانی یهودیان نه تنها برای کلیساهای قرن اول که شامل یهودیان و امت‌ها می‌شد، بلکه برای ما نیز حائز اهمیت است. این امر ما را به ژرفای اینکه خدا کیست و چگونه کار می‌کند سوق می‌دهد.

غم و اندوه بی‌وقفه

شاید یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های رومیان فصل ۹، یعنی اندوه احساسی پولس، موضوعی باشد که بسیار کم به آن پرداخته شده است. پولس مرد ضعیفی نیست: او متحمل ضرب و شتم، شکسته شدن کشتی، گرسنگی، تمسخر و تهمت و افترا شده است (۲ قرنیتیان ۶: ۴-۱۰). به همین دلیل، رومیان ۱:۹-۳ بسیار شگفت‌آور است. آیه ۱ جدی بودن ادعای او را تثبیت می‌کند: این موضوع حقیقت دارد، ناراستی نیست، و وجدان او آگاه است که این موضوع حقیقت دارد! و حقیقت این است که: «مرا غمی عظیم و در دلم وجع دائمی (دلتنگی بی‌پایان) است» (آیه ۲). چرا؟ به دلیل انکار انجیل توسط «برادرانم که به حسب جسم خویشان منند ... ایشان اسرائیلی‌اند» (آیه‌های ۳-۴). پولس می‌داند که شناخت مسیح و لذت بردن از عدالتش چه مفهومی دارد. او همچنین از پیامدهای رد نجاتی که خدا ارائه می‌کند آگاه است. و بنابراین آرزو می‌کند: «[اگر ممکن می‌شد] خود از مسیح محروم شوم بخاطر برادرانم که بحسب جسم،

خویشان مند» تا شاید این به نحوی سبب می‌شد خویشان یهودی او به ایمان به مسیح رهنمون شوند.

این حیرت‌انگیز است! پولس می‌گوید: من حاضرم از همهٔ مزایای شناخت مسیح که در هشت فصل گذشته راجع به آنها صحبت کردم بگذرم، اگر [این کار] منتهی به نجات برادران و خواهران یهودی من می‌شد. در اینجا شاهد محبتی هستیم که پولس را با نیرو به پیش می‌راند. این محبت، گوشه‌ای از عشق به انسان‌هاست که در جوار عشق به جلال خداوند مغلوب آن شده است. در اینجا یادآوری بزرگی در

اگر چه پولس در نوشتار خویش منطقی بود، اما هرگز در احساسات خود سرد و بی روح نبود.

خصوص پولس رسول وجود دارد که، اگر چه پولس در نوشتار خویش منطقی بود، اما هرگز در احساسات خود سرد و بی روح نبود. او با دانستن اینکه قومش نجات دهنده خود را رد نموده‌اند، «عذابی بی وقفه» را احساس می‌کرد و به جای آنکه به دنبال نادیده گرفتن و یا **ثقی کردن** آن باشد، با آن زندگی کرد. اگر سه فصل بعدی ما را به چالش کشیده و با حقایقی

روبرو می‌کنند که باید با آنها مجادله کنیم، نیاز مندیم که این سه آیه اول به ما یادآوری کنند که پولس رسالهٔ خود را در برج عاج و در خلوت راحت خود ننوشت، بلکه با قلبی آرزومند برای دیدن نجات یهودیان ... تا به آنجا که حاضر بود نجات خودش را با آنان معاوضه کند. این در حالی بود که قلب پولس بیشتر در پی جلال خداوند بود و اینکه قومش خدا را شناخته و بدانند که او چگونه برای آنها عمل نموده است. این موضوعی است که از لحاظ عقلانی بسیار اهمیت دارد، اما برای پولس رسول از لحاظ عاطفی نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود.

امتیاز رده شده

از یک جنبه، رد شدن مسیح توسط یهودیان، به‌طور غیرقابل توضیحی تعجب‌آور است زیرا آنان از چنین مزایایی بهره می‌بردند (آیه‌های ۴-۵)، مزایایی که باید آنها را آماده نموده و به سوی مسیح رهنمون می‌کرد.

- «پسرخواندگی» به **خروج ۴: ۲۲** و بخش‌های دیگری که اسرائیل به عنوان «پسر» خدا نامیده شده است اشاره می‌کند. این باید اسرائیل را برای تعلیم عیسی مسیح آماده می‌کرد که از طریق او ما می‌توانیم با عبارتی صمیمی چون «ابا، ای پدر» به خدا نزدیک شویم (مرقس ۱۴: ۳۶).
- «جلال» [الاهی] به ابر قابل رؤیت جلال خدا اشاره دارد، ابری که شکینا (ستون ابر) نامیده می‌شد و **ظهور** (نماد) حضور او بود که در میان خیمه و معبد سکونت داشت (خروج ۲۹: ۴۲-۴۵ و **پادشاهان ۸: ۱۰-۱۱**). عیسی مظهر حضور خدا است: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱: ۱۴).
- «عهدها» اشاره دارد به برقراری ارتباط خدا با مردم از طریق ابراهیم (پیدایش ۱۵)، موسی (خروج ۲۴: ۸) و داود (۲ سموئیل ۲۳: ۵). در هر یک از این موارد، خداوند با آنها ارتباط برقرار کرده و وعده می‌دهد که آنها را برکت دهد. با این حال، در همه این موارد، با آنها راجع به مسیح یا شخصیتی در آینده سخن می‌گوید که برای تحقق بخشیدن به آن عهد

خواهد آمد (پیدایش ۱:۱۲-۱ و تثنیه ۱۸:۱ و ۲ سموئیل ۷:۱۲-۱۳ را ملاحظه کنید).

• «مانت شریعت» به ده فرمان و تمام قوانین و شریعتی که خداوند بر اسرائیل مکشوف نموده بود اشاره دارد (تثنیه ۴:۸). پولس در رومیان ۲ به ما گفت که اگر واقعا شریعت را درک کنیم، متوجه خواهیم شد که نمی‌توانیم نجات را به شایستگی خود تحصیل کنیم، و در عوض باید [با ایمان به خدا] جویای راهی باشیم که او تدارک دیده است.

• «عبادت‌ها» [در معبد] نظمی قابل مشاهده از خدمات بود. عبرانیان ۹: ۱-۵ به خوبی توضیح می‌دهد که مردم چگونه می‌توانستند به خدا نزدیک شوند. [جهت نزدیک شدن به خدا] خون قربانی لازم بود تا هم مردم را برای تقدیس، پاک و آماده سازد، و هم کاهنی را که از طرف شما داخل (مکان اقدس) شود. تمام آیین‌هایی که خدا مقرر نموده بود نشان می‌داد که ما نمی‌توانیم به هر طریقی [که شده] به خدا نزدیک شویم، بلکه نیازمند خون به جهت کفاره گناهان و نیز کاهنی هستیم که بجای ما عمل کند. عیسی هم قربانی ماست، هم کاهن ما، هم تقدس ما، هم نان ما، و غیره (عبرانیان ۸: ۱-۶).

• «وعده‌ها» به وعده‌ها و نبوت‌های عهد عتیق در باره آمدن مسیح اشاره دارند. (به پیدایش ۳: ۱۴-۱۹ و پیدایش ۴۹: ۱۰ و مزمو ۲: ۲-۷ و ۱۶: ۹-۱۰ و ۲۲ و اشعیا ۷: ۱۴ و ۶: ۹-۷ و ۵۲: ۱۳-۱۵ و میکاه ۵: ۲ توجه کنید).

• «پاتریارخ‌ها» یا پدران احتمالاً نه تنها به ابراهیم، اسحاق و یعقوب اشاره می‌کند، بلکه مردانی چون یوسف، موسی، یوشع، سموئیل و داود را نیز شامل می‌شود. [اگر چه] همه ملت‌های جهان دارای رهبران بزرگی هستند، اما این‌طور به نظر می‌رسد که نکته مورد نظر پولس این است که خداوند از طریق این مردان [پاتریارخ‌ها] با اسرائیل صحبت کرد. عملاً همه آنها آمدن مسیح را در آینده پیش‌بینی و پیش‌گویی کردند.

• «از ایشان مسیح بحسب جسم شد.» این که عیسی یهودی بود امر آشکاری است، اما اغلب نادیده گرفته می‌شود. برای اینکه پسر خدا انسان شود، لازم بود او بخشی از نژاد و فرهنگ عده‌ای شود. با یهودی شدن عیسی، خدا نه تنها افتخار بزرگی را به آنان بخشید، بلکه داشتن ارتباط با پسر خدا را برای آنها «ساده‌تر» از هر شخص دیگری کرد.

همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند

پس چرا یهودیان پادشاه موعود خود را که برای او انتظار بسیار کشیده شده بودند به رسمیت نشناختند؟ پولس می‌خواهد یک پاسخ را مستقیماً رد نماید. و آن اینکه «و لکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد» (رومیان ۹: ۶). خدا این وعده‌ها و عهد‌ها را از طریق «پاتریارخ‌ها» و «انبیا» به اسرائیل داده بود. به عنوان مثال، خدا به ابراهیم فرمود که «نسل» او را برکت خواهد داد (پیدایش ۱۲: ۱-۳). اما پولس تمایزی مهم و اساسی قائل می‌شود. «زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند» (رومیان ۹: ۶). به عبارت دیگر، او می‌گوید: ما باید «اسرائیل» را به طور مناسبی تعریف کنیم! بعضی

که صرفاً به لحاظ نژادی از نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب می‌باشند، اسرائیل واقعی نیستند. و دیگران که به طور فیزیکی از نسل آنها نمی‌باشند، اسرائیلی واقعی محسوب می‌شوند. (پولس این را قبلاً نیز در ۴: ۱۱-۱۲، ۱۶ گفته بود.)

سپس، برای اثبات نکته خود، پولس به دو مثال در عهد عتیق روی می‌آورد. او می‌گوید: به وعده‌های خدا به دقت نگاه کنید. خداوند به ابراهیم قول داد که فرزندانش، یعنی «قومش» برکت خواهند یافت، اما ابراهیم دو پسر داشت: اسحاق و اسماعیل. و خدا می‌فرماید: «بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد» (۹: ۷ - پولس از پیدایش ۲۱: ۱۲ نقل قول می‌نماید). خدا تنها یکی از فرزندان ابراهیم را پذیرفت. اسماعیل فرزند فیزیکی ابراهیم بود اما نه فرزند روحانی او. بدین ترتیب، پولس می‌گوید: تنها اسحاق «فرزند وعده» بود (رومیان ۹: ۸)، تنها او بود که از سارا متولد شد، و او تنها کسی است که برکات خدا را به ارث می‌برد (آیه ۹).

پس از آن، پولس این اصل را در پسران دوقلوی اسحاق و همسرش ربکا نشان می‌دهد. اگر چه آنها «از یک پدر بودند» (آیه ۱۰) و در نتیجه هر دو فرزند فیزیکی ابراهیم محسوب می‌شدند، تنها یکی از آنها فرزند روحانی محسوب شد و وعده‌ها را به ارث برد. اما در حالی که پولس به مورد یعقوب و عیسو می‌پردازد، او در برخورد با مورد اسحاق و اسماعیل عمیق‌تر پیش می‌رود. او به این پرسش بسیار سخت پاسخ می‌دهد: چرا این‌طور است که بعضی از فرزندان ابراهیم خدا را دوست دارند و اسرائیل واقعی محسوب می‌شوند و دیگران خیر؟ (البته، در نهایت، پاسخ پولس مسئله گسترده‌تری را دربر خواهد گرفت. و آن اینکه چرا یکی خدا را دوست دارد و دیگری نه؟)

اگر چه پذیرفتن پاسخ پولس همیشه آسان نیست، اما به دشواری می‌توان آن را نادیده گرفت و یا متوجه آن نشد. اول، قبل از تولدشان بود که خدا انتخاب کرد تا یعقوب، و نه عیسو، را برکت دهد: «هنگامی که هنوز [دوقلوها] تولد نیافته بودند» (آیه ۱۱).

دوم، این انتخاب خدا بر اساس آگاهی و دانسته او مبنی بر اینکه سرنوشت آتی این دو پسر بچه چگونه رقم خواهد خورد، گرفته نشد. انتخاب خدا زمانی بود که «هنوز ... عملی نیک یا بد نکرده» بودند. برخی معتقدند که خدا به سادگی بر اساس «پیش‌نگری» خود می‌داند که چه کسی او را خواهد پذیرفت و چه کسی او را رد خواهد کرد. اما آیه ۱۲ بر این نکته تأکید دارد که یافتن برکت «نه از اعمال بلکه از دعوت کننده» است.

سوم، که در پی دو جنبه اول می‌آید، تنها تفاوت بین عیسو و یعقوب در این بود که «مقصود خدا در انتخاب» ثابت بماند (آیه ۱۱ ترجمه مژده). کلمه یونانی برای «انتخاب» اکلوگ ekloge به معنی بیرون آوردن (قرعه) یا انتخاب کردن می‌باشد.

علاوه بر آنچه تاکنون گفته شد، در آیه ۱۳، پولس نبوت کلام خدا از زبان ملاکی نبی را نقل قول و تفسیر می‌کند: «یعقوب را دوست داشتیم اما عیسو را دشمن.» باید مراقب باشیم که این نفرت را با احساس نفرت خود یکی شماریم. یک اصطلاح عبری در پس این (قضیه) نهفته است. عیسی به شاگردانش فرمود که برای متابعت از او، آنان باید از خانواده‌هایشان «نفرت» داشته باشند (لوقا ۱۴: ۲۶). به معنای واقعی کلمه نیست که از والدین خود نفرت داشته باشند، بلکه باید عیسی را بر آنها ترجیح دهند. با این

وجود پولس می گوید که خدا انتخاب کرد تا یعقوب را برتر از عیسو قرار دهد، اما نه به خاطر اینکه یعقوب از نظر اخلاقی برتر از عیسو بود. تنها دلیل برای اینکه یعقوب این وعده را دریافت نمود صرفاً به خاطر انتخاب فیض بخش خدا بود.

درک این تعلیم آسان است، اما پذیرشش دشوار. پاسخ پولس، قرن‌ها برای مردم ایجاد مشکلات کرده است. به همین دلیل است که اغلب، از مطالعه رومیان ۹-۱۱ چشم پوشی می‌شود. در پیوست ب (صفحه ۱۵۴) در مورد این مسائل و مشکلات بیشتر توضیح خواهیم داد. اما در اینجا لازم است به دو اعتراض مشخص بپردازیم.

درک این تعلیم آسان است، اما پذیرشش دشوار.

۱. آیا این بدان معنی است که خدا مستبدانه عمل می‌کند؟ آیا خدا مردم را طوری انتخاب می‌کند که گویی می‌گوید: «اجی مجی، لا ترجی»؟ خیر، پولس نمی‌گوید که خدا بی‌دلیل عمل می‌کند. تمام آنچه به ما گفته شده این است که وجود هیچ چیزی در ما، نمی‌تواند دلیل خدا برای انتخابش باشد. ایمانداران هیچ برتری بر بی‌ایمانان ندارند.
۲. آموزه برگزیدگی مشکلات بسیاری را پدید می‌آورد. چرا باید این همه بر آن پافشاری کرد؟ بله، «برگزیدگی» باعث مشکلات بسیاری می‌شود. اما بهترین دلیل برای پذیرش این آموزه در این حقیقت نهفته است که هر گزینه دیگری مسائل و مشکلات بیشتری را ایجاد می‌کند. اول اینکه: بدون «برگزیدگی» تعلیم اصلی کتاب مقدس را که می‌گوید ما تنها به وسیله فیض نجات یافته‌ایم و نه بوسیله اعمال مان، به خطر می‌اندازید. اگر تفاوت بین بی‌ایمانان و ایمانداران نهایتاً در وجود خود ما نهفته باشد (فروتنی بیشتر، آمادگی بیشتر و غیره)، پس در اینصورت ما خودمان بانیان و عاملین واقعی نجات‌مان هستیم.

آیا وعده خدا ساقط شده است؟

بنابراین، تا به اینجا پولس پاسخی جامع (و شاید مغشوش کننده) به این پرسش داده است که: آیا وعده خدا به اسرائیل شکست خورده است؟

– اول، وعده‌های خدا در عهد عتیق هرگز به طور خودکار به هر کسی که به طور فیزیکی از نسل پدران یا پاتریارخاها بود، داده نمی‌شدند. برای به ارث بردن وعده‌هایی که خدا به اسرائیل داد، ایمان روحانی ضروری بود.

– دوم، پولس ادعا می‌کند که ایمان روحانی که وعده‌ها را به ارث می‌برد، در نهایت حاصل انتخاب خداست. خدا تمام نژاد اسرائیل را انتخاب نکرده است. بنابراین همه نژاد اسرائیل ایمان نیابورده‌اند. لازم به ذکر است که این پاسخی است که پولس «تا به این لحظه» می‌دهد. در فصل ۱۱ رومیان، پولس می‌گوید که بی‌ایمانی فعلی اسرائیل دائمی نیست. در آینده، گرویدن یهودیان به مسیحیت در بُعدی وسیع تحقق خواهد یافت. با این وجود، پولس در اینجا به وضوح آموزه برگزیدگی را تثبیت کرده است. و آن اینکه آنانی که آزادانه به سوی خدا می‌آیند کسانی هستند که خدا آنان را آزادانه انتخاب نموده است.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چرا این موضوع که آیا وعده خدا ساقط شده یا خیر اهمیت دارد؟
۲. ماهیت عاطفی کلام پولس چطور شما را به حرکت وا داشته و یا به چالش می‌کشد؟
۳. چگونه این واقعیت که نجات شما به طور کامل نتیجه برگزیدگی خداوند است، شما را به قدردانی بیشتر سوق می‌دهد؟

بخش دوم

آیا خدا بی انصاف است؟

آغاز رومیان ۹: ۱۴ نشان می‌دهد که پولس این مطلب را قبلاً تعلیم داده است! او گفته است که وقتی مردم ایمان نیابند، به این دلیل است که خدا آنها را انتخاب نکرده است. سپس بلافاصله اضافه می‌کند: «پس چه گوییم؟ آیا نزد خدا بی انصافی است؟» البته خود او این پرسش را مطرح می‌کند زیرا می‌داند که این پرسش اولین واکنش همه کسانی است که این تعلیم را می‌شنوند! طبیعی است که گفته شود: «عادلانہ نیست که تنها برخی انتخاب شوند و نه همه! آیا خدا بی انصاف نیست؟» در مقابل، پولس می‌فرماید: «نه، هرگز!»

در آیه‌های ۱۴-۱۸، پولس ایمان پاتریارخ‌ها را پشت سر نهاده، تمرکز خود را به دورهٔ خروج، یعنی زمان موسی و فرعون، می‌نهد. استدلال اصلی او این است که خداوند بر آنانی که انتخابشان می‌کند رحم می‌کند. در حالی که موسی در خروج ۳۳: ۱۸-۱۹ از خدا خواست تا حضورش هم‌چنان با اسرائیلی که او را رد کرده بودند باشی، از او استدعا کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.» درخواست موسی این بود: «خداوندا، لطفاً به من نشان بده تو چه کسی هستی، چه عاملی است که باعث می‌شود تو خدا باشی.» پاسخ خدا چه بود؟ «من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رأفت می‌کنم بر هر که رؤف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.» بنابراین در رومیان ۹: ۱۵ پولس در مورد جنبه‌ای از خدا صحبت می‌کند که در حقیقت هستهٔ اصلی شخصیت اوست.

با این حال، این کلمات در وهلهٔ نخست چون سخنان شخصی مستبد و قُلدر به نظر می‌آیند ... تا اینکه کمی بیشتر تأمل و تفکر می‌کنیم. رحمت، بر اساس تعریف دقیقش، هرگز نمی‌تواند تعهدی و اجباری باشد. این ادعا که رحمت «ناعادلانہ» است، به این معناست که رحمت به همه بدهکار است. اما رحمت چیزی است که کسی استحقاق داشتنش را ندارد و به همین دلیل [رحمت] به‌طور کامل [از هر بندی] آزاد است. پس استدلال پولس را ملاحظه نمایید که می‌فرماید: گفتن اینکه «غیرمنصفانه است که خدا رحمت خود را صرفاً بر عده‌ای خاص روا دارد»، ادعای ضد و نقیضی است. پولس این‌گونه استدلال می‌کند: آیا می‌گویید «خداوند مدیون است تا همه را نجات بخشد؟» البته که نه! و اگر او نجات را مدیون کسی نباشد، پس او آزاد است تا نجات را (الف) به همه بدهد، (ب) به بعضی بدهد، و یا (پ) به هیچ کس ندهد.

جان استات می‌گوید:

«روش پولس برای دفاع از عادل بودن خدا، اعلام رحمت او است. این‌طور به نظر می‌رسد که روش پولس کاملاً غیر منطقی است. اما چنین نیست. روش او به سادگی نشان می‌دهد که طرح این پرسش به خودی خود، در نتیجه بدفهمی است زیرا مبنای خدا برای نجات گناه کاران رحمت است، نه عدالت» (پیغام رومیان - ص ۲۶۸-۲۶۹)

بنابراین نجات «نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است.» (آیه ۱۶) یعنی این نجات بستگی به هر چیزی که در پی آن هستیم یا تلاش می‌کنیم آن را بدست آوریم ندارد «بلکه از خدای رحم کننده»

است. بنابراین هنگامی که خدا رحمت خویش را فراتر از انتخابش نمی‌گستراند، هیچ کس نمی‌تواند او را به بی‌عدالتی محکوم نماید. نجات صحبت از رحمت و هدیه خدا می‌کند، نه عملکرد و حق و حقوق ما.

به عنوان مثال، زن ثروتمندی را در نظر بگیرید که تصمیم می‌گیرد بیست نفر از بچه‌های شهر را انتخاب و هزینهٔ دانشکده و تحصیلات عالی آنان را بپردازد. هزاران نفر وجود دارند که به معنای واقعی کلمه، جهت دریافت این کمک مالی همگی [واجد شرایط و] از ارزش یکسانی برخوردارند. و این زن ثروتمند قادر است به بیش از بیست بچه کمک کند. اما آیا کسی می‌تواند بگوید از آنجایی که او به بعضی کمک کرده است، نسبت به دیگران منصف و عادل نبوده است؟ خیر. او هیچ تعهد خاصی برای کمک به هیچ‌یک از بچه‌ها را ندارد. از آنجایی که تنها دلیل بخشندگی و سخاوتش رحمت محض اوست، به هیچ وجه نمی‌توان او را متهم به «بی‌انصافی» کرد.

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که سزاوار رحمت خداست (اگر چنین بود، دیگر رحمتی وجود نداشت). از آنجایی که «مزد گناه موت است» (۶: ۲۳)، نکتهٔ تعجب برانگیز این نیست که خدا رحمت خود را بر همگان نمی‌گستراند، بلکه این است که آن را بر تعدادی می‌گستراند.

قلب سخت فرعون

پس از در نظر گرفتن موسی، رهبر بزرگ قوم خدا به هنگام خروج [از مصر]، پولس اکنون به دشمن بزرگ اسرائیل، یعنی فرعون می‌پردازد که قوم را به عنوان برده نگاه داشته و حاضر به آزاد کردن آنان نبود. فرعون این کار را فقط به این علت انجام داد که خدا تصمیم گرفته بود که این کار را انجام دهد: «برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.» (۹: ۱۷ - از خروج ۹: ۱۶ نقل شده است). درست همان‌طور که خداوند رحم می‌کند بر هر کسی که خودش برگزیده تا بر او رحم کند، (رومیان ۹: ۱۵)، «هر که را [نیز] می‌خواهد سنگدل می‌سازد» (آیه ۱۸).

این آیه‌ها بسیار دشوار هستند، اما حتی در این مورد نیز، پس از تفکر و تأمل مضمون این آیه‌ها معنی پیدا می‌کند. در آیه‌های ۱۷-۱۸، پولس از فرعون به عنوان یک نمونه مورد مطالعه (مورد پژوهی) استفاده می‌کند تا نشان دهد که چه ارتباطی بین حاکمیت خدا و مسئولیت انسانی وجود دارد.

اگر به خروج فصل‌های ۴ الی ۱۴ مراجعه و گزارش آنچه را اتفاق افتاده بخوانیم، شاهد تصویری شگفت‌انگیز خواهیم بود. از یک طرف، کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا قلب فرعون را سخت کرد: «... من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکنند» (خروج ۴: ۲۱ و ۳: ۷ و ۱۲: ۹ و ۱: ۱۰، ۲۰، ۲۷ را ملاحظه نمایید). خدا می‌فرماید که دل فرعون را سخت ساخت تا نقشه خویش را برآورده نماید (رومیان ۹: ۱۷). اما، از سوی دیگر، به ما گفته شده است که «فرعون ... دل خود را سخت کرد» (خروج ۸: ۱۵ و ۸: ۱۹، ۳۲ و ۹: ۷، ۱۷، ۳۴ را ملاحظه کنید). و خدا به فرعون می‌گوید که او مجازات خواهد شد «زیرا تو ... خویشتن را بر قوم من برتر می‌سازی و ایشان را رهایی نمی‌دهی» (خروج ۹: ۱۳-۱۸).

کتاب مقدس در مورد سخت‌دل شدن چه می‌گوید؟ عده‌ای فکر می‌کنند که فرعون شخص خوبی بود، اما خدا آمد و قلبش را سخت و بی‌جان نمود. اما این تفسیر عادلانه نیست. اگر به کتاب خروج نگاه کنیم، می‌بینیم که فرعون قوم خدا یعنی اسرائیلیان را به بردگی کشانیده و از طریق نوزادکشی، در پی از بین

بردن [کامل] آنان بود. در خصوص این دو مورد که الف) فرعون قلب خود را سخت نمود، و ب) خدا قلب فرعون را سخت کرد، اظهارات فراوانی وجود دارد. به نحوی، هر دو درست هستند. و علاوه بر این، پولس پیش از این در رومیان ۱:۲۴ راجع به این موضوع صحبت کرده است. او فرموده است که دل مردم پر از شهوات است و «خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود». بنابراین، پولس موضوعی را که در ۹:۱۷-۱۸ مطرح می‌کند، قبلاً به طور کامل توضیح داده است. سخت نمودن قلب فرعون توسط خدا در واقع «تسلیم نمودن» فرعون به لجاجت و دشمنی خودش بوده است. فرعون تصمیم گرفت که در برابر خدا مقاومت کند. خدا نیز او را در این موقعیت تقویت کرد. خداوند آنچیزی را به فرعون بخشید که فرعون برای خود انتخاب کرده بود.

وقتی خدا کسی را سخت‌دل می‌کند، سخت‌دلی را در او نمی‌آفریند، بلکه به سادگی اجازه می‌دهد تا شخص به راهی که برای خود انتخاب کرده برود. خدا کسانی را که می‌خواهد سخت‌دل می‌سازد. و همه کسانی که او سخت‌دل می‌سازد، می‌خواهند که سخت‌دل شوند.

مارتین لویدجونز می‌نویسد:

«جهان به گناه افتاد، اما خداوند محدودیتی را مقرر کرد، یعنی یک مانع بازدارنده که بدون آن، این جهان دست‌خوش هرج و مرج و تبدیل به جهنم می‌شد. اما به محض آنکه خدا مانع بازدارنده را از میان بردارد، آنجا شاهد سخت‌دلی خواهیم بود. بنابراین، یکی از راه‌هایی که خدا دل را سخت می‌سازد این است که ... او آنها را به حال خود رها می‌کند» (رومیان فصل ۹ - ص ۱۷۶)

پاسخ پس نده

پس از پرداختن به این واقعیت که خدا آنانی را که می‌خواهد سنگ‌دل می‌سازد، پولس به توضیح بیشتری در این باب می‌پردازد که چرا خداوند هنگامی که بر عده‌ای رحم می‌کند و عده دیگر را وا می‌گذارد، غیر منصف و ناعادل نیست. در حقیقت، پولس از طریق نمونه فرعون که هم خودش دلش را سخت نمود، و نیز خدا او را سخت‌دل ساخت، پاسخ این پرسش را داده است. اما در اینجا سه نکته دیگر نیز وجود دارند.

- اول، در آیه‌های ۲۰-۲۱ او می‌گوید که خدا ما را خلق کرده، و از این رو، او بر ما حق مالکیت دارد. این حقیقت، به خودی خود، پاسخی کافی برای پرسش «عادل بودن خدا» و این که «دیگر چرا خدا ملامت می‌کند» ارائه می‌دهد (آیه ۱۹). «بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟» (آیه ۲۰). در مقایسه با خدا، ما آن قدر ناچیز هستیم که نه حکمت و نه حق آنرا داریم که خالق خود را مورد پرسش قرار دهیم. زمانی که ایوب پرسید چرا خدا او را تحت آنچنان رنج و عذابی قرار داده است، خدا همین پاسخ را به او داد. به عنوان افرادی که داستان ایوب را خوانده‌ایم، پاسخ را می‌دانیم: شیطان قصد دارد ثابت کند که ایوب خدا را نه بخاطر آنچه که هست، بلکه صرفاً برای آنچه از او دریافت می‌کند دوست دارد. و به همین سبب، خدا به شیطان اجازه می‌دهد تا ایوب را بیازماید (۱: ۸-۱۲). خدا مختار بود تا اجازه دهد ایوب در ابعاد روحانی خویش [به زندگی خود] ادامه دهد، اما به جای آن، او حتی حق ایوب را در پرسش نمودن به چالش کشید (ایوب ۳۸-۴۱). ایوب

ما باید از قضاوت کردن
خدا برحذر باشیم.
عوض، باید بخاطر داشته
باشیم که او داور ماست.

کیست که به عنوان یک انسان، خالق خویش را مورد پرسش قرار داده و یا با او معارضه نماید؟ ما باید از قضاوت کردن خدا برحذر باشیم. در عوض، باید بخاطر داشته باشیم که او داور ماست. و بیش از هر چیز دیگر، باید مراقب این باشیم که خدا را طوری بازسازی نکنیم که دلپذیرتر و خوشایندتر به نظر آید. در عوض، باید او را به عنوان خالق مان به رسمیت شناخته و تصدیق کنیم. او کوزه‌گر الهی و ما ظروف گلی انسانی هستیم (رومیان ۹: ۲۱).

– دوم، در آیه ۲۲ پولس می‌گوید در حالی که خدا بانی و عامل نجات ما است، ما بانی و عامل لعنت خودمان هستیم. توجه داشته باشید که پولس در اینجا می‌گوید «... [خدا] ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید.» این نشان می‌دهد که این خدا نیست که افراد شریر را شریر کرده باشد. او متحمل آنان می‌شود. او هرگز آنچه را که سزاوارش هستیم، به ما نمی‌دهد. او نسبت به هیچ‌کس بی‌انصافی نمی‌کند. سپس، پولس ادامه می‌دهد که کسانی که مورد خشم خدا بوده‌اند «سزاوار هلاکت می‌باشند.» اما نمی‌گوید توسط چه کسی. این مورد را با آیه ۲۳ مقایسه کنید، یعنی آنجا که در باره ظروف رحمت به وضوح می‌گوید: «تا دولت جلال خود را بشناسند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود.» در نتیجه، به نظر می‌رسد که ظروف غضب (کسانی که مورد خشم او بوده‌اند) بدست خودشان برای هلاکت آماده می‌شوند (رومیان ۱: ۲۴) را به یاد آورید که خدا مردم را تسلیم انتخاب خودشان می‌کند، چه حیات را برگزینند و چه موت را).

– سوم، در آیه ۲۳:۹ پولس می‌فرماید که خدا «دولت (عظمت) جلال خود را» با رحمت نمودن بر عده‌ای و واگذاشتن عده دیگر نشان می‌دهد. نکته اصلی این راز همین است. به هر حال، اگر خدا بر همه رحمت می‌نمود و یا اینکه همه را محکوم می‌کرد، ما جلال او را نمی‌دیدیم. به نظر من، آنچه پولس در اینجا ارائه می‌دهد چیزی نیست بیش از یک اشاره کوچک که بسیار الهام‌بخش است. چرا که بزرگترین پرسش این است: «اگر خدا می‌تواند همه را نجات دهد، پس چرا نجات نمی‌دهد؟» و در اینجا این طور به نظر می‌رسد که پولس می‌گوید که روندی که خدا انتخاب کرده (مبنی بر نجات برخی و رها کردن دیگران)، در نهایت در مقایسه با هر طرح دیگری که بتوانیم تصور کنیم، جلال او را به‌طور مناسب‌تری به معرض نمایش می‌گذارد. ممکن است به نظر ما عجیب آید، اما نکته در این جا است: ما خدا نیستیم؛ همه چیز را نمی‌دانیم، و نمی‌توانیم بهترین‌ها را تشخیص بدهیم (آیه ۲۰ – پولس در ۱۱: ۳۳-۳۶ مجدداً به این ایده خواهد پرداخت).

به طور خلاصه، در برگزیدگی، خدا پیش آمده، قلب‌های ما را نرم کرده و ما را نیکو می‌سازد. در سخت کردن دل، خدا به سادگی مردم را رها کرده و به آنها اجازه می‌دهد تا به آنچه انتخاب می‌کنند برسند. در نوشتجات جان استات می‌خوانیم:

«اگر ... کسی هلاک شده است، سرزنش متوجه خودش است. اما اگر کسی نجات یابد، اعتبار آن از آن خداست. در این تضاد (تناقض دو اصل) رازی وجود دارد که اگرچه دانش فعلی ما نمی‌تواند آن را حل کند، اما با کتاب مقدس، تاریخ و تجربه هم‌چنان سازگار است.» (پیغام رومیان - ص ۲۷۰)

دکتر جیمز کندی تصویری بسیار مفید در اینجا ارائه می‌دهد:

«در اینجا پنج نفر را در نظر می‌گیریم که نقشه کشیده‌اند با حمله مسلحانه، به بانکی دستبرد بزنند. آنها دوستان من هستند. من از نقشه ایشان باخبر می‌شوم و خواهش می‌کنم این کار را نکنند. عاقبت آنها مرا از سر راهشان کنار می‌زنند و کارشان را شروع می‌کند. من با یکی از آنها گلاویز می‌شوم و او را به زمین می‌زنم. بقیه به کارشان ادامه می‌دهند و بانک را می‌زنند. یکی از نگهبانان کشته می‌شود، و دزدان دستگیر، متهم، و محکوم به اعدام می‌شوند ... آن مردی که در جریان سرقت مسلحانه نقشی نداشته، آزاد می‌شود. حالا من از شما می‌پرسم: اینکه مردان دیگر مُردند، تقصیر چه کسی بود؟ ... حالا این مردی که از مرگ نجات یافت و آزادانه به زندگی‌اش ادامه می‌دهد، آیا می‌تواند بگوید: «چون من آدم خوش قلبی هستم، آزاد شده‌ام؟» تنها دلیلی که او اکنون آزاد است، حضور من بوده، چون من جلوی او را گرفتم. پس آنانی که به دوزخ می‌روند، نباید هیچ‌کس را جز خودشان ملامت کنند. آنانی که به بهشت می‌روند هم باید تنها عیسی مسیح را حمد گویند. بدین ترتیب می‌بینیم که نجات، از آغاز تا انجامش، تماما محض فیض است.» (حقیقتی که متبدل می‌کند - ص ۳۹-۴۰)

خدای برگشت‌های شگفت‌انگیز

بنابراین، پولس اکنون آماده است تا بازگشته و به اولین پرسش خود درباره بی‌ایمانی یهودیان بپردازد. آنچه مهم است دعوت خداست، نه از نسل (فرزندان فیزیکی) کسی بودن (۹: ۲۴). و [چنانکه می‌بینیم] او یهود و غیریهود را دعوت نموده است. پس با نگاهی به پاتریارخ‌ها (آیه‌های ۷-۱۳) و جریان خروج (آیه‌های ۱۴-۱۸)، پولس اکنون به دوران انبیاء می‌پردازد. پولس در آیه‌های ۲۵ تا ۲۹ چهار آیه از عهد عتیق نقل قول می‌کند که عملکردشان اثبات می‌نماید که همیشه کار خدا این بوده که وعده بدهد، به وعده‌های خود عمل کند، و [تحقق] این وعده‌ها اغلب برگشت‌هایی شگفت‌انگیز به همراه داشته است. تاریخ یهود خود گزارشی از این قرار است که خداوند چگونه آنانی را که زمانی قومش نبودند «قوم خود» می‌خواند (آیه ۲۵)، تا آنانی که سابقاً قومش نبودند، «پسران خدایِ حی» نامیده شوند (آیه ۲۶). هوشع در مورد آنچه قرار بود بر قوم و نژاد اسرائیل در اسارت رخ دهد، پیشگویی کرده بود. به نظر می‌رسد که پولس با این نقل قول از هوشع، آن را به عنوان الگو برای آنچه که خدا در حال حاضر برای امت‌ها انجام می‌دهد بکار می‌گیرد. او به یهودیان می‌گوید: «شما آگاهید که خدا همیشه خدایی بوده است که برکت خود را شامل افرادی کرده است که نه شایستگی آن [برکت] را داشته‌اند و نه می‌توانستند آن را حدس بزنند. اگر امت‌ها هجوم می‌آوردند تا قوم مسیح شوند، آیا این واقعا باید باعث تعجب ما شود؟»

خدا برکت خود را شامل افرادی کرده است که نه شایستگی آن [برکت] را داشته‌اند و نه می‌توانستند آن را حدس بزنند.

برگشت و تغییر جهت نیز حقیقت دارد. تاریخ عهد عتیقی باید به یهودیان نشان داده باشد که خدا وعده نداده که تمام قوم و نسل [جسمانی] اسرائیل را برکت خواهد داد. در واقع، این کاملاً معکوس است.

در رابطه با تبعید و اسارت، خداوند مجدداً از طریق اشعیا وعده داد که: «لکن **یقیناً** (فقط عدۀ کمی) نجات خواهند یافت» (آیه ۲۷)، چرا که اسرائیل مورد داوری قرار گرفت (آیه ۲۸). این تنها رحمت خدا بر یقینتی [از اسرائیل] بود که مانع از نابودی اسرائیل به مانند شهرهای سدوم و غموره شد، یعنی شهرهایی که در واقع نمونه بزرگ عهد عتیق از قضاوت و داوری عادلانه خدا می‌باشند (آیه ۲۹). پولس می‌فرماید:

”بر شما واضح است که خدا همیشه خدایی بوده که آنانی را که خود را شایسته و سزاوار مسلم برکت او می‌شمردند، رد کرده است.“ اگر یهودیان مسیح و قومش را رد می‌کنند، آیا این واقعا باید باعث تعجب ما شود؟

خدا، خدایی است که وعده‌های خود را از طریق برگشت‌هایی شگفت‌انگیز حفظ می‌کند. او خدایی است که وعده‌های خود را به گونه‌ای نگاه می‌دارد که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. او خدایی است که در آزادی مطلق تصمیم می‌گیرد تا رحمت خویش را به هر کس که بخواهد [برگزیدگان خود]، یعنی به همه آنانی که بدون استحقاق هستند، ارزانی بدارد و دیگران را به زندگی و سرنوشتی که برای خود انتخاب کرده‌اند، تسلیم کند. این خدا در ایام ابراهیم، در زمان موسی، در دوران انبیا و در حال حاضر، هیچ‌گاه تغییر نکرده است.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. چگونه می‌توانید از رومیان ۹ برای پاسخ دادن به کسی که خدا را متهم به بی‌انصافی می‌کند، استفاده کنید؟
۲. بر روی آیه‌های ۲۰-۲۱ تفکر و تعمق کنید. این دو آیه، چگونه شما را فروتن ساخته و کمک می‌کند تا خدا را تجلیل نمایید؟
۳. آیا در مورد این آموزه پرسش‌هایی دارید که باید با آنها دست و پنجه نرم کرده و اطلاعات بیشتری در مورد آنها کسب کنید؟



وضعیتی که پولس در طول رومیان فصل ۹ توصیف کرده، این است که اکثریت رو به رشد کلیسا غیر یهودی و از امت‌ها بودند. اگرچه به لحاظ عهد عتیق، یهودیان قوم خدا محسوب می‌شدند، به طور کلی، امت‌ها در مقایسه با یهودیان نسبت به انجیل بسیار پذیرا تر بودند.

در جستجوی نبودند... اما آن را بدست آوردند

پولس در بیانیهٔ برجسته خود در رومیان ۹: ۳۰-۳۱ وضعیت عجیب و نابسامانی را به تصویر می‌کشد. «امت‌هایی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.» (آیه ۳۰) این موضوعی است که دست کم گرفته شده است. در مرحلهٔ نخست، بی‌ایمانانی که شرح آنان در ۱۸:۱-۱۹ آمده است، بر خلاف یهودیانی که تمام شریعت خدا را در اختیار داشتند، تصویر کاملی از عدالت در ذهن نداشتند. امت‌ها، رئیس ابتدایی شریعت را بر وجدان خود مکتوب داشتند (۲: ۱۴-۱۵). اما آنها وجدانشان را پیروی نمی‌کردند، و در عوض، در پی خودخواهی و لذت بودند. این امر در مورد بی‌ایمانان امروزی نیز صدق می‌کند.

اما به طرز عجیبی، امت‌هایی که به چنین نحوه شیرانه‌ای زندگی می‌کردند، نسبت به انجیل پذیرا تر بودند، «یعنی عدالتی که از ایمان است» (۹: ۳۰). و از سوی دیگر، «اسرائیل که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند» (آیه ۳۱). یهودیان آگاهی عمیق داشتند که برای ورود به حضور خدا نیازمند عدالت بودند، در حالی که امت‌ها چنین معرفتی نداشتند. با این حال، تلاش یهودیان برای دستیابی به عدالت «از راه اعمال شریعت» بود (آیه ۳۲). از آنجایی که آنها به دنبال ایجاد [نوعی] عدالت برای خود بودند تا بتوانند آن را به عنوان طریقی برای ایستادن در برابر خدا بکار گیرند، نسبت به این مفهوم که عدالت خدا هدیه‌ای است که از طریق عیسی مسیح حاصل می‌شود، لغزش خوردند.

این عبارت عجیب و غریب را می‌توان به روش‌های مختلفی مطرح کرد. آنانی که بیشتر در مورد خدا می‌دانستند، خدا را نشناختند، در حالی که آنهایی که در مورد خدا بسیار کم می‌دانستند، بهترین شناخت را نسبت به خدا پیدا کردند. آنهایی که بیشتر خواستار عادل شدن بودند، در گناهانشان مُردند، در حالی که، آنانی که علاقه چندانی برای عادل شدن نداشتند، مقدس و بی‌گناه گردیدند.

با در نظر گرفتن روش‌هایی که مطابق آنها، این روزها آدم‌های «مذهبی و اخلاق‌گرا» و انسان‌های «غیر مذهبی و بی‌ایمان» به انجیل پاسخ می‌دهند، می‌توان به آسانی آنچه را بر یهودیان و امت‌ها واقع شد درک کرد. در خصوص مردم «غیرمذهبی و بی‌ایمان» این امکان وجود دارد که انجیل، به ویژه در دوره جوانی، باعث لغزش آنها شود. اما با گذشت زمان، اغلب متوجه می‌شوند که گناه‌کار هستند. بسیاری، از نظر روحانی احساس تهی بودن می‌کنند. و از این احساس کاملاً رنج می‌برند. اما مردم «مذهبی» و مُتدین نسبت به گناه خود، اصلاً صادق نیستند. آنان عموماً از خود راضی بوده و نسبت به دیگران رفتاری تحقیر آمیز دارند. آنها بر این باورند که: «من سخت تلاش می‌کنم. بنابراین خدا مدیون من است.» افراد مذهبی

یا از انجیل دل خوشی ندارند (نمی‌توانند بپذیرند که یک جنایتکار می‌تواند به عیسی ایمان آورده و نجات یابد؟ آنها این عمل را بیش از حد ساده می‌بینند) و یا این که پیغام [انجیل] را از طریق عدالت اعمال محور خود اجرا کرده و آن را در راستای ایده خود تفسیر می‌کنند. با این کار، آنها انجیلی ارائه می‌کنند که خالی از فیض است. بنابراین، این نمونه از افراد «مذهبی» فکر می‌کنند که انجیل را قبلاً شنیده‌اند. همان‌طور که ریچارد لاولیس اظهار می‌کند:

افراد «مذهبی» فکر می‌کنند که انجیل را قبلاً شنیده‌اند.

«تمایل همه ما، به‌طور خودکار، این است که بر اساس سطح تقدس مان، خود را عادل حساب کنیم ... ما هر روز خود را، بجای پذیرش محبت خدا و قربانی مسیح، با اتکا بر احساسات فعلی خود و یا دستاوردهای اخیر [مذهبی] خود آغاز می‌کنیم ... و بدین طریق، [یک سیستم] ایمنی شخصی برای خود می‌سازیم. از آنجا که این استدلال‌ها، وجدان انسانی را آرام نخواهند کرد، ما به ناچار به سمت عدالتی سوق داده می‌شویم که بر مبنای اعمال شخصی مان بنا شده است، عدالتی که دستیابی به حس آرامش را باطل می‌سازد.» (دینامیک زندگی روحانی - ص ۲۱۱)

لغزش خوردن در مورد مسیح

پولس در نیمه دوم آیه ۳۲ در خصوص یهودیان می‌گوید: «به سنگ مصادم لغزش خوردند.» او منظور خود را در نیمه اول آیه توضیح می‌دهد. این سنگ، یعنی همان که «یهود را لغزش» می‌باشد (اول‌قرن‌تیا ۱: ۲۲)، مسیح است. چرا مردم درباره عیسی لغزش می‌خورند؟ زیرا ایمان داشتن به او مستلزم این است که ما هر گونه عقیده‌ای مبنی بر عدالت خود را کنار گذاشته و عدالت او را بپذیریم. پیش از اینکه بتوانیم برخیزانیده شویم، او طالب این است که ما خود را فروتن نماییم. تا زمانی که مردم نجات را «از راه اعمال شریعت» بطلبند (رومیان ۹: ۳۲)، هنگام رویارویی با مسیح، لغزش خورده و سقوط می‌کنند. همان‌طور که پولس با ترکیب دو نقل قول از اشعیا (۱۶: ۲۸ و ۱۴: ۸) در رومیان ۹: ۳۳ نشان می‌دهد، مسیح صخره‌ای است که یا حیات خود را بر اساس آن می‌یابیم و یا اینکه بواسطه آن لغزش می‌خوریم. پولس در آیه‌های ۴-۵ خاطر نشان کرده است که یهودیان تمام نور مورد نیاز برای دیدن اینکه مسیح همان سنگی است که در آن «... هر که بر او ایمان آورد، خجل نخواهد گردید» (آیه ۳۳) را در اختیار داشتند. اما، آنها در او لغزش خوردند. لباس‌های خود عادل پندارانه آنها به پای‌های شان پیچید و آنها را بر زمین کوبید.

با این وجود، تا آیه ۲۹ پولس این بی‌ایمانی را به هدف والا و مقتدرانه خدا نسبت داده است. بنابراین، هنگامی که ما ۱۰۹-۲۹ و ۹: ۳۰-۱۰: ۲۱ در کنار هم قرار می‌دهیم، این دو بخش ابتدا متناقض به نظر می‌رسند. اگر بی‌ایمانی به خاطر کنترل مقتدرانه و حاکمانه خدا می‌باشد، چگونه می‌توان انسان را مسئول آن دانست؟

در حال حاضر می‌توانیم فرض کنیم که این مورد یک تناقض است، اما اعتبار چندانی به پولس نمی‌دهد. حتی اگر به الهامی بودن کتاب مقدس اعتقاد نداشته باشیم، اما باید به این نتیجه برسیم که پولس از هوش والایی برخوردار بوده است. از این گذشته، او ایمان مسیحی را [به‌طور دقیق و روشن] تدوین کرد و به لحاظ سوق‌الجیشی، آن را به گونه‌ای گسترش داد که امپراتوری روم را فتح نموده و به بزرگترین جنبش دینی تاریخ تبدیل شد. پس، این احتمال وجود ندارد که مردی چنان با استعداد، رساله منظمی در زمینه الهیات بنویسد و ناخواسته خود را در فصل بعدی دچار تناقض کند. اما اگر این مورد یک تناقض

یا یک اشتباه نیست، پس جریان چیست؟!

پولس به ما نشان می‌دهد که حاکمیت الاهی و مسئولیت انسانی در رابطه با یکدیگر به عنوان «دو اصل متناقض» یعنی تضادی آشکار و بدیهی می‌ایستند. نمونه‌ای مشهور از دو اصل متناقض، نور است که گاهی اوقات مانند ذرات و در سایر مواقع مانند موج رفتار می‌کند. ما دقیقاً درک نمی‌کنیم که چگونه چنین چیزی ممکن است. این یک تضاد آشکار در علم فیزیک است. اما انتظار داریم که تحقیقات بیشتر در آینده، ما را در درک این تناقض یاری کند. در اینجا نیز همین‌طور است. کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید: «این واقعه طوری در تطابق کامل با نقشه خدا اتفاق افتاد که انسانها مسئول اعمال خود نمی‌باشند.» و همچنین نمی‌گوید: «انسانها مسئول اعمال خود هستند و در نتیجه، [نمی‌توان به یقین پذیرفت که] این رویدادها مطابق با نقشه خدا رخ داده‌اند.» خیر، این‌طور نیست. در عوض، کتاب مقدس هر دو این حقایق را در کنار هم قرار می‌دهد:

۱. خدا بر تمام تاریخ حاکمیت کامل دارد.
۲. هر انسانی مسئولیت کامل رفتار خود را بر عهده دارد.

نقل قول زیر از مارتین لویدجوزن تمام حق مطلب را در خصوص «دو اصل متناقض» توضیح نمی‌دهد اما به ما کمک می‌کند تا ببینیم چگونه خدا می‌تواند مردم را از طریق برگزیدگی نجات دهد، و در عین حال، کسانی که ایمان نیاورند، مسئول رفتار خود باشند.

«در [رومیان ۹] آیه‌های ۶ تا ۲۹ [پولس] توضیح می‌دهد که اگر کسی نجات می‌یابد، دلیلش این است که خدا بر اساس حاکمیت خود، او را [برای نجات] برگزیده بود. در آیه‌های ۳۰-۳۳ او به ما نشان می‌دهد که اگر کسی هلاک می‌شود، مسئولیتش بر عهده خودش می‌باشد ... پس، این همان چیزی است که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد. تنها دلیل نجات [ایمانداران] برگزیدگی است، در صورتی که دلیل هلاکت بی‌ایمانان، عدم برگزیدگی نمی‌باشد ... همان‌طور که در آیه‌های ۶ تا ۲۹ به وفور ملاحظه نمودیم، اگر خدا در حاکمیت مطلق خود کسی را برای نجات بر نمی‌گزید، هیچ‌کس نجات نمی‌یافت. این عمل خدا به تنهایی است که یک انسان را نجات می‌دهد. پس چرا اصلاً کسی هلاک می‌شود؟ به این دلیل که آنها انتخاب نشده‌اند؟ خیر! دلیل هلاکت بی‌ایمانان این است که آنان انجیل را رد کرده‌اند. آنچه به حساب گمشدگان گذاشته می‌شود، این است که آنها انجیل را رد کرده‌اند ... اگر انجیل را رد کنیم، ما مسئول آن هستیم. اما اگر آن را بپذیریم، ما مسبب آن نیستیم.» (رومیان فصل ۹ - ص ۲۸۵)

غیرت بدون معرفت = تعصب

به خاطر داشته باشید که همه این‌ها عمیقاً برای پولس مهم هستند. این امر برای پولس، موضوعی عقلانی و یا صرفاً الاهیاتی نیست که احتیاج به توضیح داشته باشد. او از نظر عاطفی درگیر این موضوع است زیرا کسانی که لغزش خورده‌اند برادرانش هستند، یعنی آنانی که به شدت محتاج به نجات هستند (اگرچه آنها این حقیقت را نمی‌بینند). نه تنها ذهن او درگیر است، بلکه قلب او نیز او را وامی‌دارد تا بگوید: «خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.» (۱:۱۰) توجه داشته باشید که در پس دعای پولس دو دلیل نهفته است: او به حقیقت خدا ایمان دارد، و به اطرافیان خود اهمیت

**دعای ما به‌طور زنده
برملا کننده آن حقیقتی
است که در ذهن و
قلب‌مان نهفته است.**

می‌دهد. هرگاه به دعا بایستیم و هرآنچه در دعا بطلبیم، دعای ما به‌طور زنده برملا کننده آن حقیقتی است که در ذهن و قلب‌مان نهفته است.

آنچه به‌طور خاص دل پولس را به درد می‌آورد، این است که یهودیان «برای خدا غیرت دارند» (آیه ۲). البته این امری است که پولس خودش بر آن اشراف داشت چرا که خود او به‌عنوان شخصی یهودی، غیرت بسیار جهت خشنود نمودن، جلال دادن و خدمت کردن خدا داشت. آنها برای اطاعت کردن از خدا از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کردند. پولس اعتبار لازم را به آنان می‌بخشد. او تصدیق می‌کند که چقدر برازنده است که اسرائیل جلال دادن خدا را امری کاملاً مهم می‌شمارد.

اما پولس می‌گوید که دلیل گمراه شدن اسرائیل این است که داشتن غیرت کافی نیست. غیرت باید بر پایه معرفت (شناخت و آگاهی) بنا شود. این دیدگاه در مقایسه با مثل امروزی که می‌گوید: «تا زمانی که صادق هستی، مهم نیست که به چه چیزی اعتقاد داشته باشی!» کاملاً در تضاد است. پولس می‌گوید: درست است که یهودیان در اعتقادات خود صادق بودند، اما اعتقاداتشان نادرست و اشتباه بود! واقعیت این است که غیرت بدون معرفت و درک، تعصب و حتی تروریسم است. خنمی را تصور کنید که همسایه‌اش را دوست دارد و بدون این که متوجه باشد که همسایه‌اش نسبت به گل حساسیت شدید دارد، در صمیمیت کامل یک دسته بزرگ گل برای او ببرد. این عمل، غیرت بدون آگاهی است و حتی می‌تواند کشنده باشد. شخصی را تصور کنید که به‌طور جدی معتقد است که محلول سم [داخل یک بطری] کشنده نیست. اگر او آن را بنوشد، در آن واحد خواهد مرد. تنها کاری که از دست غیرت متعصب برمی‌آید این است که او را در مردن یاری کند.

اگر مشکل‌شان جهالت بود، چرا باید سرزنش شوند؟ با نگاهی دقیقتر ملاحظه می‌کنیم که پولس می‌گوید: «زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.» (آیه ۳) در اینجا مشاهده می‌کنیم که این جهالت، جهالتی است که «قابل جبران» می‌باشد. در مبنای این جهالت، غیرتی خالص و صمیمانه وجود دارد، اما اسرائیل جاهل می‌ماند نه بخاطر اینکه اطلاعاتی در دسترس ندارد، بلکه به دلیل اینکه نادان ماندن برازنده آنهاست. اشخاص متعصب، افرادی هستند که غیرت و اخلاص دارند (آنها اغلب حاضرند جان خود را به خاطر دلیلی که برای خود دارند، فدا سازند) اما این [نوع غیرت] غیرتی است که از تأمل و اندیشه خودداری می‌کند. آنها از تعمق نمودن راجع به امور امتناع می‌ورزند. اگر چه صادق هستند، اما این قدرت را دارند که صدمات زیادی نیز وارد کنند. وقتی این کار را می‌کنند، آنها را مسئول می‌دانیم زیرا باید بهتر از این‌ها می‌دانستند.

چرا اسرائیل باید بهتر بداند

بنا به دو دلیل اسرائیل باید بهتر می‌دانست، و به همین علت هیچ عذری برای آنها وجود ندارد. اول، به این دلیل که مسیح ظاهر شده است. و دوم، به این دلیل که کتاب مقدس حتی قبل از ظاهر شدن مسیح آنچه را آنها می‌بایستی بدانند به آنها گفته بود. «زیرا که مسیح است انجام شریعت [نقطه پایان جستجوی برقراری عدالت شخصی خود] بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد» (آیه ۴). عدالتی که «از جانب خداست [و] بوسیله ایمان به عیسی مسیح است» (۲۱:۳۰-۲۲).

وقتی پولس می‌گوید که مسیح «انجام شریعت» است، آنچه را که او در فصل‌های اولیه رساله تعلیم داده است، در قالب عباراتی شگفت‌انگیز ارائه می‌کند. این یک رویارویی مستقیم با اخلاق گرایان **شریعت‌گرا** و افراد متدین است (انواع و اقسام مختلفی که وی در این فصل در مورد آنها صحبت می‌کند). پولس در اینجا نمی‌گوید که مقوله شریعت به عنوان یک چهارچوب و یا ماهیت الزام آور آن به پایان رسیده است. بر عکس، مسیح شریعت به عنوان روشی برای کسب عدالت و راهی برای مورد پذیرش خدا قرار گرفتن را به پایان رسانید. چگونه می‌فهمیم که در اینجا پولس کلمه «عدالت» را به همین معنا استفاده می‌کند؟ منظور پولس از عدالتی که به ایمانداران عطا می‌شود (همان‌طور که قسمت آخر ۱۰: ۴ نشان می‌دهد)، اصول کلی اخلاقی نیست، بلکه فراتر از آن، پولس به وضعیت «عادل بودن» [بی‌گناهی و راست بودن] اشاره می‌کند یعنی: شما با خدا مصالحه یافته‌اید و او از شما خشنود است. بنابراین پولس اظهار می‌کند که آنچه مسیح انجام داد نشان می‌دهد که شریعت به عنوان راهی برای کسب عدالت، پایان یافته است، تا اینکه ایمان به عنوان راهی برای عادل شدن شناخته شود.

رومیان ۶: ۱-۴: ۸ به ما آموخته است که آنچه برای مسیحیان به پایان رسیده است، «تحت شریعت» بودن به عنوان سیستمی برای نجات می‌باشد. آنچه به پایان نرسیده است، تعهد ما در پیروی از شریعت به عنوان راهی برای خشنود کردن و ابراز قدردانی از خدایی است که ما را با فیض خویش نجات داده است.

- دومین روشی که پولس نشان می‌دهد جهالت اسرائیل قابل برطرف نمودن بود، اشارات او به عهد عتیق است. پولس دو بار از موسی نقل می‌کند تا نشان دهد که اگرچه می‌توان [نوشته‌های] موسی را به عنوان تعلیم اخلاقی قلمداد کرد، اما با این وجود خود موسی می‌دانست که اطاعت از شریعت بسنده نبود. اول، در ۱۰: ۵ پولس از **لاوین ۱۸: ۵** نقل قول می‌کند، آنجا که موسی در مورد شریعت می‌گوید: «هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست». در ظاهر این‌طور به نظر می‌رسد که موسی امکان دستیابی به نجات (حیات) از طریق اطاعت از شریعت را تعلیم می‌دهد. اما منظور موسی در حقیقت این بود که: اگر می‌توانستید شریعت را به طور کامل پیروی کنید، در آنصورت مستحق دریافت حیات ابدی می‌شدید. بله، این درست است! اما همه داستان نیست.

سپس، در **رومیان ۶: ۱۰-۷** پولس به **تثنیه ۳۰** رجوع می‌کند. برای فهمیدن استدلال پولس، باید کل **تثنیه ۳۰: ۱-۱۴** را درک کنید. اگرچه پولس فقط از آیه ۱۴ نقل می‌کند، اما تلویحا به کل این بخش اشاره می‌کند. در **تثنیه ۳۰: ۱-۲** موسی به این حقیقت اشاره دارد که اسرائیل از خدا رویگردان شده و «لعنت» و مجازات دریافت خواهد نمود. سپس در **۳۰: ۶** می‌گوید: «و یهوه خدایت دل تو و دل ذریه تو را مختون خواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی». سپس در **۳۰: ۱۱-۱۴** اضافه می‌کند: آنچه به شما می‌گویم، انجامش غیرممکن نیست! برای انجام دادنش، نه لازم است به بهشت بروید و نه به آنسوی دریاها!

**ایمان می‌داند که ما
برای عادل شدن احتیاج
نداریم کاری انجام
دهیم.**

بنابراین، در **رومیان ۶: ۱۰-۷** پولس از موسی نقل می‌کند تا نشان دهد که ایمان چه می‌داند. ایمان می‌داند که ما برای عادل شدن احتیاج نداریم کاری انجام دهیم. نه لازم است به آسمان صعود کنید (مسیح از آنجا نازل شده است)، نه اینکه بوسیله مرگ با گناهان خود مقابله کنید (مسیح این کار را انجام داده است). پولس نشان می‌دهد که موسی می‌دانست که الف) چیزی بیشتر از اطاعت از

شریعت ضروری بود و ب) خداوند تمام شروط لازم را بکمال رسانیده بود: «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است» (ایه ۸). موسی می‌دانست که ایمان بر زبان آوردن آنچیزی است که در قلب خود بدان باور دارید. ثمر غیرتی که با معرفت همراه است عبارت است از: اعتماد کردن به مسیح برای عادل شدن، بنا نمودن بر او به عنوان پایه و اساس حیات، پیروی از شریعت خدا به منزله قدردانی و سپاس از او (همان‌طور که در قسمت بعدی این فصل خواهیم دید)، و تبشیر انجیل خدا از روی محبت.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا افرادی را دیده‌اید (شاید خودتان!) که در جستجوی عدالت نبوده‌اند، ولی با این وجود، خدا در وجودشان کار کرد تا که آنان را به ایمان سوق دهد؟
۲. آیا شما به طور طبیعی کسی هستید که باید غیرت را به معرفت خود اضافه کنید، یا معرفت را به غیرت خود بیافزایید؟
۳. آیا درک کرده‌اید که ایمان به مسیح به معنای پایان یافتن هرگونه تلاش در اطاعت از شریعت بجهت نجات است؟ ایمان به مسیح؟ یا اطاعت از شریعت بجهت نجات؟ برای شما تفاوت می‌کند؟

بخش دوم

اقرار کن و باور نما

«کلام نزد تو ... است.» (آیه ۸) اما «این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم» که (بر خلاف شریعت) عدالت واقعی را به بار می‌آورد، چیست؟ [این کلام ایمان] چگونه ما را نجات می‌دهد؟ آیه ۹ پاسخ می‌دهد. اول، این «کلام» حقیقتی است که باید شناخته شود. این شناختن شامل موارد زیر می‌باشد:

(الف) شخص عیسی. [عبارت] «عیسی خداوند است» به منزله مرجعی است در خصوص همه آنچه ما درباره هویت الهی عیسی می‌دانیم. کلمه یونانی‌ای که پولس برای «خداوند» بکار می‌گیرد، واژه کوریوس (kurios) است. در ترجمه یونانی عهد عتیق، برای اسم شخصی خدا، یعنی یهوه، از واژه کوریوس استفاده شده است. بنابراین «کوریوس» نامیدن عیسی نه تنها بیانگر الوهیت او بود، بلکه ادعا می‌کرد که او عالی‌ترین مقام مُقتدر بر جهان هستی بود (قیصر نیز مدعی عنوان کوریوس یا حاکم عالی مقام بود).

(ب) کار عیسی. «خدا او را از مُردگان برخیزانید.» ما باید ایمان آوریم که عیسی از مُردگان برخیزانیده شد، رستاخیزی که به نوبه خود، دلالت بر مرگ او می‌کند. به عبارت دیگر، ما باید به زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح بخاطر گناهان مان ایمان آوریم.

محتوای ایمان باید در قالبی اساسی پیش روی ما قرار گیرد. ایمان آوردن صرف به ایمان داشتن، نمی‌تواند ما را نجات بخشد! هوراتیوس بونار (Horatius Bonar)، سراینده سرودهای روحانی، این حقیقت را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

بر روی حیاتی که نزیستم،
بر روی مرگی که نمردم،
حیات دیگری بود، مرگ دیگری بود،
که اساس ابدیتم گردید.

دوم، این «کلام» حقیقتی است که باید بدان باور داشت. این بدان معنا نیست که تمام قلب باید به‌طور کامل پاک شود. معنی «ایمان آوردن» را می‌توانیم در بقیه رومیان ۱۰ ببینیم. قلب به منزله تمام وجود است. بنابراین، ما باید با تمام وجود خود به شخص و کار مسیح به عنوان عدالت‌مان اعتماد کنیم. ما باید اعتماد خود را از تلاش‌های خودمان برای عادل شدن بر روی عدالتی بگذاریم که از آن مسیح است و او آن را از طرف ما برقرار و بکمال رسانیده است. این است ایمانی که نجات می‌دهد، نه فقط یک باور عمومی به آموزه‌ها و یا زندگی مسیح. ما باید اعتماد خود را بر کار او (مرگ و رستاخیزش) که برای ما به انجام رسانید، بنهیم.

اگرچه آیه ۱۰ بازگویی حقیقت آیه قبلی است، اما به ما نشان می‌دهد که اعتراف زبانی و ایمان قلبی دو اعمال مجزایی نیستند. آنها دو طرف سکه ایمان واقعی محسوب می‌شوند. و به همان اندازه، عادل شمرده شدگی و نجات در اصل یک چیز می‌باشند. همان‌طور که جان استات توضیح می‌دهد:

«فن **توازی** یادآور شعر عبری در عهد عتیق است که در آن دو بند ... نه جدا از یکدیگر، بلکه در کنار هم قرار می‌گیرند. بنابراین، در اینجا هیچ تفاوت اساسی بین «عادل شمرده شدگی» و «نجات» وجود ندارد. به همین ترتیب، محتوای ایمان و اعتراف باید به هم پیوندند.»
(پیغام رومیان - ص ۲۸۳)

به عبارت دیگر، «اعتراف کردن به زبان» صرفاً بخشی از «ایمان آوردن در دل» است. هر دو به مفهوم «اقرار» ایمان به مسیح است. هر کسی که ایمان داشته باشد، این باور را اقرار می‌کند.

اگر **صنعت ادبی** عبری را در فن «توازی» (یا هم‌راستایی) اشتباه درک کنیم، ممکن است فکر کنیم که منظور پولس این بود که ما باید دو کار جداگانه انجام دهیم: اول اینکه به زبان اعتراف کنیم که عیسی خداوند است و دوم اینکه در باطن باور داشته باشیم که عیسی قیام نموده است. اما این برداشت با بقیه تعلیم رومیان در تناقض است زیرا مستلزم نوعی «کار» (یعنی به زبان آوردن «کلمات جادویی» بصورت علنی) جهت نجات یافتن است. در عوض، آنچه ضروری است این است که بجای امید داشتن بر اعمال دست و کنترل شخصی خود، تمام امیدمان را بر اعمال دست و کنترل عیسی بنهیم. پولس قول می‌دهد که با اعتماد به خداوند به جای اعتماد کردن بر خود، هرگز پشیمان نخواهیم شد (آیه ۱۱). و پولس به ما یادآوری

در عوض، آنچه ضروری است این است که بجای امید داشتن بر اعمال دست و کنترل شخصی خود، تمام امیدمان را بر اعمال دست و کنترل عیسی بنهیم.

می‌کند که «هر کسی» می‌تواند این کار را انجام دهد. هرگاه ضرورت نجات در مسیح و در دسترس بودن او به میان می‌آید، هیچ تفاوتی بین یهود و غیر یهود وجود ندارد (آیه ۱۲). یوئیل ۲: ۳۲ حقایق شگفت‌انگیزی را که در **رومیان ۱۰: ۱۳** نقل قول شده است خلاصه می‌کند: «زیرا هر که [شخص یهودی و غیر یهودی، مذهبی و غیر مذهبی، خوب و بد] نام خداوند را بخواند [تشخیص دهد که عیسی کیست و نیاز ما به او چیست] نجات خواهد یافت» [کاملاً مورد محبت، برکت و عادل شمرده شدگی از طرف خدا قرار خواهد گرفت].

پس چگونه بخوانند؟

بنابراین، تمام کاری که هر کس نیاز دارد و می‌تواند انجام دهد این است که: «نام خداوند را بخواند» (آیه ۱۳). خدا، از طریق پسرش، همه چیز را قبلاً انجام داده است. چگونه مردم می‌توانند خداوند را بخوانند؟ اول، آنها باید ایمان آورند (آیه ۱۴). پولس در آیه‌های ۹-۱۰ در مورد این ایمان صحبت کرده است، یعنی ایمان به راستی درباره‌ی عیسی که در قلبمان ایجاد می‌شود و ما را مسیحی می‌کند. اما «چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟» (آیه ۱۴) پیغام باید شنیده شود. آنچه احتمالاً پولس در ذهن دارد، چیزی است بیشتر از قرار گرفتن صرف در معرض شنیدن پیغام انجیل. این بدان معنی است که ایمان نجات‌بخش نمی‌تواند به صورت مرموز اتفاق بیفتد، بلکه باید در پاسخ به مطالبی شکل گیرد که حقیقتاً در فهم ما نفوذ می‌کنند. به عنوان مثال، به زبان آوردن کلمات کتاب مقدس به تنهایی نجات نمی‌دهد زیرا که قرائت صرف، یک روند جادویی نیست. پیغام کتاب مقدس باید واقعاً شنیده شود و واقعاً درک گردد. شخص نمی‌تواند ایمان آورد مگر اینکه او فرصت شنیدن پیغام را داشته باشد.

اما «چگونه بشنوند بدون واعظ؟» (آیه ۱۴) پیغام باید ابلاغ شود. کریسو (kerysso) واژه یونانی است که «موعظه» ترجمه شده است. این واژه به معنای «قاصد» یا خبر رسان است که اعلامیه‌های را جار می‌زند. در واقع، جارچی یا قاصد نقش یک روزنامه‌زننده را ایفا می‌کرد. جارچیان وسیله اصلی اعلام و پخش خبر در بازار و خیابان‌های شهر قلمداد می‌شدند. بنابراین، کلمه «موعظه» فقط به آنچه امروزه «خطابه [پشت منبر]» تلقی می‌شود، دلالت نمی‌کند. قاصدان و جارچیان در خیابان‌ها فعالیت می‌کردند.

«و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟» (آیه ۱۵) یک نفر باید ارتباط برقرار کند، یعنی در واقع باید قاصد یا خبر رسان باشد. واژه یونانی آپوستلو (apostello) مفهوم «فرستاده شده» را ارائه می‌دهد. پولس احتمالاً هنگام نوشتن «فرستاده شده» دو جنبه را در ذهن داشته است. اول اینکه مسیح شاهدان و معلمین معتبری چون رسولان را برای ما فرستاده که پیغام آنها در کتاب مقدس موجود است. دوم اینکه «فرستاده شده» احتمالاً به روشی اشاره دارد که مسیح از طریق کلیسای خود مبلّغین، واعظان و مسیحیان عادی را به همه مکانها و در همه زمانها می‌فرستد تا پیام آور همان کلام رسولان باشند. خدا ما را با پیغام نجات فرستاده است. او ممکن است ما را به خارج از کشور، بر بالای منبر و یا در خیابان‌ها و یا به نزد همسایگان مان بفرستد. اما چه زیبا است پای‌های ما که به سلامتی ... و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند. (آیه ۱۵)

به نکاتی که پولس در اینجا درباره بشارت تعلیم می‌دهد، توجه کنید:

- کاملاً ضروری است: «چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را شنیده‌اند؟...» (آیه ۱۴).
- سخنگو باید مایل به صحبت کردن (موعظه) باشد.
- فراتر از اعلام نمودن صرف، مستلزم ترغیب نمودن شنونده نیز می‌باشد تا او بتواند اهمیت آنچه را که فهمیده [شنیده] است درک نماید.
- مستلزم انتقال کامل تمام حقیقتی است که نظر شخصی نمی‌باشد، بلکه بر اساس مکاشفه معتبر از سوی مسیح و رسولانش می‌باشد.

زیبایی ناشناخته

«...چه زیبا است پای‌های آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند» (آیه ۱۵)، نوعی زیبایی است که اغلب ناشناخته است. بنا بر ادعای پولس، این همان امری است که در اسرائیل اتفاق افتاد: «لکن همه [بنی اسرائیل] بشارت را گوش نگرفتند» (آیه ۱۶). البته بهتر است واژه «پذیرفتند» [یا گوش نگرفتند] را «اطاعت نمودند» ترجمه کرد (مانند ترجمه ESV). رد کردن پیغام زیبای انجیل به معنای ناطاعتی از خداست. اتفاقاً، یهودیان با تاکید بر اینکه با اطاعت از خدا می‌توانند عدالت را کسب کنند، در واقع، با رد نمودن انجیل نجات‌بخشی که بواسطه ایمان حاصل می‌شود، از خدا ناطاعتی کردند!

در حقیقت، همان‌طور که پولس قبلاً اظهار کرده است (۹: ۲۷-۲۹)، اینکه یهودیان نقشه نجات را رد کنند، چیز جدیدی نیست. اشعیا ۷۰۰ سال قبل از تولد عیسی گزارش می‌دهد: «خداندا، کیست که اخبار ما را باور کرد؟» (۱۶: ۱۰). آنچه‌ی که یهودیان فاقدش بودند، ایمان بود: یعنی ایمان به «کلام مسیح» (آیه ۱۷). اگر یهودیان پیام انجیل را شنیده و درک کرده بودند، تنها حلقه مفقود در زنجیره نجات

(خدا فرستاد ... مسیحیان موعظه کردند ... مردم شنیدند ... شونندگان ایمان آوردند و عیسی را خواندند)، آخرین حلقه می باشد.

اما شاید هنوز بتوان بهانه‌ها آورد: «شاید آنها انجیل را نشنیدند» (آیه ۱۸). پولس پاسخ می دهد: «البته [که] شنیدند» (آیه ۱۸). قدری تعجب برانگیز است که پولس از مزمور ۱۹ نقل قول می کند. مضمون این مزمور آفرینش خدا (کوه‌ها، آسمان‌ها) است و اینکه چگونه آفرینش خدا جلال خدا را در تمام جهان بیان می کند. منظور پولس احتمالاً این بود که گسترش انجیل به اندازه گسترده آفرینش می باشد. قبل از اینکه کسی اعتراض کند که انجیل در حال حاضر به تمام نقاط جهان نرسیده است، [لطفاً] توجه کنید که پولس یهودیان را در نظر دارد. هر جا که جامعه‌ای یهودی وجود داشت، انجیل موعظه شده بود. آنها شنیده بودند.

«شاید اسرائیل ندانسته‌اند» (رومیان ۱۰: ۱۹). پولس با مطرح کردن این پرسش نشان می دهد که این احتمال وجود دارد که یک شخص در معرض انجیل قرار بگیرد اما آن را از نظر عقلانی درک نکند. اما پاسخ پولس این است که آنها دانسته‌اند (درک کرده‌اند). او با نقل قول از **تثنیه ۳۲: ۲۱** مشخص می کند که فقط امت‌ها «بی فهم» بودند. امت‌ها ماهیت خدا (قدوسیت او)، نیاز خود به عدالت، وعده‌های خدا برای بخشش [گناهان] که نماد تلویحی آن در عبادت خیمه و هیکل دیده می شد، همه وعده‌های مربوط به مسیح، و به ویژه این واقعیت که خداوند [عیسای مسیح] قادر است عدالت ما شود (ارومیا ۲۳: ۵-۶) را درک نکرده بودند. بنابراین امت‌ها، و نه یهودیان، راه‌های خدا را درک نکرده بودند. **تثنیه ۳۲: ۲۱** نشان می دهد که خدا به یک معنای از وجود امت‌ها برای به غیرت آوردن (حسادت) یهودیان استفاده می کند.

پس چرا اسرائیل ایمان نیاورد؟ نمی توانست به این دلیل باشد که آنها درک نکردند زیرا خدایی که به امت‌ها فهم بخشید، قادر بود به اسرائیل نیز فهم عطا کند (رومیان ۱۰: ۱۹). و حتی نمی تواند به این دلیل باشد که آنها در جستجوی خدا نبودند زیرا خدا خود را بر کسانی که حتی از او درخواست نکرده‌اند، مکشوف می سازد (آیه ۲۰). در حق اسرائیل، خدا می فرماید: «تمام روز دست‌های خود را دراز کردم ...» (آیه ۲۱). اما آنها پاسخ ندادند زیرا نامطیع و سرسخت هستند. چه اتهام شگفت‌انگیزی! در مقایسه با آنچه خدا به یهودیان روا داشت، او دستان [خود را] به سوی امت‌ها دراز نکرد. آنچه را خدا به یهودیان داد تا از آن طریق به او نزدیک شوند، به امت‌ها نداده بود. با این حال، امت‌ها بهتر از یهودیان پاسخ داده‌اند. بنابراین، رد کردن خدا توسط اسرائیل قابل توجیه نیست.

**خدا حاکم مطلق است.
اما این بدان معنا نیست
که نافرمانی ما از فراخوان
او به ایمان آوردن مان به
انجیل قابل توجیه است.**

خدا حاکم مطلق است. اما این بدان معنا نیست که نافرمانی ما از فراخوان او به ایمان آوردن مان به انجیل و اعتماد به پسرش و لذت بردن مان از نجات او، قابل توجیه است. ما برای گناهان خود و برای رد انجیل، «هیچ عذری» نداریم (رومیان ۱: ۲۰). این بخش ما را با دو حقیقت واضح روبرو می کند: الف) اینکه هر انسانی

مسئول عکس‌العمل خود درقبال «کلام مسیح» است. و ب) اینکه هر شخص مسیحی مسئول ابلاغ «کلام مسیح» است. تمام انسانها، در قبال آخرین حلقه زنجیره، باید پاسخگو باشند: «آیا ایمان آوردند؟» ما باید اطمینان حاصل کنیم که هر جایی که خدا ما را قرار داده باشد، هیچ کس در اطراف ما نتواند بگوید که پیغام را نشنیده و درک نکرده است.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا سهیم بودن در طریقی که خدا مردم را نجات می‌دهد، برای شما یک مزیت محسوب می‌شود؟ این واقعیت چه انگیزه‌ای برای «موعظه نمودن» به شما می‌بخشد؟
۲. چگونه می‌توانید «اینک چه زیباست پای‌های مبشرین» را امروز از آن خود کرده و خبر خوش انجیل را با دیگران در میان بگذارید؟
۳. آیا هرگز خود را در موقعیتی دیده‌اید که رد کردن انجیل توسط «افراد نیکو» را توجیه کرده باشید؟ سخنان پولس در مورد قومش چگونه شما را به چالش می‌کشد؟

راستی حفظ
Farsi & Assyrian Christian Teaching Ministries



خدا افرادی را برمی‌گزیند که آنها را از طریق ایمان به انجیل نجات بخشد. ما در قبال رد و انکار خدا و انجیلش مسئول هستیم. بنابراین، از یک سو، یهودیان در قبال روی گرداندن از مسیح مسئول می‌باشند. و از سوی دیگر، ایشان ایمان نیاورده‌اند زیرا خدا برنگزید تا بر آنان رحم کند. این است چکیده تعلیم رومیان ۹-۱۰. اما یک پرسش هم‌چنان باقی می‌ماند: «آیا خدا قوم خود را رد کرد؟» (۱:۱۱). آیا خدا قوم اسرائیل را رد کرد؟ با وجود همهٔ وعده‌هایی که خدا به ابراهیم و داوود و بسیاری دیگر در تاریخ اسرائیل داده است، پس چرا خدا دل آنان را بسوی خود بر نمی‌گرداند؟ آیا او آنها را به کلی رها کرده است؟ پولس بلافاصله با یک «نه» بزرگ به این پرسش پاسخ می‌دهد! باقی آیه‌های رومیان ۱۱ به شرح جزئیات این پاسخ منفی اختصاص یافته است. در ضمن، استدلال اصلی پولس در این آیه‌ها عبارت است از اینکه: خدا اسرائیل را رد نکرده زیرا بی‌ایمانی اسرائیل، یک بی‌ایمانی مطلق [تعمیرناپذیر] نیست.

پیش از اینکه وارد جزئیات تک تک آیه‌ها شویم، لازم است بدانیم که این فصل یکی از دشوارترین بخش‌های کلام خداست و درک آن آسان نیست. برای داشتن چشم‌اندازی اجمالی از روند استدلال این فصل، لطفاً به «پیوست الف» خلاصه رومیان ۸-۱۶ که در صفحه ۱۴۶ آمده، مراجعه فرمایید. ما نباید از کتابی با این حجم و کمیت محدود انتظار داشته باشیم که به همه پرسش‌هایمان پاسخ و یا گره از همه پیچیدگی‌های متن بگشاید. اما می‌توانیم دعا کنیم که مدت زمانی را که در بررسی این قسمت از کتاب‌مقدس صرف می‌کنیم، ما را به شناخت بهتری از خدا و پرستش بیشتر او رهنمون شود.

خدا اسرائیل را رد نکرده است

پولس برای اثبات این مدعا که خدا به واقع اسرائیل، یعنی قوم باستانی‌اش را رد نکرده، به چهار برهان متوسل می‌شود.

۱. آیه ۱: «برهان پولس». پولس خاطر نشان می‌سازد که خودش، یعنی یکی از برجسته‌ترین مبشران کلیسای اولیه، یک یهودی است. او می‌گوید: به من نگاه کنید! من یهودی هستم. من انسانی کفرگو و بسیار سخت‌دل بودم. در جایی که خدا مرا به حال خود وانگذاشت، چطور می‌توانیم بگوییم که او یهودیان را به حال خود رها کرده است؟ او مرا گرفت و با قوت برای کار خویش از وجودم استفاده می‌کند.

۲. آیه ۲: «برهان گزینش». در فصل ۹ دیدیم که پیش‌شناسی [«آنان را که از قبل شناخت»] چیزی فراتر از پیش‌بینی است. پولس می‌گوید که خدا از قبل تعیین فرموده، یعنی از پیش مقدر کرده که یهود به او ایمان بیاورند. کسانی که او از قبل شناخت، نمی‌توانند ایمان نیاورند.

۳. آیه‌های ۲-۴: «برهان الیاس». الیاس کسی بود که فکر می‌کرد خدا اسرائیل را رها کرده و هیچ‌کس جز خودش به خدا ایمان ندارد: «بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های

تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارند» (اول پادشاهان ۱۴:۱۹). ولی همان‌طور که پولس در رومیان ۴:۱۱ خاطر نشان می‌کند، خدا استنباط الیاس را نقض کرد: «هفت هزار مرد به جهت خود نگاه داشتیم که به نزد بعل زانو زده‌اند» (پولس پاسخ خدا به الیاس در اول پادشاهان ۱۸:۱۹ را با کلمات خودش جمله‌بندی می‌کند). به عبارتی دیگر، همیشه و حتی در دوره‌هایی که به نظر می‌رسیده اسرائیل به کلی خدا را و خدا هم ایشان را رد کرده، در اسرائیل «بقیتی ایماندار» وجود داشته است، یعنی در درون اسرائیل، یک اسرائیل روحانی همواره حضور داشته است.

۴. آیه‌های ۵-۶: «برهان فیض». پولس می‌گوید: «پس همچنین در زمان حاضر»، تا نشان دهد که ما هم همچون الیاس به اشتباه تصور می‌کنیم که خدا همه اسرائیل را رد کرده است. پولس می‌گوید: این‌طور نیست، «بقیتی به حسب اختیار فیض مانده است ... دیگر از اعمال نیست» (رومیان ۵:۱۱-۶). منظور پولس این است: آنچه که وجود همیشگی بقیتی ایماندار را تضمین می‌کند، حضور گروهی از افراد نیکو و محترم که ایمان خواهند آورد، نیست بلکه این فیض خداست که متضمن وجود آن بقیت ایماندار می‌باشد. این خداست که بقیتی را نگاه می‌دارد، ایمان آوردن آنانی که ایمان می‌آورند به سبب وجود فیض اوست.

به بیانی دیگر می‌توان گفت که پولس از یک برهان واحد به همراه دو مثال بهره می‌جوید. برهان او «گزینش فیض» است، یعنی خدا محض فیض خود بقیتی ایماندار را برگزیده است. دو مثال او عبارتند از ایمان پولس و خطای الیاس (ایلیا).

چگونه اسرائیل عدالت را از دست داد

آیه ۷ نکته رومیان ۹:۶ را به ما یادآور می‌شود: «همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند.» آیه ۷ می‌گوید: «اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبید نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند،» کدام اسرائیل «نیافته است»؟ کل قوم اسرائیل و یا جمع کثیری از ایشان؟ «برگزیدگان» چه کسانی هستند؟ اقلیت اسرائیل که شامل پولس نیز می‌شد «و باقی ماندگان سخت‌دل گردیدند». حتماً ۳:۱۰ را به خاطر دارید که می‌گفت آنچه که اسرائیل «می‌طلبید» عدالت بود. در اینجا، پولس می‌گوید که آنها در این جستجو صادق بودند. اما ایشان، به جای اینکه عدالت را به واسطه مسیح همچون هدیه‌ای از خدا دریافت کنند، به تثبیت عدالت شخصی خود متوسل شدند (۳:۱۰-۴).

پس در اینجا ترتیب امور از این قرار است: اول، اسرائیل عدالت خدا را طلبیدند، اما وقتی با دو گزینه دریافت آن به صورت یک هدیه و کسب کردنش با تلاش انسانی مواجه شدند، اکثریشان راه تلاش انسانی را انتخاب کردند. و این در حالی بود که «گزینه» درست، دریافت عدالت همچون یک هدیه بود. پس اکثریت بنی اسرائیل سخت‌دل شدند. به گمان من بیراه نیست اگر سخنان پولس در ۷:۱۱ را این‌گونه تعبیر کنیم: اسرائیل (به خلاف برگزیدگان) عدالت خدا را صادقانه اما به روشی غلط طلبیدند. در نتیجه بیشترشان سخت‌دل شدند.

بنابراین، سخت‌دلی‌ای که ما در اینجا با آن روبرو هستیم، یک جور سخت‌دلی «قضایی» است، یعنی

مجازات دل‌های مغرور که پیغام فیض را رد می‌کنند. پولس یکبار دیگر از عهدعتیق نقل قول می‌کند زیرا می‌خواهد نشان بدهد که خدا با قوم اسرائیل همیشه به همین منوال رفتار کرده است، یعنی هر بار که سخت‌دل شده‌اند، دل‌هایشان را سخت‌تر گردانیده، و بدیشان «روح خواب‌آلود و چشمانی که نبیند و گوش‌هایی که نشنود» داده است (آیه ۸). به آنچه که پولس با انتخاب این نقل قول بخصوص انجام می‌دهد، خوب توجه کنید. او قسمتی از اشعیا را نقل قول می‌کند که خود اشعیا هم به نوبه خود کلمات مندرج در کتاب تثنیه را با جمله‌بندی متفاوتی بازنویسی می‌کند. پس پولس دارد می‌گوید: موسی در زمان خودش به اسرائیل هشدار داد که نتیجه عصیان‌شان این خواهد بود که خدا ایشان را به کوری روحانی مبتلا خواهد گردانید ... اشعیا به اسرائیل گفت که این روال «تا امروز» تداوم پیدا کرده ... و حالا هم من به شما می‌گویم که این سخت‌دلی کماکان ادامه دارد.

بدین ترتیب، در آیه‌های ۹-۱۰ (که نقل قولی است از مزمور ۶۹)، شاهد هستیم که «تار شدن» چشمان اسرائیل یک جور «عقوبت» است. عقوبت، مجازاتی است که دقیقاً متناسب با جرم می‌باشد. بنابراین، سخت‌دلی مجازاتی درخور برای غرور روحانی به شمار می‌رود. غرور و خودمهوری به سخت‌دلی و بی‌محبتی منجر می‌شود. رد کردن خدا به رد شدن از سوی خدا می‌انجامد. هرچند عقوبت کننده اصلی خود خداست، اما عقوبت پیامد طبیعی سخت‌دلی می‌باشد.

می‌طلبند، با این حال رد می‌کنند

پولس در این چند آیه به نکته‌ای بسیار قابل ملاحظه اشاره می‌کند: همان کسانی که صادقانه «آنچه [رابطه با خدا] را می‌طلبیدند» (رومیان ۷:۱۱) و می‌خواستند خدا را خشنود سازند، همان افرادی بودند که محبت او را رد کرده و دل‌های خویش را سخت ساختند. چطور می‌شود؟

باید به خاطر داشته باشیم که «سخت‌دلی» لزوماً به معنای تلخی، غضب و دشمنی نسبت به مسیحیت نیست. سخت‌دلی ضرورتاً به معنای تندی و خشونت نیست. شخص سخت‌دل کسی است که نسبت به انجیل عادل شمرده شدگی و فرزندخواندگی رایگان، کاملاً کند ذهن است.

بدین ترتیب، آیه ۷ تصویری از یک **دینامیک**

شخص می‌تواند آنچنان به شدت و پرتلاش برای جلب خشنودی خدا و خدمت به وی دست و پا بزند که حتی سرسختانه جلوی فیض او هم ایستادگی نماید.

ارایه می‌دهد که می‌تواند همین امروز هم اتفاق بیفتد. موضوع حیرت‌انگیز اینجاست: شخص می‌تواند آنچنان به شدت و پرتلاش برای جلب خشنودی خدا و خدمت به وی دست و پا بزند که حتی سرسختانه جلوی فیض او هم ایستادگی نماید. چطور؟ خوب، شما می‌توانید به آسانی نتیجه‌گیری کنید که خدا قدوس و باشکوه است و هیچ بدی نمی‌تواند در او

ساکن باشد. بنابراین، به این جمع‌بندی می‌رسید که برای نزدیک شدن به خدا، ابتدا باید دل خود را طاهر و منزّه سازید. شما هرگونه پذیرش آزاد، مطلق و بی‌قید و شرط را بی‌حرمتی به ساحت خدای قدوس محسوب می‌کنید. صاحب چنین دیدگاهی می‌گوید: «تصورش را بکنید! یک قاتل محکوم می‌تواند با زبان خود توبه کند و در نظر خدا همچون کسی که سال‌ها تلاش کرده تا انسانی خوب باشد، عادل به حساب بیاید؟! این غیرمنطقی است! این اهانتی است به عدالت خدا!» شما می‌توانید انجیل را اهانتی به عظمت

خداوند تلقی کنید. این یکی از اشکال [مبارزه] "جودو" روحانی است که گناه و شرارت بر دل انسان اعمال می‌کنند. "جودوکار" هنگام مبارزه، از حملهٔ حریف بر ضد خودش استفاده می‌کند. طلبیدن عدالت خدا چیز نیکویی است، اما چنین اشتیاقی می‌تواند به آسانی بر ضد انجیل به کار گرفته شود و انجیل را فاقد ارزش لازم برای کسب عدالت تلقی کند. بنابراین، اگر اشتیاق واقعی برای خشنود ساختن خدا با غرور غافلانه به توانایی‌های فردی آمیخته شود، دل انسان عمیقاً دچار آزرگی می‌شود و نسبت به رحمت و محبت خدا در مسیح سخت می‌گردد.

این در مورد بسیاری از مردم دنیای امروز صدق پیدا می‌کند. برای نمونه، آدم‌های دیندار و مخلص (خواه یهودی یا هندو یا مسلمان و غیره)، گمراهانه انجیل را رد می‌کنند زیرا به نظرشان انجیل نیاز به تلاش اخلاقی را تضعیف می‌کند. این قبیل افراد با جدیت و صداقت هر چه تمام‌تر می‌کوشند تا در حضور خدا کامل و بی‌عیب ظاهر شوند، اما همزمان، طریق محبتانهٔ خدا را که برای بی‌گناهی‌شان ارائه شده، رد می‌کنند. این دینامیک در درون کلیسا نیز جریان دارد. می‌توان در کلیساها جماعتی را دید که با انگیزه ترس، احساس گناه و نیاز به تائید، برای جلب نظر خدا تلاش می‌کنند.

آینده اسرائیل

پرسش مطرح شده در آیه ۱۱ اساساً همان پرسشی است که در آیه ۱ آمده است. آیا اسرائیل، به خاطر آنکه خدا را رد کرده و مورد عقوبت قرار گرفته است، «لغزش خوردند تا بیفتند» [تا هیچ‌گاه برنخیزند]؟ و پاسخ همان است: «نه، هرگز!» در واقع، شیوه پذیرش انجیل توسط یهود و امت‌ها، جزئی از نقشه برتر خدا بوده است، نقشه‌ای که نه فقط غیریهودیان، بلکه ایمان آوردن یهودیان را هم شامل می‌گردد. در آیه‌های ۱۱-۱۶ پولس نشان می‌دهد که اسرائیل در ارتباط با انجیل عیسی سه مرحله را طی خواهد کرد:

در مرحله اول، اسرائیل «لغزش خوردند» (آیه‌های ۱۱-۱۲)، اما این لغزش موجب نجات برای امت‌ها شد. این شگفت‌انگیز است. منظور پولس این است که هرچند بسیاری از یهودیان ایمان آوردند، اما اکثریت قوم اسرائیل با مسیحیت خصومتی شدید داشتند. اگر این اتفاق نیفتاده بود، مسیحیان یهودی تبار اولیه به راحتی نتیجه‌گیری می‌کردند که انجیل تنها برای قوم اسرائیل است و بس، و دیگر انگیزه چندان برای موعظه انجیل در نقاط دیگر جهان برایشان باقی نمی‌ماند. در کتاب اعمال رسولان شاهد یک چرخه تکراری هستیم:

(الف) انجیل در کنیسه موعظه می‌شود.

(ب) اجتماع یهودیان از هم می‌پاشد: عده‌ای ایمان می‌آورند اما بسیاری با مسیحیت دشمن می‌شوند. (پ) در نتیجه، واعظان پیغام را به غیریهودیان می‌رسانند طوری که بسیاری از آنان به مسیح ایمان می‌آورند.

(ت) در نهایت، کلیسا متشکل از یهودیان و غیریهودیان، یعنی چند قومیتی می‌شود.

تصورش را بکنید ... اگر کل اعضای کنیسه در همهٔ شهرها به مسیح ایمان می‌آوردند، آنوقت مردم مسیحیت را جنبشی احیا شده در درون قوم اسرائیل تلقی می‌کردند. این گونه است که «لغزش ایشان [یهود] دولت‌مندی جهان گردید.» (آیه ۱۲)

در مرحله دوم، امت‌ها موجب برانگیخته شدن "غیرت" در اسرائیل می‌شوند (آیه ۱۱). پولس در دنباله صحبتش می‌گوید که یکی از اهداف خدمتش این است که ابناى قومش را «به غیرت آورد و [بدین ترتیب] بعضی از ایشان را برهاند» (آیه ۱۴). ما به طور معمول واژه «غیرت» (حسد) را به صورت منفی به کار می‌بریم. در واقع، لوقا خاطر نشان می‌سازد که یهود نسبت به رسولان حسد ورزیدند (اعمال ۱۷:۵ و ۴۵:۱۳ و ۵:۱۷). منظور این است که ایشان به موفقیت، مورد استقبال قرار گرفتن و رشد نفوذ و قدرت رسولان حسودی می‌کردند. در اعمال ۸ می‌خوانیم که شمعون جادوگر به قدرت معجزه‌آسای رسولان حسد ورزید و خواست آن قدرت را داشته باشد. پطرس هم او را به شدت محکوم نمود.

حسدی را که پولس احتمالاً در ذهن دارد، جان استات به بهترین شکل ممکن توصیف کرده است:

"همه حسدها برخاسته از خودخواهی نیستند، چون همیشه پای نارضایتی کینه توزانه یا طمع گناه‌آلود در میان نیست. اساساً، حسد «تمایل به مال خود کردن چیزی است که از آن دیگری می‌باشد.» خوب و یا بد بودن حسد بسته به الف) ماهیت چیزی دارد که شخص خواهانش است و ب) اینکه اصلاً شخص مورد نظر حق تصاحب آن چیز را دارد یا خیر. اگر آن چیز به ذات خود بد، یا متعلق به کس دیگری بوده و ما هیچ حقی نسبت به تملک آن نداشته باشیم، در این حالت، حسد مزبور گناه‌آلود است. ولی اگر چیزی که خواهانش هستیم ذاتاً خوب و برکتی از جانب خداست، و او می‌خواهد که همه افراد قومش از آن بهره‌مند شوند، آنگاه «غبطه خوردن» یا «حسادت کردن» به کسانی که آن برکت را دارند، اصلاً چیز بدی نیست. این نوع تمایل درست است، و تحریک کردن آن می‌تواند انگیزه‌های واقع‌گرایانه برای خدمت باشد."

(پیغام رومیان - ص ۲۹۷)

پس در اینجا شاهد بینشی ارزنده هستیم. درست همان‌طور که امت‌ها تنها به خاطر اینکه اکثریت یهود، مسیح را رد کردند، این فرصت را یافتند تا پیام انجیل را بشنوند، حالا یهودیان هم می‌توانند ایمان بیاورند، چون کسانی که مسیح را پذیرفته‌اند، عمدتاً غیریهودی هستند. به عبارت دیگر، یهودیان تحقق بسیاری از وعده‌های عهد عتیق را در امت‌ها خواهند دید و ایمان خواهند آورد.

نمونه آن را می‌توانیم در اعمال ۶: ۱-۷ ببینیم. بعد از اینکه کلیسای اولیه شماسانی را برای مراقبت از نیازمندان منصوب می‌کند، در آیه ۷ می‌خوانیم که بسیاری از کاهنان یهودی به مسیح ایمان آوردند. چرا؟! از جمله وظایف کاهنان این بود که از مردم ده یک بگیرند و نیازهای مسکینان را برآورده سازند، اما این چنین نشده بود. حالا مسیحیان، تحت قدرت روح‌القدس، به افرادی سخاوتمند تبدیل شده و اجتماعی به وجود آورده بودند که از هر شخص نیازمندی مراقبت می‌کرد. این همان چیزی بود که از اسرائیل انتظارش می‌رفت (تنبیه ۴: ۱۵-۵)! به نظر می‌رسد که کاهنان متوجه این نکته شده و سر "غیرت" آمده، به انجیل گوش سپردند و ایمان آوردند. احتمالاً در رومیان ۱۱، پولس چنین چیزی را در مد نظر داشته است. در بدو امر، یهودیان امت‌ها را برای مسیح صید کردند، اما در مرحله دوم، این امت‌ها هستند که یهود را صید خواهند کرد.

سرانجام اینکه پولس از یک مرحله سومی هم حرف می‌زند که در آینده به وقوع خواهد پیوست. در مرحله دوم، غیرت اسرائیل تنها "بعضی از ایشان" را می‌رهاند (آیه ۱۴). اما پولس زمانی را می‌بیند که دوره دولت‌مندی عظیم (آیه ۱۲) و مصالحت (۱۵) بیشتر خواهد بود. پولس در آیه‌های ۲۵-۲۷ وارد

جزئیات می‌شود تا نشان دهد که این مرحله به چه شکل خواهد بود.

تفسیر آیه ۱۶ کار مشکلی است. احتمالا بدین معناست که باید بقیه وفادار را به مثابه "نورهای" حصاد عظیمتری که قرار است در آینده به بار بنشینند، در نظر گرفت. گرویدن یهودیانی مانند پولس به انجیل، نشانه‌ای است از اینکه زمانی خواهد رسید که بسیاری از یهودیان، همچون خود پولس به انجیل ایمان خواهند آورد.

توجه داشته باشید که پولس دارد «به شما ای امت‌ها» سخن می‌گوید (آیه ۱۳). پولس می‌خواهد که مسیحیان غیریهودی تبار کلیسای روم بفهمند که نه خدا قوم باستانی خویش را رها کرده است، و نه پولس. کلیسای روم هم نباید این کار را بکند. در اینجا شاهد چالشی بی چون چرا هستیم که اجتماع مسیحی غیریهودی تبار [کلیسای روم] و همه جماعات مسیحی امروزی با آن روبرو هستند. و آن اینکه: آیا در حال ایجاد اجتماعی هستیم که تحقق بخش هدف فراخوانی باشد که خدا در عهد عتیق از اسرائیل به عمل آورده بود؟ آیا یک یهودی متعهد با دیدن کلیسای ما به غیرت خواهد آمد تا به انجیل گوش بسپارد؟

آیا در حال ایجاد اجتماعی هستیم که تحقق بخش هدف فراخوانی باشد که خدا در عهد عتیق از اسرائیل به عمل آورده بود؟

پرسش‌هایی برای تأمل

- آیا کسانی هستند که به گمان شما دست خدا بدیشان نمی‌رسد، طوری که خدا آنان را به حال خودشان رها کرده است؟ چگونه می‌توانید این دیدگاه را از بین ببرید؟
- آیا تا کنون به کسانی برخورده‌اید که به علت دیدگاه والایی که از قدوسیت خدا دارند، نمی‌توانند فیض او را بپذیرند؟
- کسی که به زندگی شما نگاه می‌کند، آیا می‌تواند به وضوح بهره‌مندی شما از مزایای انجیل را مشاهده کند و حسدش برانگیخته شود؟

بخش دوم

شاخه‌های پیوند زده

در آیه ۱۶، پولس ایمانداران یهودی زمان خود را به ریشه‌ای تشبیه می‌کند که «شاخه‌های ... مقدس» بیشتری را وعده می‌دهد. وی در آیه ۱۷ دنباله سخن خود را با تصویری از یک درخت، یک درخت زیتون، پی می‌گیرد. اما، این بار ریشه و شاخه‌ها نماینده گروه‌هایی متفاوت هستند.

برای فهمیدن هشداری که پولس در اینجا به مسیحیان غیریهودی تبار می‌دهد، لازم است اطلاعاتی مختصر درباره باغبانی داشته باشیم! ویلیام رمزی^{۱۴}، استاد اسکاتلندی عهد جدید، اطلاعات زیر را در اختیار ما قرار می‌دهد:

“در شرایط استثنایی ... مرسوم است که برای جان تازه بخشیدن به درخت زیتونی که دیگر میوه نمی‌دهد، یک شاخه زیتون وحشی به آن پیوند بزنند تا شیره درخت، شاخه زیتون وحشی را بارور کند [به عبارتی، شاخه زیتون وحشی را **سرافت** ببخشد] و بدین وسیله درخت دوباره بار آورد.”
(مفسر - نقل شده توسط جان استات - پیغام رومیان - ص ۳۰۰)

این رویکرد باغبانی به مسئله، برای پولس استعاره‌ای ارزنده است. «شاخه زیتون بری (وحشی)» قابلیت رشد بالایی دارد. ولی تنها با پیوند خوردن به درخت است که می‌تواند از آن تغذیه کرده و ثمر ببار آورد. در عین حال، وجود شاخه وحشی به درخت جان دوباره بخشیده و کل سیستمش را به جنبش وامی‌دارد. پولس این استعاره را به طور اخص برای «شما ای امت‌ها» به کار می‌برد (آیه ۱۳). آنها «شاخه‌های زیتون بری» هستند که به قوم خدا «پیوند شده‌اند» تا بدین وسیله بتوانند «در ریشه و چربی زیتون شریک» شوند (آیه ۱۷)، یعنی در انجیل حیات‌بخشی که به واسطه ایمان است، همان ایمانی که بنی‌اسرائیل از زمان ابراهیم، بنیانگذار قوم یهود، داشتند.

و هشدار پولس به امت‌ها این است که آنها نباید «فخر کنند» (آیه ۱۸). آنها نباید با دیده تحقیر به آن «شاخه‌ها که بریده شده‌اند»، یعنی یهودیان بی‌ایمان، بنگرند. آنان باید بدانند که از مزایای مذهب اسرائیل کتاب‌مقدسی بهره‌مند شده‌اند (نگاه کنید به ۱:۹-۵). ایشان به درخت اسرائیل پیوند شده‌اند. ایشان وارثان وعده‌هایی هستند که به ابراهیم داده شد، چرا که از ایمان ابراهیم برخوردارند (۶:۹-۷). مسیحیان غیریهودی تبار اکنون در میانه روند تاریخ کتاب‌مقدسی و وعده‌ای قرار گرفته‌اند که در اصل از طریق اسرائیل عملی می‌شود. پس آنها نباید یهودیان را تحقیر کنند، بلکه باید بدیشان احترام بگذارند. «تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است» (۱۸:۱۱). ناشایست‌ترین کار برای امت‌ها این است که یهود را مورد بی‌احترامی قرار دهند. مسیح و کتاب‌مقدسی که ما داریم یهودی هستند!

پولس به مسیحیان غیریهودی تبار هشدار می‌دهد که مغرور نباشند، بلکه بترسند (آیه ۲۰). این یک حقیقت است که «شاخه‌ها [یعنی یهودیان] بریده شدند تا من [امت‌ها] پیوند شوم» (آیه ۱۹)، و به تعبیری رد انجیل از سوی یهودیان باعث شد که امت‌ها به انجیل دست پیدا کنند (آیه‌های ۱۲ و ۱۵). اما هیچ شخص غیریهودی نباید فکر کند که برای محسوب شدن به عنوان قوم خدا، یک یهودی از استحقاق

14 William Ramsay

کمتر و یک غیر یهودی از استحقاق بیشتری برخوردار است. از آنجایی که «تو محض ایمان پایدار هستی» (آیه ۲۰)، و از آنجایی که خدا، هنگامی که یهودیان از ایمان آوردن به مسیح سرباز زدند، «بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود» (آیه ۲۱)، پس مسیحیان غیر یهودی تبار باید با ترس و احترام واکنش نشان دهند. پیشینه ما هر چه می‌خواهد باشد، آنچه که مانع از «بریده شدن» ما می‌باشد، ایمانی است که خدا از سر رحمت خویش به ما ارزانی داشته است.

بدین ترتیب پولس ما را به تأمل در «مهربانی و سختی خدا» فرامی‌خواند (آیه ۲۲). اینکه کدام یک (مهربانی او و یا سختی او) بر شما سایه افکن شود، بسته به این است که به او ایمان دارید یا ندارید. بی‌ایمانی اسرائیل باید نمونه‌ای باشد برای ممانعت از هر گونه خودپسندی سرسری.

طبیعی خواهد بود اگر کسی بپرسد: «چگونه گفته‌های پولس در اینجا با آنچه که قبلا در فصل‌های ۹ و ۸ از او شنیده‌ایم، می‌تواند همراستا باشد؟» او گفت که صرفاً به واسطه عمل برگزیدگی که حاصل فیض [خدا] بود، ما عادل شمرده شده‌ایم (۳۰:۸-۳۱؛ ۱۱:۵-۶). او گفت که نجات ما قطعی است، و هیچ چیز در آسمان یا بر زمین نمی‌تواند ما را از محبت خدا جدا سازد (۳۸:۸-۳۹). پس چرا حالا به ما هشدار می‌دهد که «بترسیم»؟

نکته‌ای که پولس روشن می‌کند این است که ایمان یک جور پیش فرض نیست.

نکته‌ای که پولس روشن می‌کند این است که ایمان یک جور پیش فرض نیست. در کل رساله به رومیان، استدلال پولس در مورد یهود این است: هر چند ایشان برگزیده بودند، اما آنها در دام این تصور افتادند که گزینه

ممتاز خدا می‌باشند. بقدری از قوم خدا بودن خود مطمئن بودند که به نحوه زندگی خویش هیچ توجهی نکردند، فقط به این دلیل که خود را از اعقاب ابراهیم می‌دانستند. اما قضیه این نیست. پس حالا پولس می‌گوید: شما هم دچار همین پیش فرض نادرست نشوید! وی به ایمانداران غیر یهودی تبار توصیه می‌کند که «در مهربانی [خدا] ثابت» بمانند (۲۲:۱۱). تنها راه شناخت محبت مطلق خدا نسبت به ما این است که در آن ثابت بمانیم. یعنی تا روزی که عیسی را رودررو ببینیم، به تلاش برای شبیه شدن به وی ادامه بدهیم. اگر این ثابت قدم از بین برود، یعنی اگر برای خودمان زندگی کرده و در گناه ادامه دهیم و برای داشتن رابطه با خدا به اعمال خودمان متکی شویم، آنوقت نه تنها درباره مهربانی خدا نسبت به خود و حقیقت برگزیده شدنمان شک خواهیم کرد، بلکه باید هم شک کرد؟

نباید این توصیه را با ۳۰:۸ «آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد» و قسمت‌های متعدد دیگری که پولس در آنها بر محفوظ بودن ما در محبت خدا پافشاری می‌کند، مغایر بدانیم. اول یوحنا ۲:۱۹ می‌گوید: «ما بیرون شدیم، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند». در اینجا در مورد «از دست دادن نجات» حرف نمی‌زند، بلکه بحث بر سر بر ملا شدن ایمان‌های ساختگی است. عبرانیان ۱۴:۳-۱۵ هم چیزی مشابه آن می‌گوید: «از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم، اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسک شویم، چون که گفته می‌شود، «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت سازید...» اگر به مسیح عیسی ایمان داریم، پس می‌توانیم مطمئن باشیم، اما هرگز نباید مغرور شویم.

همگی اسرائیل نجات خواهند یافت

اکنون پولس به موضوع آینده اسرائیل باز می‌گردد. نخست، او خاطر نشان می‌سازد که کاملاً امکان پذیر است که یهود جزئی از قوم خدا محسوب شود. «و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند ... خدا قادر است که ایشان را بار دیگر ببیوندد» (رومیان ۱۱:۲۳). اگر او قادر بود کسانی که «از زیتون طبیعی بزی (وحشی) بریده شده» (آیه ۲۴) بودند، یعنی امت‌ها، را نجات دهد، پس «چند مرتبه زیادتراً» می‌تواند یهودیان را که شاخه‌های «طبیعی‌اند» به درخت زیتون خودشان بازگرداند! سخن پولس خطاب به امت‌ها این است: از آنجایی که خدا قادر است شما را که بدون هیچ‌یک از امتیازات ۹:۴-۵ زاده شده‌اید، نجات دهد، پس یقیناً می‌تواند یک یهودی را که با آن امتیازات به دنیا آمده است، نجات بخشد! و حالا برای اینکه برادران مسیحی غیر یهودی تبارش «میبادا خود را دانا انگارند» (۱۱:۲۵)، کمکشان می‌کند تا «سزی» را کشف کنند. و سز این است که سخت‌دلی اسرائیل همیشگی نیست و «همگی اسرائیل نجات خواهند یافت» (آیه ۲۶). این آیه‌ای تکان دهنده است! منظور این آیه چیست؟

در اینجا چه کسانی مد نظر هستند؟ منظور پولس از «اسرائیل» کیست؟ بعضی‌ها می‌خواهند بگویند که منظور فقط همان بقیه برگزیده اسرائیل است، اما این نظریه کل عبارت را بی‌معنی می‌سازد (البته که همه برگزیدگان نجات خواهند یافت!). وانگهی، در آیه ۲۵ واژه «اسرائیل» به وضوح به نژاد اسرائیل، در تقابل با امت‌ها اشاره می‌کند. پس منظور اینجا، یهودیان به عنوان یک کلیت واحد است.

چه چیزی در مورد یهودیان گفته شده است؟ وقتی پولس می‌گوید «نجات خواهند یافت»، منظورش چیست؟ نقل قولی که (از اشعیا و ارمیا) بلافاصله در آیه‌های ۲۶-۲۷ می‌آورد، اشاره‌ای است به «از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد» که «گناهانشان را بر خواهد داشت». در اینکه نجات دهنده مزبور شخص عیسی است، تردیدی وجود ندارد. پس آنچه که پولس سعی دارد در اینجا بگوید آن است که «اسرائیل» در مقطعی از زمان، جملگی نجات از طریق شخص عیسی مسیح را تجربه خواهند کرد. این یعنی آنکه پولس تداوم بشارت در میان قوم یهود را شدیداً تشویق می‌کند. جان استات تفسیر جالبی ارائه نموده که ارزش دارد بخشی از آن را در اینجا نقل کرد:

«قابل درک است که از زمان هولوکاست، یهودیان خواهان پایان فعالیت‌های میسیونری مسیحیان در میان خودشان بوده‌اند، و بسیاری از مسیحیان هم از ادامه تبشیر میان یهودیان احساس معذب بودن کرده‌اند. حتی این موضوع مطرح شده که بشارت در میان یهود، شکل غیرقابل پذیرشی از یهود ستیزی است. بنابراین، برخی از مسیحیان کوشیده‌اند به یک‌جور «الاهیات دو عهدی»^{۱۵} روی آورند ... یعنی می‌گویند که برای نجات دو «مسیر» کاملاً متفاوت وجود دارد: الف) مسیر مسیحی برای بقیه ایماندار و ایمانداران غیر یهودی تبار، و ب) مسیر تاریخی قوم اسرائیل که بر اساس عهد خدا با ایشان است ... موضع رومیان ۱۱ به روشنی مخالف با این روند است زیرا بر این واقعیت تأکید دارد که تنها یک درخت زیتون وجود دارد که یهود و امت‌ها، هر دو بدان تعلق دارند. و قوم یهود به شرطی که بر بی‌ایمانی خود اصرار نوزد، بار دیگر [در همان درخت زیتون] «پیوند خواهد شد». (به راستی باید از آنچه که بی‌ایمانی بر سر بعضی از آنان آورده، بترسیم). پس، ایمان به مسیح برای [نجات] ایشان امری ضروری است ... الاهیات دو عهدی تأثیر فاجعه‌باری هم به همراه دارد که جدایی میان یهودیان و امت‌ها را که

15 'two-covenant theology'

عیسای مسیح منسوخ کرده بود، از نو برقرار می‌سازد ... نکته کنایه آمیزی که تام رایت [در نقطه اوج عهد - ص ۲۵۳] بدان اشاره می‌کند، این است که مردم در اواخر قرن بیستم، برای اجتناب از یهود ستیزی، موضعی را اتخاذ کرده‌اند (عدم تبشیر به یهودیان) که دست بر قضا پولس خود آن موضع را یهود ستیزانه می‌داند. اصلاً نمی‌توان تصورش را هم کرد که کلیسا در مقطعی از زمان پدیده‌ای صرفاً غیریهودی تبار و یا فقط یهودی تبار باشد.“ (پیغام رومیان - ص ۳۰۴-۳۰۵)

چه تعدادی نجات خواهند یافت؟ واژه «همگی» در آیه ۲۶ به چه معناست؟ «همگی اسرائیل» احتمالاً به معنای همه یهودیان بدون هیچ استثنایی نیست. اف. اف بروس چنین توضیح می‌دهد:

«همگی اسرائیل» اصطلاحی است که در ادبیات یهودی زیاد تکرار می‌شود، و لازم نیست آن را به معنای همه یهودیان بدون هیچ استثنایی تلقی کنیم، بلکه منظور «اسرائیل به عنوان یک کلیت واحد» است.“ (رومیان - ص ۲۰۹)

به احتمال زیاد، منظور پولس شمار کثیری از قوم یهود می‌باشد. در جاهای دیگر این فصل هم «اسرائیل» با همین معنا به کار رفته است. پولس اغلب از آن برای اشاره به اکثریت اسرائیل در برابر اقلیت یهودیان ایماندار استفاده می‌کند. بدین ترتیب، هر چند خودش از نژاد اسرائیل به شمار می‌آید، اما وقتی صحبت از اسرائیلی می‌کند که انجیل را رد کردند، خودش را جزو آنان نمی‌داند.

لحن پولس این احتمال را ممکن می‌سازد که با یک روند رو به رشد و پایدار، گرویدن یهودیان به مسیح ادامه پیدا می‌کند.

خیلی‌ها بر این گمان هستند که منظور پولس باید یک بیداری مسیحی گسترده در میان یهودیان باشد که در آخرین دقایق صورت می‌گیرد. شاید هم این چنین بشود. اما لحن پولس این احتمال را ممکن می‌سازد که با یک روند رو به رشد و پایدار، گرویدن یهودیان به مسیح آن قدر ادامه پیدا می‌کند تا اکثریت یهودیان به مسیح ایمان آورند.

پس نگاه مسیحیان غیریهودی تبار به یهودیانی که به مسیح ایمان نیاورده‌اند، باید چگونه باشد؟ به رغم دشمنی یهود (آیه ۲۸)، خدا به خاطر وعده‌هایی که به «اجداد»شان داده، هنوز ایشان را دوست دارد و «در نعمتها و دعوت خدا تعهدش نسبت به اینکه اسرائیل را قوم خویش سازد» باز گشتن نیست» (آیه ۲۹). از این گذشته، در آیه‌های ۳۰-۳۱ پولس می‌گوید که باید با امیدواری به بی‌ایمانان یهودی نگریست. فرد مسیحی باید به خود بگوید: من نسبت به خدا نافرمان بودم و از ایمان آوردن به انجیل سرباز می‌زدم، و حالا نگاهم کنید ... اینک من مسیحی هستم. و یکی از دلایلش این است که ورای بی‌ایمانی اسرائیل، انجیل به من رسید (آیه ۳۰). پس اگر خدا می‌تواند با رحمت خود و به واسطه نافرمانی ایشان به داد من برسد، یقیناً می‌تواند با رحمتش و به واسطه ایمان من، ایشان را هم نجات بخشد (آیه ۳۱)؛ در این مقاصد عالی که خدا برای قوم باستانی‌اش در نظر گرفته، من چه سهمی می‌توانم داشته باشم؟

آیه ۳۲ (تقریباً) نتیجه‌گیری پولس از این فصل، و بخشی که با ۱:۹ آغاز شده بود، به حساب می‌آید. ترجمه ESV در این مورد دقیقتر است: «زیرا خدا همه را در [بند] نافرمانی بسته [یعنی: دل‌های سخت

ایشان را سنگی ساخته، ۹: ۱۷-۱۸]، تا بر همه رحمت فرماید». از آنجایی که پولس واژه «همه» را برای کسانی که کار می‌برد که خدا مورد رحمت خویش قرار خواهد داد، بسیاری تصور کرده‌اند که پولس در اینجا آموزه جهان‌شمول بودن نجات را تعلیم می‌دهد، آموزه‌ای که مطابق آن، در نهایت خدا به واسطه رحمتش همه [انسان‌ها] را نجات خواهد بخشید. اما باقی قسمت‌های رومیان اجازه چنین تفسیری را به ما نمی‌دهد. رومیان ۳: ۸-۵ به وضوح به ما می‌گوید که در روز آخر، داوری خدا برخی را در بر خواهد گرفت. در عوض، باید ۱۱: ۳۲ را (هم‌راستا با آیه‌های ۳۰-۳۱) این‌گونه تفسیر کنیم که خدا از هیچ‌کس جانبداری نخواهد کرد. او از یهودیان برای رسیدن به امت‌ها استفاده می‌کند و از امت‌ها برای رسیدن به یهود. همه مردمان، اعم از یهودیان و امت‌ها، نافرمان بوده‌اند، و با این حال همه مردمان، از میان یهودیان و امت‌ها، رحمت خدا را خواهند یافت (یا بهتر است بگوییم، در آن یافت خواهند شد). به قول اف اف بروس، «رحمت خدا بر همه» رحمتی است که «بدون تبعیض نازل می‌شود، نه بدون استثناء» (رومیان - ص ۱۹).

فوق از کاوش است داوری‌های او!

آیه ۳۲ پایان استدلال پولس است، اما فصل ۱۱ به همین جا ختم نمی‌شود. در آیه‌های ۳۳-۳۶، پولس را در حالی می‌یابیم که بطور خودجوش لب به پرستش می‌گشاید! این آیه‌ها مطالب بی‌نظیری هستند که باید بارها خواند و رویشان تعمق کرد. پرستش پولس نمونه‌ای است که نکات بسیاری را در مورد پرستش شخصی‌مان به ما یاد می‌دهد. در اینجا به چهار مورد اشاره می‌کنیم:

۱. هیچ پرستشی نباید عاری از راستی باشد. پولس در ستایش خدا، بی‌اختیار از کتاب مقدس نقل قول می‌کند. وی در آیه ۳۴ به اشعیا ۴۰: ۱۳ و در آیه ۳۵ به ایوب ۴۱: ۱۱ اشاره می‌کند. آشنایی صمیمانه با کلام خدا هم آتش پرستش را، و هم طرز ادای آن را در دل انسان به طرز بسیار متفاوت شعله‌ور می‌سازد. کتاب‌های بسیاری در باب آموزش تکنیک‌های مدیتیشن و تفکر روحانی نوشته شده است که روی «تصورسازی» رویدادهایی که در گذشته اتفاق افتاده‌اند یا روی عبارات، تصاویر، یا حتی روی هیچ چیز متمرکز هستند. پرستش حقیقی برخاسته از یک مدیتیشن گنگ و کلی نیست، بلکه از تفکر بر کلام خدا نشأت می‌گیرد. کتاب مقدس باید همیشه در مرکز پرستش عمومی یا خصوصی باشد.

۲. از سوی دیگر، بدون پرستش هم نباید هیچ تعلیم یا مطالعه‌ای در مورد راستی صورت بگیرد. پولس هیچ حقیقت تعلیمی را آموزش نمی‌دهد، مگر اینکه بلافاصله از آن تعلیم برای ستایش خدا استفاده کند. او هرگز با حقیقت به صورت محض، یعنی چیزی که باید صرفاً آن را یاد گرفت یا حتی به کار برد، برخورد نمی‌کند، بلکه آن آموزه را دروازه‌ای برای پرستش خدا تلقی می‌نماید. او از حقیقت برای دیدن خدا [و رویارویی با او] بهره می‌گیرد. ما هم به هیچ وجه قرار نیست که مطالعه خود درباره خدا یا کتاب مقدس را سرد و بی‌روح و بدون داشتن دلبستگی انجام دهیم. باید بگذاریم حقیقت ما را برآشفته سازد، تسکین دهد و به چالش بکشد. باید همواره به خودمان اجازه دهیم تا قدرت کلام خدا را احساس کنیم.

۳. آموزه‌هایی که خدا را جلال می‌دهند، خوشی وصف‌ناپذیری را به بار می‌آورند. پولس عمیق‌ترین انگیزه‌های خود برای ستایش خدا را در دستاوردهای انسانی نمی‌دید. در امر ستایش، ما به مرحله‌ای می‌رسیم که خود را ضعیف، ناتوان، و کاملاً متکی بر خدا می‌بینیم.

به عبارت دیگر، آموزه حاکمیت مطلق خدا در نجات، چیزی است که شادمانی و ستایش را در وجود پولس به اوج می‌رساند. ما هرگز به خدا چیزی نداده‌ایم. او هرگز به ما بدهکار نیست. اینها ایده‌هایی هستند که پرستش پولس را غرق خوشی می‌سازد.

۴. برای ستایش کردن خدا لازم نیست که [قبلاً] از همه چیز سر در آورده باشیم. پولس حتی در مورد جنبه‌های مختلف راه‌های خدا که توان درک و تشخیصشان را ندارد، آشفته نمی‌شد. «چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی!» (رومیان ۱:۳۳). خیلی‌ها هستند که احساس می‌کنند تا زمانی که همه چیز را درباره خدا نفهمند، نمی‌توانند او را پرستند. اما پولس خوب می‌دانست که چنین چیزی ناممکن است. خدایی که ما بتوانیم با عقل بشری خود رهنمودهایش را به طور کامل دریابیم، راه‌هایش را به طور کامل تشخیص دهیم، و طبیعتش را به طور کامل تشریح نماییم، آن «خدا» باید خدای بسیار محدودی باشد! خدای کتاب‌مقدس بسیار عظیم‌تر از ماست. پس ما هم مانند پولس، نباید نگران نفهمیدن همه چیز

خدایی که ما بتوانیم با عقل بشری خود راه‌هایش را به طور کامل تشخیص دهیم، باید خدای بسیار محدودی باشد!

درباره او و نقشه‌هایش باشیم. ما او را به خاطر هر آنچه که مکشوف نموده، می‌ستاییم. و برای چیزهای خیلی بیشتری که مکشوف نکرده هم عبادتش می‌کنیم. شاید نتوانیم همه چیز را درباره او بفهمیم، اما می‌توانیم از عظمت او در شگفت باشیم. ما هم با پولس آیه ۳۶ را تکرار می‌کنیم: «او را تا ابدالآباد جلال باد! آمین».

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. اگر در زندگی مسیحی‌تان نگاه‌تان تنها بر مهربانی خدا و یا تنها بر سختی خدا باشد، و نه بر هر دو با هم، چه مشکلی پیش خواهد آمد؟
۲. این آیه‌ها در دیدگاه شما نسبت به قوم یهود چه تغییری ایجاد می‌کنند؟
۳. روی حقایق رومیان ۹-۱۱ تعمق کنید. به این آیه‌ها اجازه بدهید که به خاطر شخصیت و کارهای خدا، شما را به سوی پرستش او سوق دهند.



رومیان ۱۲:۱-۸

روابط جدید: با خدا و کلیسا

فصل ۱۲ نقطه عطفی است که آغاز فصلی جدید را رقم می‌زند. پولس با «لهذا» (آیه ۱) آغاز می‌کند. او قصد دارد شرح خلاصه‌ای از زندگی فرد مسیحی ارائه دهد که باید حاصل شناخت و اعتماد به انجیل باشد. بنابراین، آیه‌های ۱-۲ خلاصه‌ای از کل زندگی مسیحی است!

چرا باید اطاعت کرد؟

انگیزه زندگی مسیحی چیست؟ آیه ۱ انگیزه اصلی ما را در دو کلمه خلاصه می‌کند. «لهذا» اولین کلمه است و نشان می‌دهد که دلیل تقدیم کردن خود به خدا، آنچه‌ای است که پولس در فصل‌های ۱-۱۱ توضیح داده است، یعنی اینکه ما محض فیض و تنها بواسطه ایمان و فقط به خاطر مسیح عادل شمرده می‌شویم.

کلمه دوم، «شما را به رحمت‌های خدا»، اساساً همان مضمون را تکرار می‌کند. به طور خلاصه، تنها انگیزه کافی برای زندگی مسیحی، قدردانی از فیض خداست. اهمیت این امر در پرتو استدلال باشکوه و بی نظیر پولس در رومیان ۸ آشکار می‌شود. پولس تعلیم داده است که مسیحیان نمی‌توانند نجات و یا جایگاه خود را در محبت خدا از دست بدهند. اگر برای یک فرد مسیحی این احتمال وجود داشته باشد که او نجات خود را از دست دهد، در آن صورت، و بطور حتم، انگیزه اصلی او برای اطاعت، ترس خواهد بود. غیر مسیحیان عموماً به غضب خدا اعتقاد ندارند، و در نتیجه، آن را بسیار ترسناک نمی‌بینند. اما ما راجع به غضب خدا اطلاع داریم. بنابراین، اگر فردی مسیحی معتقد باشد که امکان دارد روزی مجدداً تحت آن محکومیت قرار گیرد، ترس او ترس غیر قابل وصفی خواهد بود. اطاعت مبتنی بر ترس بیش از آنکه مثبت باشد (قدردان فیض خدا)، در واقع منفی است (از مجازات می‌ترسد).

اگر ترس انگیزه اصلی اطاعت ما می‌باشد، مشاهده اثرات زیر اجتناب‌ناپذیر است:

۱. انگیزه ما، با گذشت زمان، قدرت خود را از دست خواهد داد. ترس به مثابه یک احساس، قدرت دارد ما را از پا در آورد. ترس، در ابتدا شما را به انجام کارهای بزرگ و برجسته سوق می‌دهد، اما سرانجام خسته‌کننده می‌شود. افرادی که با ترس‌های عظیمی در زندگی خود دست و پنجه نرم می‌کنند، بعد از مدتی بی‌حسی [و بی‌تفاوتی] را تجربه می‌کنند. آنان، به آرامی و در گذر زمان، آن قدر خسته می‌شوند که نه دیگر به کسی توجه می‌کنند و نه برایشان فرقی می‌کند که چه چیزی رخ می‌دهد. بنابراین، مذهب و دین مبتنی بر ترس، اغلب عمر کوتاهی دارد.

۲. در ضمن، اطاعت مبتنی بر ترس با مقوله توبه، مشکلات فراوانی دارد. وقتی انگیزه ما از ترس نشأت گرفته باشد، این اعتقاد شکل می‌گیرد که باید «خط قرمز» وجود داشته باشد که اگر زیاد گناه کنیم، از خط قرمز تجاوز کرده‌ایم و خدا ما را محکوم خواهد کرد. اما خبر

نداریم این خط کجاست. در نتیجه، توبه بجای آنکه امر دلپذیری باشد، بسیار تلخ می‌شود. [ترس باعث می‌شود] در پذیرش و تصدیق گناهانمان احساس امنیت نکنیم چراکه از انتقام خدا می‌ترسیم. بنابراین، به توجیه خود و یا سرزنش دیگران متوسل می‌شویم.

۳. اطاعت مبتنی بر ترس، همیشه باعث می‌شود تا تحمل رنج و مشکلات دشوار شود. فردی که انگیزه‌اش مبتنی بر ترس است یا با خود فکر خواهد کرد که «خدا در حال مجازات من است! خدا دست از من کشیده است! شاید من این بار از خط قرمز عبور کرده ام ...» یا اینکه: «این منصفانه نیست! من اطاعت می‌کنم تا خدا مرا برکت دهد و اجازه ندهد این امور بد رخ دهند!» به عبارت دیگر، اگر زندگی یک مسیحی مبتنی بر ترس باشد، نامیدی و یا تلخی تنها نتیجه رنج و سختی خواهند بود.»

قربانی‌های زنده

پولس با عبارت ساده «لَهذا ای برادران، شما را به رحمت‌های خدا استدعا می‌کنم که ...» (۱: ۱۲) ما را خلع سلاح می‌کند تا برای زندگی مسیحی آماده‌تر باشیم. و سپس او «برادران» خود را ترغیب به انجام دو کار می‌کند که ویژگی‌های اصلی زندگی یک پیرو مسیح است. اولی در آیه ۱ و دومی در آیه ۲ آمده است. در اینجا به مورد اول می‌پردازیم: «بدن‌های خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید.» پولس در اینجا از واژگان مربوط به هیكل استفاده می‌کند. استعاره‌ای که او به کار می‌گیرد، چنین است که گویی عبادت کننده‌ای وارد معبد شده تا قربانی تقدیم نماید. باید توجه داشت که برخی از قربانی‌های عهد عتیق «قربانی گناه» بودند، یعنی عبادت کننده خون یک قربانی را می‌ریخت تا بواسطه آن طلب بخشش کند. اما عیسای مسیح برای ما «قربانی گناه» شده است. این همان حقیقتی است که کل کتاب عبرانیان به آن پرداخته است. بنابراین، قربانی‌ای که پولس به آن اشاره می‌کند، یک نوع قربانی گناه نمی‌باشد.

نوع دوم قربانی، «قربانی کامل سوختنی» بود. برای این قربانی، حیوانی ارزشمند و بدون نقص (مقدس و بی عیب و بی لکه) می‌بایستی از گله انتخاب می‌شد. چرا؟ چون این نوع حیوان بسیار گران قیمت بود! این نشان می‌داد که شما پس مانده‌های خود را به خدا تقدیم نمی‌کنید بلکه تمام آنچه را دارید در اختیار او می‌گذارید. قربانی سوختنی همیشه بطور کامل سوزانده می‌شد که بیانگر وقف و تقدیم کامل به خداوند بود.

«قربانی زنده» بودن، یعنی بطور کامل در اختیار خداوند قرار داشتن. این بدان معنی است که ما در هر مورد و در هر زمینه‌ای از زندگی خود، به طور فعالانه حاضر به اطاعت از اوامر خدا می‌باشیم و ... بطور منفعلانه، مایل هستیم او را بخاطر هر آنچه سر راهمان قرار می‌دهد شکر کنیم.

او از ما می‌خواهد که هر آنچه را می‌کنیم، به او تقدیم نماییم. ما نباید پس مانده‌های خود را به خدا بدهیم!

روش دیگری که پولس برای فهمانیدن ایده کلّیت یا تمامیت بکار می‌گیرد، این است که خوانندگان خود را ترغیب می‌کند تا «بدن‌های» خود را به عنوان قربانی بگذرانند. این [مضمون] احتمالاً برای خوانندگان یونانی - رومی تکان دهنده بوده، چرا که آنان بر این باور بودند که جسم منفی و بد بود، و روحانیت پرورش ذهن و

روح را شامل می‌شد. پولس می‌گوید که خدا، جویای عبادتی صرفاً باطنی و انتزاعی نیست، بلکه خواهان عبادتی عملی و کامل است. او از ما می‌خواهد که هر آنچه را می‌کنیم، به او تقدیم نماییم. ما نباید پس مانده‌های خود را به خدا بدهیم!

جان استات می‌نویسد:

”پولس در برملا کردن **تباهی** و شرارت انسان در ۱۳:۳ مشخص می‌کند که این تباهی، از طریق بدن‌های ما خود را ظاهر می‌کند: یعنی از طریق زبانی که دروغ می‌گوید ... لب‌هایی که زهر پخش می‌کنند ... دهانی که پر از لعن و تلمیح است ... پای‌هایی که به جهت خون ریختن شتابانند ... و چشمانی که نگاهشان به چیزی جز خداست. در مقابل آن، **تقدیس** و پرهیزکاری مسیحی، خود را در اعمال بدن نشان می‌دهد. بنابراین ما باید اعضای مختلف بدن خود را ... به عنوان «الات عدالت» به خدا تقدیم کنیم (۱۳:۶ و ۱۶ و ۱۹). در این حالت است که پای‌های ما در راه‌های او قدم برمی‌دارند، لب‌های ما حقیقت را گفته و انجیل را اشاعه می‌کنند، زبان‌های ما شفا می‌بخشند، دست‌های ما افتادگان را برمی‌خیزانند ... بازوهای ما، مترویدین و منفورین را در آغوش می‌کشند، گوش‌های ما تضرع فروماندگان پریشان حال را می‌شنوند، و چشمانمان، با فروتنی و صبر نگاه خود را به خدا خواهند دوخت.“ (پیام رومیان - ص ۳۲۲)

کلمه «زنده» ممکن است به این معنا باشد که قربانی کردن امری دائمی است. کلمه «قربانی» در واقع به معنای «کشتن» است. پس، قربانی زنده به معنای «زنده زنده کشتن» است! این بدان مفهوم است که ما، به عنوان افراد کاملاً مطیع و تحت اختیار خدا، باید هر روزه موضع خود را تجدید کنیم. منظور عیسی نیز همین بود زمانی که فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند ... [یا به عبارتی، زندگی خویش را ببازد]» (لوقا ۹:۲۳-۲۴). این تصویری است از یک زندگی «مقدس» (رومیان ۱:۱۲). مقدس بودن به مفهوم پاکی مطلق و جدایی کامل است. زندگی مسیحی یعنی تسلیم هر روزه زندگی و بدن خود در اطاعت از خدا. هنگامی که به پای صلیب می‌ایستیم و پسر خدا را که بجای ما جان می‌دهد مشاهده می‌کنیم، در می‌یابیم که انگیزه زندگی مسیحی ما همانا «رحمت خداست».

پسندیده خدا

عبارت «مقدس ... برای خدا» کیفیت زندگی‌ای را که باید دنبال کنیم توصیف می‌کند. عبارت «پسندیده خدا» نتایج این زندگی را شرح می‌دهد. انجیل به طور بنیادی هدف زندگی‌مان را به گونه‌ای جهت می‌بخشد که دیگر نه در آرزوی راضی کردن دیگران و [حتی] خودمان هستیم و نه در طلب آن، بلکه فقط رضایت و خشنودی پدرمان را خواهیم. پولس این نکته را به کلیسای تسالونیکیان نیز نوشت: «و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دل‌های ما را می‌آزماید» (اول تسالونیکیان ۴:۲).

انجیل هم به ما انگیزه می‌دهد و هم به ما آزادی می‌بخشد تا طوری زندگی کنیم که خالق‌مان خشنود شود. در انجیل مشاهده می‌کنیم که اعتماد به مسیح موجب خشنودی و رضایت تمام و کامل خدا می‌شود. روح‌القدس ما را از کسانی که تفکرشان «دشمنی خدا» است (رومیان ۷:۸) تغییر داده و به کسانی تبدیل

می‌کند که طبیعت واقعی آنان دوست دارد خدا را محبت و خدمت کند (۲۲:۷). هنگامی که خدا به فرد ایماندار نگاه می‌کند، عیسی و اطاعت کاملش را می‌بیند (غلاطیان ۳: ۲۵-۲۷). بنابراین، خدا آنچه را به عیسی گفت، درباره ما نیز می‌گوید: «تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم» (موقس ۱: ۱۱). یعنی خدا از ما خوشنود است.

و از آنجا که خدا از ما راضی است، ما می‌توانیم به شکلی زندگی کنیم که خدا را خوشنود کنیم. این را می‌دانیم که تا زمانی که جانبازانه اطاعت می‌کنیم، پدر آسمانی خود را خوشنود می‌سازیم. بنابراین، اشتیاق ما در اطاعت کردن از خدا به این دلیل نیست تا او ما را نجات دهد، بلکه بیانگر قدردانی ما از خدایی است که می‌دانیم ما را نجات داده است. پذیرفته شدن ما از جانب خدا، ما را آزادی می‌بخشد تا به روشی که خداوند تأیید می‌کند، زندگی کنیم. ما، به واسطه فیض خدا، فرزندان او هستیم. در پرتو این حقیقت، ما مشتاق خوشنود ساختن خدایی هستیم که از ما راضی است.

این مثال می‌تواند مفید باشد. پدری را تصور کنید که ساعتی متمادی تکنیک بازی بیس بال و گوی زنی را به پسر خردسالش، که در یک تیم بیس بال آمادهٔ مسابقه است، آموزش داده است. این پدر پسرش را مطلقاً و کاملاً دوست داشته و دارد. اگر این پسر آموزش‌های پدرش را فراموش نموده و در زدن توپ خطا کند، به هیچ وجه تأیید و محبت پدرش نسبت به او کم نخواهد شد. این پسر بدون توجه به عملکرد خود، از محبت پدرش اطمینان دارد.

اما پسر هنوز به دنبال آن است که آنچنان ضربه‌ای به توپ بزند که توپ در محل تماشاچیان فرود آید ... نه برای به چنگ آوردن محبت پدرش زیرا او همچنان مورد محبت پدرش می‌باشد، بلکه به خاطر خود پدرش. اگر این پسر از محبت پدرش بی‌اطلاع باشد، هدف تلاشهای او خودش می‌باشد ... تا محبت پدر را کسب کند. اما از آنجایی که می‌داند پدرش همچنان او را دوست دارد، هدف تلاشهای او پدرش است ... او در پی خوشنودی پدرش است.

آنچه که داشتن دیدگاه مناسب نسبت به رحمت خدا به بار می‌آورد عبارت است از:

۱. داشتن اطمینانی قوی و
۲. داشتن امکان و انگیزه برای زیستن یک زندگی مطیع و فداکارانه‌ای که خدا را خوشنود بسازد.

عبادت معقول

پولس می‌فرماید، این نوع زندگی «عبادت معقول شما است» (رومیان ۱: ۱۲). یعنی چه؟ متأسفانه، در نسخه‌های انگلیسی ۱۹۸۴ NIV و ESV، این عبارت را «روحانی» و در نسخهٔ ۲۰۱۱ NIV آن را «درست و مناسب» ترجمه کرده‌اند. این ترجمه‌ها باعث گنگ شدن نکته مهمی می‌شوند. پولس در زبان اصلی (یونانی) می‌گوید که «خود را قربانی زنده گذرانیدن» در واقع عبادت «معقول» (منطقی) است. معنای تحت‌اللفظی این واژه «منطقی بودن» است. نخست، این بدان معنی است که فقط در پرتو رحمت خداست که گذرانیدن کامل خویشتن را می‌توان معقول و منطقی دانست. و دوم، تفکر روشن در مورد این موضوع بدان معنی است که گذرانیدن و قربانی کردن زندگی‌مان به عنوان قربانی‌های زنده، تنها پاسخ منطقی ما می‌باشد. به طور خلاصه، هنگامی که دیدگاه مناسبی در مورد رحمت خدا داشته باشید، تقدیم کردن هر چیزی کمتر از قربانی تمام و کامل خود به خدا، کاملاً غیرمنطقی خواهد بود! اگر فقط قسمتی از خویش را

به خدا تقدیم کنید، و یا اینکه قربانی شما از صمیم قلب نباشد، در واقع آنچه را که مسیح به انجام رسانید در نظر نگرفته و به آن فکر نکرده‌اید. اگر کاری که عیسی انجام داد، سردی را از جان شما بر نمی‌کند و شما را برای زندگی انگیزه‌ای نمی‌بخشد، باید از خود بپرسید که آیا تا به حال انجیل را درک کرده‌اید یا خیر.

تبدیل شده، نه هم‌شکل

پولس زیستن به روشی بنیادی را مطرح می‌کند. این‌گونه زیستن مستلزم ذهنی تبدیل شده است. بنابراین، او می‌گوید: «هم‌شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود، صورت خود را تبدیل دهید» (آیه ۲). این یعنی چه؟ در اینجا دو الگو در نظر گرفته شده‌اند: الگوی جهان و الگوی اراده خدا. پولس به ما می‌گوید که هرگونه الگوی فکری، احساسی و رفتاری که مشخصه این جهان است را تشخیص داده و رد کنیم و در مقابل، اراده خدا را برای همه جوانب شخصیت و زندگی مان بپذیریم.

جالب توجه است که واژه «هم‌شکل» (یا مطابقت) در تضاد با واژه «تبدیل» است. واژه «تبدیل» در زبان یونانی metamorpho است. تنها جای دیگری که پولس از آن استفاده می‌کند، در **دوم قرنتیان ۳:۱۸** می‌باشد: «لیکن همه ما چون با چهره بی نقاب، جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است». این «تبدیل شدن» به وضوح به تحولی درونی اشاره می‌کند و نه به هم‌شکل شدن در امور ظاهری. توجه کنید که داشتن چنین تحول درونی ضروری است زیرا اراده خدا باید توسط ما «دریافت» [تشخیص داده] شود (رومیان ۲:۱۲). جهت کشف بیشتر حکمت و نیکویی، خرد و نیکی لازم است!

پولس به ما می‌گوید که مسیحی زندگی کردن از طریق «تازگی ذهن» ممکن می‌شود (آیه ۲). هرچند که پولس به توضیح واقعی این مفهوم نمی‌پردازد، اما موضوع پراهمیتی است زیرا روشی است که به واسطه آن ما باید به مانند مسیح تبدیل شویم. شاید بهترین راه برای درک این مفهوم این باشد که تازگی ذهن را مترادف با مشاهده رحمت خدا دانست که حاصل آن عبادتی عقلانی می‌باشد. ذهن ما باید با حقیقت در مورد مسیح مشتعل شده باشد! در جایی دیگر، پولس در مورد تازگی ذهن نکاتی را خاطر نشان می‌کند. تازگی ذهن به معنای کمتر عقلانی بودن نیست، بلکه به مفهوم «ساکن شدن کلام مسیح در [ما] به دولت‌مندی و به کمال است» (کولسیان ۳:۱۶). اما لب مطلب بیشتر از اینهاست. در افسسیان ۴:۲۳ پولس به ما می‌گوید: «به روح ذهن خود تازه شوید». معنای این قسمت احتمالاً این است که ما نه تنها افکار واقعی را در ذهن خود می‌پرورانیم، بلکه تأثیر حاکم بر ذهن ما در جهت بخصوصی قرار گرفته است. به زبان عامیانه، می‌توان گفت: تصورات شخص، اسیر مسیح شده‌اند. اینکه عیسای مسیح کیست و چه کاری را به کمال رسانیده، تصورات مان را مشتعل و ذهن مان را کنترل می‌کند. اما این تنها زمانی اتفاق می‌افتد که روح القدس حقیقت را در وجود ما به چنین روشی بکار ببرد (اول قرنتیان ۲: ۱۱-۱۴). بنابراین، ذهن ما از طریق کلام خدا و روح خدا تازه می‌شود که نتیجه‌اش «استدلال‌های مقدسی» است که ما را به قربانی نمودن خویش وامی‌دارد.

چگونه می‌توان بر رُکود روحانی غلبه کرد

رومیان ۱۲: ۱-۲ راه را برای غلبه بر رُکود روحانی یا نافرمانی مداوم نشان می‌دهد، یعنی راهی که از طریق آن خود را بطور کامل و با شادمانی قلبی تقدیم می‌نماییم:

۱. رحمت‌های خدا را در نظر داشته باشیم. (ترجمه‌های ESV و KJV به جای «رحمت»، از کلمه «رحمت‌ها» استفاده کرده‌اند. ما نباید رحمت خدا را در حالت کلی و عام در نظر بگیریم، بلکه باید اعمال و کردار خاص و فوق‌العاده او را مد نظر قرار دهیم ... مثل نگاه کردن به صلیب). نداشتن اشتیاق برای مقدس بودن، ناشی از عدم تأمل در مورد رحمت خدا نسبت به خودمان است. اگر تأمل و تعمق عمیق در مورد رحمت و فیض خدا قلب‌مان را مشتعل سازد، هیچ راه دیگری برای حفظ الگوی تقدس در زندگی مسیحی وجود ندارد. ما باید شروع به تأمل در مورد رحمت‌های خدا کنیم.
۲. به خود یادآوری کنیم که تنها پاسخ منطقی به عیسایی که همه چیز خود را به ما بخشید، این است که ما همه چیز خود را به او واگذار نماییم. ناکامی در اطاعت کامل از خدا، نه تنها از نظر اخلاقی توهین‌آمیز است، بلکه نشانه شکست در صریح اندیشیدن نیز می‌باشد. ما کسی را که خود را کاملاً به خاطر ما تسلیم کرده باشد، تا به اندازه‌ای درک کرده و مجذوبش می‌شویم که خود را کاملاً به او تسلیم کرده باشیم. این، تنها کار معقولی است که باید انجام شود!
۳. به خاطر بسپاریم که ذهن ما نیاز به تجدید حیات و تازگی دارد. قرار نیست ما هم‌شکل (جهان و یا یک معیار اخلاقی جدید و ظاهری) شویم، بلکه از درون باید تبدیل شویم. مجدداً، این امر ما را موظف می‌سازد تا وقت خود را به طور منظم صرف تأمل بر این امر کنیم که عیسی کیست و چه کاری را به انجام رسانیده است، و در برابر شرایطی که پیش روی ما قرار می‌دهد، اراده‌اش برای ما چیست ... یعنی اینکه او چه رفتاری از ما انتظار دارد و از چه روش‌هایی در حال تبدیل دادن ماست.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. در طول هفته آینده، چگونه می‌توانید رحمت‌های خدا را مدّ نظر داشته باشید؟
۲. آیا شما از روی ترس خدا را اطاعت می‌کنید؟ اگر به خاطر قدردانی کردن از او، و با داشتن تمایل به خشنود کردن او، از او اطاعت نمایید، چه چیزی تغییر خواهد کرد؟
۳. یکی از بی‌اطاعتی‌های خود از خدا را که مرتب تکرار می‌کنید، مشخص سازید. چگونه سه روش غلبه بر رُکود را که در صفحات قبلی شرح دادیم در مقابل این بی‌اطاعتی بکار خواهید گرفت؟

بخش دوم

نه خیلی حقیر و نه خیلی بلندپرواز

داشتن دیدگاه درست از خود، بخشی از تبدیل شدن ما در پرتو رحمت خداست. پولس [خطاب به رومیان] می‌گوید «هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید» (۱۲: ۳). پولس به ما می‌گوید از «بلندنظری» در مورد خودمان بپرهیزیم. با وجود آنکه فرهنگ ما نداشتن عزت نفس کافی را یک خطر شمرده و نسبت به آن هشدار می‌دهد، خطر حقیقی خودمحوری و **خودپرستی** افراطی می‌باشد. اکثر مذاهب جهان (به ویژه مذهب بودایی) بدترین مشکل بشر را ناشی از دیدگاههای بلند پروازانه او در مورد اهمیت، توانایی‌ها، و حقوق شخصی‌اش دانسته‌اند. همه ما مستعد هستیم تا در مورد حکمت، صلاحیت، اخلاص و قدرت خود گزافه‌گویی و اغراق کنیم. به عنوان یک مسیحی، باید از این امر اجتناب کرد. سی. اس. لویس می‌گوید که او هیچ کس را به جز مسیحیان نمی‌شناسد که به غرور و تکبر خود اعتراف کرده باشند. پولس به ما نشان می‌دهد که همیشه باید مراقب این خطر باشیم. ما باید آنچه را که نیستیم و آنچه را که نمی‌توانیم انجام دهیم بپذیریم. این قدم ما را قادر خواهد ساخت تا به دیگران اعتماد کنیم.

اما به همان اندازه، پولس ادامه می‌دهد: «هر یکی از شما را می‌گویم که ... به اعتدال فکر نمایید» (آیه ۳). اعتدال در اینجا به معنای هشیاری است که ما به عنوان راهکاری برای جایگزین کردن مستی بکار می‌بریم. «به اعتدال فکر کردن» یعنی داشتن دقت کامل و همراهی بودن با واقعیت. پولس در اینجا نه می‌گوید: «فروتن باشید» و نه: «دیگران را بهتر از خود بدانید.» در این مرحله، او هشدار می‌دهد تا دیدگاهمان در مورد توانایی‌های خود، نباید کمتر از آنچه مجاز و موجه است باشد. ما باید بدانیم که در چه چیزهایی خوب هستیم و چه کاری را می‌توانیم انجام دهیم، زیرا انجام این کار ما را قادر به خدمت کردن به دیگران می‌کند. ما باید راجع به خودمان صریح و روراست فکر کنیم، نه خیلی حقیر و نه خیلی بلندپرواز.

چگونه در مورد خودتان فکر کنید

به محض اینکه پولس به رومیان می‌گوید: «به اعتدال فکر نمایید»، در ادامه می‌افزاید: «به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است» (آیه ۳). سپس، در مورد فکر کردن راجع به خویشتن، او روش دیگری را در اختیار آنها قرار می‌دهد: آنان باید خود را اشخاصی با عطایای مختلف در یک بدن ببینند. این طرز فکر، روش درست فکر کردن راجع به خودمان است.

بیشتر افراد که این آیه را می‌خوانند فکر کرده‌اند که «بهره ایمان» به معنای «میزان ایمان» است، یعنی گویا که پولس می‌گوید: «نظر ما نسبت به خودمان به میزان ایمان ما بستگی دارد. خدا به بعضی‌ها، در مقایسه با دیگران، ایمان بیشتری داده است.» اما با در نظر گرفتن تمام آنچه پولس تا به اینجا به رومیان گفته است، این موضوع بعید به نظر می‌رسد. از طرف دیگر، کلمه یونانی که «اندازه» ترجمه شده است، مترون (metron) است (که واژه «متر» از آن ریشه می‌گیرد) و به احتمال زیاد معیار «اندازه‌گیری» را مد نظر دارد و نه مقدار آن را. به عبارت دیگر، پولس می‌گوید: به همه شما ایمان نجات‌بخش در مسیح مصلوب عطا شده است، و شما باید خود را این‌گونه اندازه بگیرید. این بدان معناست که قبل از هر چیز باید بدانیم

که همه یکسان هستیم. صرف نظر از پیشینه شخصی، توانایی‌هایمان و غیره، همه ما در مسیح نجات یافته‌ایم. خدا ما را به یک اندازه در مسیح دوست دارد.

انجیل مانع از این می‌شود که در مورد خود فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است، بکنیم. ما گناهکار هستیم، تمام تلاش مان فقط داوری را کسب می‌کند، و ما تماماً بخاطر لطف و مهربانی کس دیگری نجات یافته‌ایم. انجیل مانع از این نیز می‌شود که در مورد خود کمتر از آنچه شایسته است فکر کنیم. ما گناهکاران نجات‌یافته‌ای هستیم، و در چشمان تنها کسی که نظر او در نهایت اهمیت دارد، عزیز و ارزشمند هستیم. بنابراین، این دستوری مستقیم است تا با به یاد آوردن اینکه در انجیل چه کسی هستیم، خودشناسی خود را آغاز کنیم.

**اولین «معیاری» که
بواسطه آن خود را ارزیابی
می‌کنیم، انجیلی است
که به آن ایمان داریم.**

اولین «معیاری» که بواسطه آن خود را ارزیابی می‌کنیم، انجیلی است که به آن ایمان داریم. دومین معیار این است که خود را افرادی ببینیم که در بدن مسیح از عطایا و توانایی‌های خاصی برخوردارند.

به عبارت دیگر، با یکدیگر تفاوت داریم. ما شبیه سازی نشده‌ایم. در ایمان مان به انجیل یکسان هستیم، اما از نقطه نظر داشتن توانایی‌های متنوع برای خدمت به یکدیگر، متفاوت هستیم. پولس در رساله خود به افسسیان می‌نویسد که هر یک از ما نجات یافتگان: «صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم» (۴:۱+). به هر یک از ما شخصیت، خلق و خوی، تاریخچه و توانایی‌های مشخصی داده شده است تا برای انجام مجموعه خاصی از کارهای نیکو که خدا ما را برای انجام آنها خلق کرده است، مجهز نماید. خدا به طور عمدی کلیسای خود را همانند بدن انسان ترتیب داده است تا [اعضای آن] به هم وابسته باشند و به این ترتیب، خود را متعلق به یکدیگر بدانند (رومیان ۱۲:۵).

پولس در **اول قرن‌تبان ۱۲** در مورد این حقیقت به تفصیل می‌نویسد: «اگر تمام بدن چشم بودی، کجا می‌بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی، کجا می‌بود بویدن؟ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود. و اگر همه یک عضو بودی، بدن کجا می‌بود؟ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک. و چشم دست را نمی‌تواند گفت که محتاج تو نیستی، یا سر پایها را نیز که احتیاج به شما ندارم» (آیه‌های ۱۷-۲۱). مجدداً، این تصویر از بدن انسان نه می‌گذارد که درباره خود فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است، بکنیم (ما به همه اعضای کلیسای خود احتیاج داریم)، و نه اجازه می‌دهد که خود را پست‌تر از آنچه هستیم ببینیم (سایر اعضای کلیسای ما به ما احتیاج دارند).

«نعمتهای مختلف داریم» (رومیان ۱۲:۶). و البته، بسیار حیاتی است که به یاد داشته باشیم که این عطایا «بحسب فیضی که به ما داده شد» به ما بخشیده شده‌اند. فیض خدا را نه تنها در عادل شمرده شدن مان، بلکه در عطایا و توانایی‌هایی می‌بینیم که به ما عطا شده‌اند (افسسیان ۴:۷-۱۲ را ملاحظه کنید). این عطایا نه برای خدمت به خودمان، بلکه برای منافع بدنی که به آن تعلق داریم، باید مورد استفاده قرار گیرند. بنابراین، راه دوم برای داشتن یک دید درست از خود این است که به یاد داشته باشیم که چون از آن مسیح هستیم، پس نه به خود بلکه به کلیسا تعلق داریم. [با این دید] دل به خدمت می‌سپاریم، و [در حین خدمت] درمی‌یابیم که خداوند ما را برای انجام چه کاری مجهز کرده است و آن را با تمام وجود انجام می‌دهیم!

عطایای خدا

پولس در ادامه تعدادی از عطایای [روحانی را] که خدا به افراد مختلف قوم خود عطا می‌کند، برمی‌شمارد. نه این مجموعه کامل است و نه لیست‌های دیگر نیز که در **اول قرتیان ۱۲: ۸-۱۰** و **۲۸ و افسسیان ۴: ۱۱** آمده‌اند. به طور کلی، عطایای روحانی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ✓ عطایای بیانی (به عنوان مثال: نبوت، تعلیم، تشویق، علم)
- ✓ عطایای مدیریتی (سرپرستی، اداری، حکمت)
- ✓ عطایای خدمتی (هدیه دادن، رحمت، مهمان نوازی، معجزات، زبانها و ترجمه آنها، شفا. بعضی از افراد این سه عطیه آخر را در یک دسته جداگانه تحت عنوان «عطایای نشانه‌ای» قرار می‌دهند)

این عطایا داده می‌شوند تا از طریق خدمات مختلف، یعنی از طریق خدمات خاصی که بر نیازهای مردم متمرکز می‌باشند، عمل کنند. یک خدمت خاص ممکن است به یک عطیه خاص یا ترکیبی از عطایا نیاز داشته باشد (برای مثال، چه عطایایی می‌توانند آموزش کتاب مقدس به کودکان را عملی سازند؟)

عطایایی را که پولس در **رومیان ۱۲** آورده است، در اینجا بطور خلاصه تعریف می‌کنیم:

- **نبوت (آیه ۶):** به احتمال بسیار زیاد، «نبوت» در اینجا اشاره به نبوتی نمی‌کند که طی آن یک نبی از روح القدس الهام می‌یافت تا پیغامی الهی [به کلیسای مسیح] بدهد. در بعضی از قسمت‌های عهد جدید، به نظر می‌رسد که انبیا همانند [انبیای] عهد عتیق پیغام‌های الهی ارائه می‌دهند (مانند: **اگابوس در اعمال ۱۱: ۲۸**)، اما در **اول قرتیان ۱۲: ۲۸** پولس انبیا را در جایگاهی قرار می‌دهد که تابع رسولانی باشند که از اقتدار الهی برخوردار بودند. و در ضمن، در اینجا از نبی انتظار می‌رود تا «بر حسب موافقت ایمان» نبوت کند. بسیاری از مردم این عبارت را به معنای «میزان ایمان او» تعبیر می‌کنند. اما متن یونانی به معنای واقعی کلمه می‌گوید: «بر حسب **قیاس** ایمان او» یعنی بر حسب «معیار و استاندارد» ایمان او. به عبارت دیگر، پولس می‌گوید که شخص نبی نباید به روشی که مغایر با آموزه‌های مسیحی است، نبوت کند. حال، اگر قرار بود که «نبوت» در اینجا اشاره به کلام الهی و مستقیم از جانب خدا باشد، پس چرا چنین قانونی باید وضع شود؟ دلیل می‌توانست این باشد که کلمه «نبوت» به بیش از یک معنی دلالت داشته باشد. به نظر می‌رسد که «نبوت» در **رومیان ۱۲: ۶** به معنای موعظه و یا **کلام مسیح شده** باشد.

- **خدمت (آیه ۷):** این واژه از کلمه یونانی دیاکونیا (diakonia) گرفته شده که به معنای «خدمت عملی» است. افرادی که دارای عطایای خدمت هستند، در کارهای عملی و اداره امور خوب عمل می‌کنند. آنها در کار گروهی بسیار عالی هستند و نیاز ندارند در مرکز توجه قرار گیرند.

- **تعلیم (آیه ۷):** این عطیه‌ای است که از طریق آن، حقیقت روشن و قابل فهم می‌شود. یک معلم خوب ممکن است واعظ خوبی نباشد و بالعکس. عطایای تعلیمی می‌توانند بسیار متفاوت باشند: برخی در گروه‌های کوچک بهتر هستند، برخی در گروه‌های بزرگ، برخی با

کودکان، برخی با همسالان و غیره.

- **تشویق (آیه ۸):** این واژه از کلمه یونانی پاراکالو (parakaleo) گرفته شده که به معنای «در کنار کسی» قرار گرفتن است. «تشویق» ترجمه خوبی است، اما این واژه آنچه را نیز که امروزه «مشاوره» می‌نامیم، یعنی پشتیبانی و الهام بخشی، شامل می‌شود. تشویق کنندگان لزوماً به عنوان مشاورین حرفه‌ای و تعلیم دیده نیستند. آنها می‌توانند به روش‌های گوناگون در نقش مشاور، پشتیبان، خوش آمدگو و استقبال کننده خدمت کنند.
- **بخشندگی (آیه ۸):** افرادی که از این عطیه برخوردار هستند، نه تنها از دادن هدایای غیرمعمول لذت می‌برند، بلکه در ارائه هدایای خود از خردمندی برخوردارند. بخشندگی و سخاوت آنها از نظر روحانی بسیار مُمثر ثمر است.
- **رهبری و پیشوایی (آیه ۸):** افرادی از عطیه رهبری برخوردارند که «رهبری» آنها دیگران را مایل به پیروی و متابعت از آنها کند. رهبران قادرند رویایی را پیش روی گروهی قرار داده و برای رسیدنشان به آن رویه، الهام بخش آنان باشند.
- **رحمت (آیه ۸):** این عطیه افرادی است که آنها را به طور خاص واداشته تا با فقرا، مریضان، ضعیفان، زندانیان، معتادین، سالخوردگان و غیره کار کنند.

تشخیص عطیه روحانی خود

چگونه می‌توانیم عطایای روحانی خود را تشخیص دهیم؟ پولس سه روش را ارائه می‌دهد:

۱. **خودآزمایی.** پولس از ما می‌خواهد تا در خصوص عطایا، «به اعتدال فکر نماییم» (۳). برای شروع، قلب خود را جستجو می‌کنیم تا عطایا را کشف کنیم. می‌توانیم به احساسات خود نگاه کنیم و از خود بپرسیم: من از انجام چه کاری لذت می‌برم؟ کدام نوع خدمت برای من رضایت‌بخش و جذاب است؟
- می‌توانیم برداشت خود را از نیازهای موجود بررسی کنیم. بیشتر متوجه چه مشکلاتی می‌شوم؟ آیا درد فکرا را درک می‌کنم؟ آیا احتیاج افرادی که نیاز به مشاوره دارند را حس می‌کنم؟ آیا احساس کرده‌ام که کلیسا بیش از حد بی‌نظم است؟ به عبارت دیگر، این امکان وجود دارد که شما به طور خاص قادر به حس نیازهایی باشید که خداوند شما را برای برآورده کردن آنها دعوت کرده است.
- می‌توانیم به راندمان خود نگاه کنیم. آیا من در آنچه از انجامش لذت می‌برم، خوب عمل می‌کنم؟ آیا [آنچه انجام می‌دهم] واقعا مردم را کمک می‌کند؟ نظر کسانی که شما را می‌شناسند جویا شوید تا مطمئن شوید قضاوت شما «معتدلانه» و کاملاً دقیق است.

۲. **تجربه.** در آیه ۶ پولس می‌گوید که اگر کسی عطیه‌ای دارد، «انرا بکار گیرد.» در حالت کلی، پیش از آنکه به خدمت مشغول شوید، نمی‌توانید در مورد عطایای روحانی خود چیزی بفهمید. در حین خدمت است که متوجه عطایای روحانی خود خواهید شد. آیا فکر می‌کنید

که دارای عطایای روحانی در زمینه‌ای خاص هستید؟ بسیار عالی، در آن زمینه مشغول کار شوید. این امکان وجود دارد که در حینی که مشغول خدمت هستید، درک خود را در مورد عطایای روحانی‌تان مورد تجدید نظر قرار دهید. بهترین راه برای پی بردن به «استعدادهای» روحانی خود، این است که همهٔ خدمات گوناگون را امتحان کنید.

۳. **مطالعه لیست‌هایی که در کتاب مقدس گنجانده شده است.** وجود این لیست‌ها احتمالاً برای آن است تا خوانندگان بتوانند از این عطایا صورت برداری کنند. بدون برخورداری از چهارچوبی از توانایی‌های روحانی که بتوان از آن طریق خود را محک زد، تشخیص عطایای روحانی دشوار است. بنابراین، بسیار مفید و پراهمیت است که به لیست‌های عطایای روحانی و شخصیت‌های کتاب مقدسی توجه کنید تا بتوانید تجربه خود را بهتر مورد پردازش قرار دهید.

۴. «آترا بکار ببوید» (آیه ۶)، «آترا به انجام رسانید» (آیه ۸)؛ پس از اینکه عطیۀ روحانی خود را شناسایی کردیم، باید آن را در خدمت به دیگران در کلیسا بکار گیریم. خدا عطایای خود را بر حسب اراده و تشخیص خود عطا می‌کند، و ما نمی‌توانیم بگوییم: «من یک عطیه متفاوت می‌خواهم!» و یا: «من می‌خواهم عطیه‌ام را به روشی متفاوت استفاده کنم!» بخشی از زندگی تقدیم شده به عنوان قربانی زنده به خدا این است که توانایی‌ها و عطایای خود را به او بسپاریم تا در خدمت وی مورد استفاده قرار گیرند. ما فقط زمانی با شادمانی این کار را انجام خواهیم داد که رحمت او نسبت به خود را مد نظر داشته باشیم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. این آیه‌ها چگونه آنچه را در مورد خودتان فکر می‌کنید تغییر داده‌اند؟
۲. این آیه‌ها چگونه نگاه شما را بر کلیسای تان تغییر داده‌اند؟
۳. این آیه‌ها چگونه نحوه استفاده از عطایای تان را در کلیسا و برای کلیسای تان، تغییر می‌دهند؟



آیه‌های ۱۲:۱-۲ هم چشم اندازی به یازده فصل قبلی دارد (در پرتو رحمت خدا) و هم نظری به پنج فصل پیش رو دارد (زیرا در مابقی این رساله پولس نشان می‌دهد که چگونه زندگی مسیحی با گذراندن بدن به عنوان «قربانی زنده» و داشتن تازگی ذهن، تبدیل می‌شود). در مابقی فصل ۱۲ پولس به صحبت خود در مورد روابطمان با افراد داخل کلیسا، روابطمان با سایر ایمانداران، و سپس به چگونگی رابطه مسیحیان با سایر مردم ادامه می‌دهد.

محبت بی‌ریا

آیه ۹ سه دستور **امری** بسیار مهم را شامل می‌باشد: «بی‌ریا باشید. از بدی نفرت کنید. و به نیکویی ببیونیدید.» این سه مورد، معنای زندگی راستینی را که بر اساس «محبت» استوار شده، به تصویر می‌کشند. هر سه مورد درباره‌ی راستی هستند.

اول، به ما گفته شده است که محبت ما باید حقیقی و از صمیم قلب باشد. واژه تحت اللفظی برای «بی‌ریا» در زبان یونانی، کلمه آنهپوکریتوس است (که کلمه انگلیسی un hypocritical از آن مشتق شده است). در برخورد با دیگران نباید متقلب باشیم. در برخورد خود با مردم، نباید در ظاهر مودب، مددکار و صمیمی بوده، و در باطن، آنان را خوار بشماریم. این مطلب حایز اهمیت است، چرا که فرهنگ «خودشیرینی» می‌تواند در کلیسا (و یا در هر اجتماعی که پیرو ارزش‌های سنتی است) رواج پیدا کند. **نمای دروغین** لذت و خوش‌مشربی، سرپوشی است بر روح غیبت، سخن‌چینی و غرض‌ورزی. در اینجاست که فقدان محبتی که با توسل به آن، مردم قادر باشند با مشکلات و گناهان خود و دوستانشان صادقانه رو در رو شوند، محسوس است [محبتی که با گناه سازش نمی‌کند].

دوم، به ما گفته شده است که هم از جنبه منفی («نفرت کنید») و هم از جنبه مثبت («بیبیونیدید»)، محبت ما نسبت به اراده خدا باید خالص و بی‌ریا باشد. محبت ما باید بر اساس نظام اخلاقی خدا عمل کند. ما باید از آنچه خدا شریر می‌نامد، «نفرت» داشته باشیم (به معنی واقعی کلمه، از آن «وحشت‌زده شویم»)، و باید به آنچه خدا نیکو می‌خواند «بیبیونیدیم» (به عبارتی، بگونه‌ای جدایی‌ناپذیر به نیکویی بچسبیم). چرا این موضوع مهم است؟ زیرا عاشق شدن، دید ما را نسبت به نیکویی و شرارت خدشه‌دار می‌سازد. کلمات بعضی از ترانه‌های (امروزی) تأیید‌کننده این معضل است: «اگر دوست داشتنت خطاست، نمی‌خوام درست عمل کنم» یا «اگر در موردش حس خوبی دارم، پس نمی‌تواند اشتباه باشد!» به عبارت دیگر، اگر کسی را دوست دارید، قلبتان در قید قلب معشوق تان است.

اضطراب یا شادی معشوق تان تبدیل به اضطراب و شادی شما می‌شود. این امر باعث می‌شود تا وسوسه شوید که بجای خیر اندیشی (که ممکن است او را عصبانی یا غمگین کند)، کاری کنید که معشوق تان را صرفاً از لحاظ احساسی خوشحال کنید. این یکی از بزرگترین اشتباهات رایج در پرورش

فرزندان است. والدین چون طاقت دیدن گریه و خشم فرزندان را ندارند، از تربیت مجدانه و مستمر آنها غفلت می‌کنند. اما تنبیه نکردن بچه‌ها به هنگام کودکی، تقریباً همیشه نتیجهٔ وخیمی را به بار می‌آورد.

ممکن است تشویق کردن کسی به عشق ورزیدن و نفرت کردن در آن واحد، عجیب به نظر برسد. اما این همان کاری است که پولس رسول کرد. بدون داشتن نفرتی راستین، نمی‌توان محبتی راستین داشت. این امر ارتباط تنگاتنگی با «صداقت» دارد. محبت راستین، در محبت کردن عزیزش «سخت گیر» است. ربکا مانلی پپررت می‌نویسد:

«فکر کنید چه احساسی به ما دست خواهد داد اگر ببینیم که عزیز ما بخاطر روابط یا عملکرد نابخردانه‌اش تباه می‌شود. محبت راستین در برابر هر گونه فریب، دروغ و گناه ویرانگر ایستادگی می‌کند.» (امید دلایل خود را دارد - ص ۹۳-۹۴)

احکام الاهی آشکار می‌کنند که این دنیا و جان‌هایمان به چه طریقی آفریده شده‌اند. ناطاعتی از احکام الاهی همیشه برای محبوبان بد است. بنابراین، تنها دغدغهٔ محبت راستین، حقیقت است. هر محبتی که از سرزنش کردن (کار اشتباه) عزیزان خود واهمه دارد، محبتی راستین نیست، بلکه تمایلی خودخواهانه در جهت جلب توجه و محبت همگان به خود است. چنین محبت خودخواهانه‌ای، اگر بداند که احتمال از دست

هر محبتی که از سرزنش کردن عزیزان خود واهمه دارد، محبتی راستین نیست.

دادن محبت عزیزانش وجود دارد، از انجام عمل درست (نسبت به خدا و عزیزان خود) واهمه دارد. چنین محبتی از عزیزانش بُت می‌سازد. این گونه محبت می‌گوید: به منظور از دست ندادن محبوبم و برای اینکه او همیشه مرا دوست داشته باشد، از هیچ کاری رویگردان نخواهم بود. این طرز محبت، نه شخص مقابل، بلکه محبتی را که از او نصیبش می‌شود، دوست دارد. به عبارت دیگر، محبتی است که خود را بیشتر از طرف مقابل دوست دارد. بنابراین، هر «محبتی» که از ارزش‌های اخلاقی بکاهد، یا از رو در رو شدن (با ناراستی‌ها) اجتناب کند، مطلقاً محبتی راستین نیست.

از سوی دیگر، محبت راستین برای کمک کردن به عزیز خود حاضر است با او رو در رو شده، خطاهایش را گوشزد کند، حتی اگر برای مدت کوتاهی هم که شده، او را «از دست بدهد».

آنانی را که دوست ندارید محبت کنید.

چطور می‌توان انسان‌های ناخوشایندی را که از آنها خوشمان نمی‌آید محبت کنیم و در عین حال (حقیقتاً) «صادق» بمانیم؟ ریاکارانه خواهد بود اگر در ظاهر کسی را محبت کنید که در باطن او را تحقیر می‌نمایید. در عین حال، اصرار به اینکه قبل از هر گونه عمل محبتانه‌ای، باید احساس گرم و خوشایندی را در قلب خود حس کرد، غیرمعقول بنظر می‌رسد. پس چاره کار چیست؟

راه و روش انجیل، چاره کار است. یک مسیحی در حالی به «محبت کردن» می‌پردازد که مشغول توبه کردن است زیرا که یادآوری قربانی مسیح که به او مصالحه بخشید (۱۲:۱-۲) روز به روز قلبش را نرمتر می‌کند. این چطور عمل می‌کند؟ انجیل یعنی: ما مورد لطف خدا قرار گرفته‌ایم نه بخاطر اینکه

ذاتا خوب بودیم و نه چون عملی انجام دادیم که از طریق آن لیاقت کسب این لطف را بدست آوردیم. ما مورد محبت خدا واقع شده‌ایم چون زمانی که هیچ نیکویی در ما وجود نداشت تا ما را به انسان‌های خوبی تبدیل کند، مسیح بخاطر ما مرد. اگر مسیحیان به هنگام خدمت به انسان‌های ناخوشایند به این امر فکر کنند، شاهد رشد توبه در خود خواهند بود. (توبه‌ای همچون): "آه ای خداوند! من در نظر تو خیلی بدتر از این شخصی بودم که (الآن) او در نظر من ناخوشانید می‌آید. تو بخاطر من زجر کشیده و جان خود را فدای من کردی! و حال آنچه لازم است بکنم این است که من هم قدری وقت و تلاش خود را صرف این شخص کنم." کسی که انجیل را درک نکرده است، قادر به انجام چنین کاری نیست. کسی که صرفاً آدم خوبی است نمی‌تواند این کار را بکند. این اشخاص باید بین این دو گزینه نامناسب، یکی را انتخاب کنند: یک محبت تقلبی (نشان دادن رفتار خوب نسبت به آنانی که از آنها خوششان نمی‌آید)، یا محبت ناپیوسته (نیکویی کردن فقط به آنانی که از آنها خوششان می‌آید). اما اگر در حالی که توبه می‌کنید، محبت نشان دهید، در حین خدمت کردن به دیگران قلبتان نرم و رؤف خواهید داشت. در این لحظات، خدمت شما نسبت به خدا صادقانه است، و همچنان که به خدمت به دیگران ادامه می‌دهید، نسبت به آنان بی‌ریا تر خواهید شد.

محبت چه شکلی است؟

پولس در ادامه سه نصیحتی که در آیه ۹ بدان‌ها اشاره کرد، در آیه‌های ۱۰-۱۶ به ذکر دوازده یا سیزده (بستگی به روشی که آنها را از هم تفکیک کنید) نصیحت دیگر می‌پردازد. همگی این موارد چگونگی محبت را توصیف می‌کنند. ما می‌توانیم همه این موارد را در چهار گروه طبقه‌بندی کنیم که در جمع محبت کتاب مقدسی را تعریف می‌کنند:

۱. محبت راستین، تعهدی ماندگار است. «با محبت برادرانه یکدیگر را دوست بدارید» (آیه ۱۰ الف). هر دو واژه «دوست بدارید» (از کلمه یونانی فیلوستورگ) و «محبت برادرانه» (از کلمه یونانی فیلادلفیا) روابط طبیعی بین اعضای یک خانواده را در مورد اجتماع روحانی مسیحیان بکار می‌گیرد (گویا که در خون و جسم شریک هستند). پولس می‌گوید که باید یکدیگر را طوری دوست داشته باشیم که انگار اعضای یک خانواده‌ایم. داشتن روابط خانوادگی برای ما واجب و اساسی است. حتی اگر برادران، خواهران، فرزندان و والدین مان ارزش‌ها و شیوه زندگی کاملاً متفاوتی داشته باشند، اما رابطه خانوادگی ما با آنان کماکان استوار می‌ماند. عباراتی همچون «هنوز برادرم است» یا «هنوز دخترم است» مصداق این امر می‌باشند. پولس می‌گوید مسیحیان که از ارزش‌های مشترکی برخوردار می‌باشند، باید با تعهدی ماندگار یکدیگر را همچون اعضای یک خانواده محبت کنند. برای آنانی که در یک فرهنگ فردگرایانه بزرگ شده‌اند، واژه «دوست داشتن» [یا «داشتن تعهد»] مفهومی چالش برانگیز از محبت مسیحی بشمار می‌رود.

۲. محبت راستین دیگران را مقدم می‌شمارد. در قسمت دوم آیه ۱۰ گفته شده «و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید». پولس در رساله خود به فیلیپیان ۳:۲ به همین مطلب اشاره می‌کند. او می‌گوید: «با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید». کلمه «اکرام» یعنی ارزشمند و گران‌بها شمردن چیزی یا کسی. در عمق این مطلب، ریشه‌های الهیاتی عمیقی وجود دارد. یهودیت و مسیحیت، هر دو بر این باورند که همه انسان‌ها بصورت خدا

خلق شده‌اند. ما به گونه‌ای آفریده شده‌ایم که در ابعاد عقلانی، صفات وجودی، خلاقیت، جاودانگی روحمان، و غیره به خدا شباهت داشته باشیم. بنابراین، از آنجا که هر شخصی را که ملاقات می‌کنیم بی‌نهایت ارزشمند و مهم است، باید رفتارمان با او نیز به همان نسبت در خور چنین مقامی باشد. دیگران را «بیشتر از خود اکرام کردن» به این معنی است که به آنها گوش دهیم و از امیدها، شادی‌ها، نیازها و ترس‌های آنها بخوبی مطلع بوده و نسبت به این موارد بی‌توجهی نکنیم. علاوه بر این، وقتی مسیحیان به دیگر ایمانداران نگاه می‌کنند، نه فقط صورت آفریننده را مشاهده می‌کنند، بلکه مسیح را نیز می‌بینند که در آنها ساکن است. اما، «اکرام» دیگران بیشتر از خود، بدین معنی نیست که خود را قانع کنیم که از دیگران کمتر و در رتبه پایین‌تری قرار داریم زیرا رومیان ۱۲:۳-۴ خاطر نشان می‌سازد که با تمام آنانی که در مسیح بوده و برای خدمت خاصی آفریده شده‌اند، خود را برابر بشماریم. تصویری که ما از خود داریم، تصویری است مستحکم و با وقار. اما پولس ما را به داشتن یک انضباط ساده تشویق می‌کند. و آن اینکه بیشتر بر نیازهای دیگران تمرکز کنیم تا بر نیازهای خودمان. همین مطلب بطور اساسی در آیه ۱۶ نیز آمده است. محبت راستین خود محور نیست: «در چیزهای بلند فکر نکنید ... خود را دانا شمارید.» در عمل این به چه معناست؟ علیرغم هر گونه برداشتی که از «دلیلان» داشته باشیم (این برداشت بر اساس سابقه و پیش زمینه ما و همچنین روحیات اطرافیانمان متغیر خواهد بود)، پاسخ در همین آیه آمده است: «با دلیلان مدارا نمایید.» اساس محبت بر خودبینی، مقام و نیازهای شخصی بنا نشده، بلکه بر احتیاجات دیگران.

۳. محبت راستین صبور است. آیه‌های ۱۱-۱۲ به چهار نکته مهم اشاره می‌کنند که واقعا مستلزم صبر هستند. در ابتدا، چنین بنظر می‌رسد که این دو آیه فقط در مورد رابطه ما با خدا می‌باشند، اما باید در نظر داشت که آنها در وسط دستوراتی قرار گرفته‌اند که مربوط به روابط مسیحیان با یکدیگر هستند. بنابراین، پولس رسول در واقع ما را ترغیب می‌کند تا با بکارگیری تمام منابع روحانی خود، از دل‌سرد شدن از برادران و خواهران خود اجتناب کنیم. در مواجهه با هر گونه دشواری، ما باید «امیدوار» و «صبور» بوده و برای آن شرایط «دعا» کنیم. چگونه این امر به مشارکت مسیحی ارتباط پیدا می‌کند؟ ممکن است که منظور پولس این بوده باشد که در دورانی که درون مشکلات هستیم، برای برادران و خواهران مسیحی خود نمونه باشیم. و در عین حال، ممکن است به این معنی نیز باشد که به هنگام وقوع مشکلات در روابطمان با سایر مسیحیان، باید با صبر و دعا با آن مواجه شویم! درگیر شدن در زندگی مردم، آن هم بطور عمیق و جدی، کار دشواری است. بطوریکه سی. اس. لوییس می‌گوید، «تنها راهی که شکسته نشدن قلبتان را ضمانت می‌کند این است که هرگز دلیند کسی نشوید.» از آنجا که ما با دادن قلبمان به دیگران آنها را محبت خواهیم کرد، «کوشش خستگی ناپذیر» (آیه ۱۱) و «صبر» مان (آیه ۱۲) دستخوش سستی خواهد شد. لازم است امید خود به پیروزی را که بوسیله عیسای مسیح حاصل شده به خود یادآوری کرده و آن را در دعا اقرار کنیم (آیه ۱۲). سپس، در آیه ۱۴ به ما گفته شده که «برکت بطلید و لعن نکنید.» به زودی به این موضوع خواهیم پرداخت، اما همین آیه یکی دیگر از جنبه‌های صبر است. باید یکدیگر را ببخشیم. یعنی نه فقط نباید انتقام بگیریم، بلکه باید با روحیه‌ای مثبت خود را وقف کنیم تا در جهت بنای زندگی آنانی که به ما صدمه زده‌اند، بکار گرفته شویم.

۴. محبت راستین، احساسات و عمل را با هم ترکیب می‌کند. از یک سو، خواننده شده‌ایم تا با دیگران همدردی کنیم. در آیه بسیار مؤثری به ما دستور داده شده است که «خوشی کنید با خوشحالاتان و ماتم نمائید با ماتمیان.» (آیه ۱۵) و در آیه ۱۳ پولس رسول صریحاً می‌گوید که مطابق آنچه بر زبان می‌آورید عمل کنید. او ما را می‌خواند تا: «مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید.» از ما انتظار می‌رود تا خانه، مال و همه چیز خود را با نیازمندان به اشتراک بگذاریم. این امر باید در زمینه سایر نصیحت‌هایی در نظر گرفته شود که بجای تاکید بر احساسات، ما را بر صداقت و تعهد تشویق می‌کنند. بنابراین، می‌بینیم که محبت راستین نه بازی با احساسات، بلکه برآورده کردن نیاز دیگران در عمل است. پس چطور پولس می‌تواند حکم به «خوشی» و «ماتم» کند، در حالی که هر دوی اینها احساسات هستند؟ به یاد داشته باشید که او دستور انجام کاری را به ما می‌دهد که قدرت انجامش را در خود داریم. مسیحیان دعوت شده‌اند که برای پی بردن به دنیای درون دیگران، خود را منضبط کنند که کار چندان آسانی نیست. این امر زمانی امکان پذیر است که دنیای درونی دیگران با خوشی و ماتم ما متصل شوند. به یاد آوردن تجربیات اندوهگین خویش، چندان خوشایند نیست. و به همان اندازه (از جنبه‌ای دیگر) دشوار است اگر بخواهیم شریک خوشی کسی باشیم که خود فاقد آن هستیم. (اگر دوستتان چیزی دارد که شما آن را ندارید، «خوشی کنید با خوشحالاتان» دشوار است). و از سوی دیگر، به ما گفته شده که محبت را «به عمل آوریم.» پولس یاد آور می‌شود که محبت، پیش از هر چیز دیگر، یک عمل است.

محبت، جهت برآورده شدن هر چه دیگران نیاز دارند، هر چه لازم است انجام می‌دهد. «انجام دادن هر چیزی» به این معنی است که شما احساسات، اعمال، و حق و حقوق خود را قربانی می‌کنید. این گونه محبت به این معنی است که شما هم حقیقت را به آنها نشان می‌دهید (که شاید طالب آن نباشند) و هم احتیاج آنها را رفع می‌کنید.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. محبت شما نسبت به دیگران کدامیک از جنبه‌های محبت راستین را ابراز می‌کند؟
۲. کدامیک از جنبه‌های محبت راستین شما را بیش از سایر جنبه‌ها به چالش می‌کشد؟
۳. به نیازهای یک فرد مسیحی آشنا فکر کنید. امروز چطور می‌توانید هرآنچه لازم باشد، برای او انجام دهید؟

بخش دوم

با برنده شدن چه چیزهایی را از دست می‌دهید

در آیه‌های ۱۰-۱۶ پولس به ما گفته است که چگونه خواهران و برادران مان را محبت کنیم. حال در آیه‌های ۱۷-۲۱ محبت کردن به دشمنان را مطرح می‌کند. (از آنجائی که پولس در آیه ۱۴ از «آنانی که بر شما جفا کنند» صحبت می‌کند، می‌توان آیه‌های ۱۷-۲۱ را بعنوان بخش انتقالی در نظر گرفت. این آیه‌ها به همان اندازه که به رفتار ما نسبت به دوستانمان اشاره دارند، می‌توانند در مورد محبت کردن آنانی هم که با ما خصمانه رفتار می‌کنند، بکار برده شوند.)

اصل اساسی تمام این نصیحت‌ها در آغاز و پایان این بخش خلاصه شده است: «هیچ کس را به عوض بدی، بدی مرسانید» (آیه ۱۷) و «مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را به نیکوئی خود مغلوب ساز.» (آیه ۲۱) کلمه «مغلوب» (در زبان اصلی یونانی) یک واژه نظامی و به معنی «استیلا یافتن» است. چنین دیدگاهی، بسیار نافذ و بنیادین است. پولس ادعا می‌کند که اگر شرارت را با شرارت تلافی کنیم، در همان لحظه مغلوب بدی شده‌ایم! تنها راه غلبه بر شرارت، نیکوئی کردن به کسی است که به ما صدمه زده است. به عبارت دیگر، اگر از کسی که به شما بدی کرده است متنفر شوید، او برنده این نبرد شده است! تنها راه پیروزی بر شرارت، بخشیدن و محبت کردن [آن خاطی] است. به عبارت دیگر، اگر نتوانیم تمایز بین «شرارت» و «شروع» را تشخیص دهیم، بر این باور خواهیم بود که برای از بین بردن شرارت لازم است شروع را از بین ببریم. و بدین ترتیب، بدی کردن توجیه خواهد شد و ما ناخواسته تبدیل به نیروی شرارت می‌شویم که در خدمت شروع مشغول جنگ است.

در فیلم «ارباب حلقه‌ها» جی. آر. آر. تولکین تصویری از این حرکت را به نمایش می‌گذارد. هر انسان خوبی که برای سرنگونی ارباب شروع، یعنی سارون، انگشت او را به انگشت زند، خودش در این جریان تبدیل به شروع خواهد شد. این بدان معنی بود که اگر برای دست‌یابی به «پیروزی» راه اشتباهی دنبال شود، این نوع پیروزی کاملاً پوچ و در واقع یک شکست محسوب می‌شد زیرا که دارنده حلقه در شکست دادن شرارت از طریق شروع بودن خود، فرصت داده بود تا شرارت پیروز شود.

بنابراین، رمز غلبه بر «شرارت» این است که آن را متمایز و فراتر از شخص شروع و بدکار ببینیم. هدف اصلی ما بخشیدن، محبت و نیکویی کردن به شخص شروع و گناهکار است. در این حالت، دو نتیجه حاصل می‌شود. اول، مشخص می‌شود که شرارت بر ما (ایمانداران) تأثیر بدی نداشته و تنفر و تکبری که گناه با خود به همراه می‌آورد باعث آلودگی ما نمی‌شود. دوم، تأثیر شرارت بر شخص شروع هم مشخص می‌شود. این احتمال وجود دارد که شخص شروع تحت تأثیر محبت و کمک‌های ما مالیم‌تر شود. پولس رسول می‌گوید که نیکوئی ما در عمل و گفتار «خگرهای آتش بر سر (آنها) خواهد انباشت» (آیه ۲۰) که به طریقی حاکی از این است که احتمالاً آنها توبه خواهند کرد. زندگی مهرآمیز ما می‌تواند بر دشمنانمان اثر کرده و باعث شرمساری، هوشیاری، بیداری و پشیمانی آنان شود.

این امر در عمل به چه معنی است؟ سه نکته قابل توجه‌اند:

۱. از دشمنان اجتناب نکنید. «اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید» (آیه ۱۸). این طبیعی است که وقتی مردم نسبت به شما خطایی می‌کنند، شما از آنها دوری کنید. ممکن است بگویید: «من تلافی نمی‌کنم ... فقط نمی‌خواهم دیگر رویشان را ببینم.» اما کناره‌گیری شما می‌تواند تلافی تلقی شود. کناره‌گیری کردن از آنها، بدی را مغلوب نمی‌کند (البته، شرطی وجود دارد که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد).

۲. به ابراز کلمات محبت آمیز و انجام اعمال نیکو بپردازید. «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن» (آیه ۲۰ - به آیه ۱۴ نیز مراجعه کنید). معنای ساده این آیه این است که سخنان و رفتار شما با دشمنانتان باید با محبت و از روی نزاکت باشد. باید در این مورد مواظب بود! گاهی اوقات ممکن است انگیزه ما در نیکویی کردن به دشمن مان برای شرمند کردنش باشد. به قول معروف در پی آنیم تا «پوز آنها را به زمین بمالیم». ما در اینجا چنین انگیزه‌ای مد نظر نداریم. ما مدبرانه در پی راه‌هایی هستیم که از آن طریق خیریت آنها را بطلیم، کمکشان کنیم، و در گفتارمان با آنها مؤدب باشیم.

۳. عفو کنید و از هر گونه تلافی کردن صرف نظر کنید. «انتقام خود را مکشید» (آیه ۱۹).

با وجود این، حد و مرزی هم وجود دارد. آیه ۹ کماکان یادآور این امر است که اگر ما شرایط را برای دیگران فراهم کنیم تا مرتکب گناه شوند و یا اینکه نسبت به ما خطا ورزند، محبت ما محبتی حقیقی و حکیمانه نیست. دشمنی مراتب متنوع و بسیاری دارد. امکان دارد [برخی از] دشمنان به اندازه‌ای خطرناک باشند که هرچه برای آنها انجام دهیم، آنها را ترغیب به گناه می‌کند. در چنین وضعیتی، تنها «لطفی» که می‌توانید در حق آنان بکنید این است که از آنها دوری کنید. همیشه لازم است که انگیزه خود را از کناره‌گیری تشخیص دهیم: آیا یک نوع تلافی کردن است، یا عکس‌العملی است حساب شده بمنظور برکت دادن آنها؟

انجیل این امر را ممکن می‌سازد.

پولس می‌پرسد: آیا تاکنون دشمنی داشته‌اید که به شما بدی کرده باشد؟ چه عکس‌العملی نشان خواهید داد؟ آیا به هر روش و در هر زمانی که بتوانید، با نفرینی کینه‌توزانه تلافی خواهید کرد؟ یا با برکت و محبتی که دشمن شما لیاقتش را ندارد، شما هر آنچه در توانتان است بکار می‌گیرید تا هر طور شده بهترین خود را برای او انجام دهید؟ توجه داشته باشید که پولس هیچ جفایی را، هر قدر هم که عظیم باشد، از این حکم مستثنی نمی‌داند. بر اساس ادعای پولس، هیچ آزار و ستم عمیقی نمی‌تواند ما را از نشان دادن این عکس‌العمل روحانی معذور کند. اما حقیقتاً چگونه یک شخص می‌تواند نسبت به دوستان و خصوصاً دشمنان خود چنین رفتاری داشته باشد؟ پولس قبلاً پاسخ را داده است. تنها راهی که ما را قادر به انجام آن خواهد کرد، این است که حقیقتاً در پرتو «رحمت‌های خدا» (آیه ۱) زندگی کنیم. تنها انجیل است که انجام تمام جنبه‌های مذکور در آیه‌های ۹-۲۱ را ممکن می‌سازد. اما چطور؟

اول، انجیل ما را یادآوری می‌کند که چگونه خدا نسبت به ما صبور بوده و هست. او پیش از ایمان

آوردنمان نسبت به ما بردبار و شکبیا بود طوری که با دریغ نمودن داوری نهایی خود از ما، ما را به توبه کشید (۴:۲). او امروز نیز ما را متحمل شده، گناهان مکرر و قصوراتمان در مسیح را می‌بخشد.

دوم، از طریق انجیل است که ما «به اعتدال فکر می‌کنیم» (۳:۱۲). ما باید خود را با ایمان بر مسیح که خدا آن را به ما عطا کرده است، بسنجیم. وقتی از دیدگاه انجیل درباره خود فکر می‌کنیم، دو چیز اتفاق می‌افتد. ما درمی‌یابیم که دقیقاً به مانند تمام مردم دنیا، گناهکاران گمشده‌ای هستیم ... و در نتیجه، فرق نمی‌کند با چه کسی رو در رو هستیم، خواه یک مسیحی یا غیر مسیحی، یک «نجیب» یا نانجیب، هیچ کس از نقطه نظر گناه در سطح «پایین تری» از ما قرار ندارد. و این را نیز می‌دانیم که، گرچه گناهکاریم، ولی خدا ما را دوست داشته و کاملاً عادل شمرده است. بنابراین، (بخودی خود) چیزی نداریم که به دیگران ثابت کنیم. بدون انجیل، مجبوریم برجسته‌ترین شخص ممکن را پیدا کرده و خود را به او مرتبط کنیم تا شاید (از طریق او) ارزش و منزلت خود را به دیگران و خودمان بقبولانیم. اما در انجیل، درمی‌یابیم که برجسته‌ترین و شایسته‌ترین فرد موجود، از همان ابتدا دوست داشته که پدر آسمانی ما خوانده شده و در ما سکونت کند! دیگر نیازمند به پیدا کردن انسان‌هایی نیستیم که دوستی و شراکت آنها به ما ارزش بدهد، چرا که آن یگانه شخصی که برای ما عزیزترین است و ما می‌خواهیم کاملاً شبیه او شویم، در ما سکونت دارد! ما (از هر بندی) آزاد شده‌ایم تا بتوانیم غریبان، افراد دشوار، و آدم‌های بدترکیب را محبت کنیم. ما می‌توانیم همه را حرمت کرده و در کنار آنان بایستیم که به حساب نمی‌آیند. بنابراین، محبت مسیحی عاری از هرگونه تعصب و تبعیض است. داشتن بینش درست از گناه و پذیرفته شدنمان (توسط خدا)، هرگونه تعصب و نژاد پرستی، اختلاف طبقاتی و شغلی را از بین می‌برد.

سوم، انجیل ما را قادر می‌سازد تا با صداقت و محبت، شریک پستی و بلندی زندگی دیگران باشیم. از یک سو، اگر تنها مسیح خوشی واقعی ما باشد، ما قادر خواهیم بود با دیگران شادی و سوگواری کنیم. بعنوان مثال، اگر شما مجرد و در آرزوی ازدواج هستید، چطور می‌توانید با دوست خود که در شرف ازدواج کردن است شادی کنید؟ در هر حال، این امر کار سختی خواهد بود، اما اگر ازدواج کردن برای شما یک «آرمان» (والا) محسوب می‌شود، و اگر ازدواج (شرط) «عادل شدن» شما محسوب شود، شادی کردن در شادی دیگران برای شما غیر ممکن خواهد بود.

اگر تنها مسیح خوشی واقعی ما باشد، ما قادر خواهیم بود با دیگران شادی و سوگواری کنیم.

از سوی دیگر، تا زمانی که مسیح عدالت و سلامتی (صلح) شما نباشد، مشکل خواهد بود که شریک غم‌های دیگران شوید. یکی از دلایلی که نمی‌توانید شریک غم‌های دیگران باشید شاید این باشد که شما یا او را تحقیر می‌کنید یا خود را از او بهتر می‌گمارید. انجیل اذعان می‌دارد که شما به هیچ وجه از دیگران بهتر نیستید. این امر شما را یاری می‌دهد تا ارزیابی درستی از خودتان داشته باشید. و انجیل به شما می‌گوید که خدا شما را زمانی محبت کرد که هنوز دشمن خدا بودید (۸:۲۵). زمانی که این [اصل] را درک کنید، می‌بینید که (حالا) می‌توانید آنانی را محبت کنید که قبلاً تحقیر می‌کردید. دلیل دوم که نمی‌توانید شریک غم‌های دیگران باشید، شاید به این خاطر است که باید به خودتان بقبولانید که زندگی خوب است، و در نتیجه، دردهای دیگران را ناچیز می‌شمارید. (اغلب، این دلیلی است که بعضی‌ها سعی می‌کنند شرایط بد و تاریک را با سرپوشی براق بپوشانند.) اگر در مورد آینده (و همچنین مرگ خود)، رضامندی و اعتماد خود را در مسیح نمی‌یابید، سعی خواهید کرد که آرامش خود را در موقعیت‌های این

زندگی جستجو کنید و مشکلات موجود در آن را منکر شوید.

از طرف دیگر، انجیل ما را توانا می‌سازد تا اعمال محبتانه انجام دهیم حتی به هنگامی که حس دوست داشتن را در خود نمی‌بینیم. چرا؟ واضح است که وقتی مسیح بر روی صلیب بخاطر ما مصلوب شد، قلب او سرشار از خوشی و نشاط دلپذیر برای ما نبود. در آن لحظه، محبت او یک عمل ارادی محض و ناب بود. آنچه که او حس کرد این بود: «این پیاله را از من بگردان» (لوقا ۲۲:۴۲). و آنچه که او تصمیم گرفت این بود: «لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» و آنچه او گفت این است: «ای پدر، اینها را بیامرز» (لوقا ۲۳:۳۴).

چهارم، انجیل به ما می‌گوید که داور قابل اعتمادی وجود دارد که همه چیز را اصلاح خواهد کرد. ما حتی محتاج تلافی کردن نیستیم. چرا که کسی هست که به فکر ما و به فکر این دنیاست، کسی که ما را مطمئن می‌سازد که عدالت منصفانه و دقیقی برقرار خواهد شد. باید با آسایش خاطر «خشم را مهلت دهید» (رومیان ۱۲:۱۹) چرا که می‌دانیم او مجازات خواهد کرد. صلیب ثابت می‌کند که خدا چگونه نسبت به گناه سختگیر است و آن را جزا خواهد داد. پطرس رسول خطاب به مسیحیانی که بخاطر پیروی از قدمهای مسیح و انجام اعمال نیکو زحمت و عذاب می‌کشیدند، با قوت بسیار می‌گوید: «چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲:۲۳). انجیلی که وعده عدالت را به ما داده است، یادآوری می‌کند که ما در این میان داور نیستیم.

آیا محبت فداکارانه آسیب می‌رساند؟

زندگی کردن همچون «قربانی زنده» (رومیان ۱:۱۲) زندگی آسانی نیست! این به خلاف فرهنگ [مرسوم] است. در عصر ما، تأکید فرهنگی علم روانشناسی (روان‌درمانی) بر این است که «با خودت خوب رفتار کن.» چرا؟ اکثر افرادی را که مشاورین ملاقات می‌کنند، انسان‌هایی هستند که تشنهٔ محبتند (یعنی کسانی که عمیقاً باورشان شده که آنها دوست داشتنی نیستند)، بطوری که اجازه می‌دهند دیگران آنها را پایمال کرده و به حقوقشان تجاوز کنند. در نتیجه، تدبیر عصر امروز ما این است: «بدنبال چیزی برو که دوستش داری. تنها روابطی را حفظ کن که فایده متقابل دارند. اگر قرار باشد که از خودگذشتگی زیادی نشان دهی، صدمه خواهی دید. قدر خودت را بهتر بفهم! ... ارزشش را ندارد. رهایش کن!»

مشکل این‌گونه نگرش این است که بیش از حد سطحی است. این دنیا، نه انجیل را فهمیده و نه درکی از انواع متعدد گناه و خودعادل‌بینی دارد. بنابراین، دنیا نمی‌تواند تفاوت بین این دو نگرش را ببیند: فرق بین کسی که سعی می‌کند با انجام اعمال نیکو، عدالت را بدست آورد، با کسی که خدمت خود به دیگران را پاسخی می‌داند به عدالت و نجاتی که (در خداوند) یافته است. شخص «فعال» یا «وابسته» کسی است که از خودگذشتگی را وسیله‌ای می‌سازد تا در او حس مفید و ارزشمند بودن را ایجاد کند. اگر شما احساس نکنید که در مسیح پذیرفته شده‌اید، شاید این حس را از طریق محبتی که دیگری به شما نشان می‌دهد کسب کنید. در آن صورت، از محبوب خود معبودی می‌سازید که نمی‌توانید او را رد کنید! و یا ممکن است که «محتاج بودن خود» را به یک بُت تبدیل کنید. شما با رضایت خاطر اجازه می‌دهید که مورد ظلم قرار بگیرید و این‌گونه فدا کردن خود، به شما حس ارزشمندی می‌دهد. در این جریان، مشکل اساسی این نیست که خود را به اندازهٔ کافی دوست ندارید، بلکه این است که خودتان را بیش از

حد دوست دارید! موضوع این نیست که شخص ستم دیده، آزار دهنده خود را دوست دارد، بلکه موضوع این است که مورد محبت قرار گرفتن را دوست دارد. شخص ظلم دیده آن قدر خودخواه است که چون می‌ترسد ظالم را از دست بدهد، حقیقت را با او در میان نمی‌گذارد.

بنابراین، آیه ۹ همچون خط مرز تعیین کننده‌ای است که در مقابل هرگونه تفسیر اشتباهی از آیه‌های ۱۰-۲۱ می‌ایستد. محبت در این نیست که اجازه دهید محبوب نسبت به شما گناه ورزد. اجازه دادن به گناه یا ترویج آن، هرگز و برای هیچ‌کس مفید نبوده است. در ضمن، «به نیکوئی ببینید» به این معنی است که نباید به ضد خود [نیز] گناه ورزیم. به عبارت دیگر، ما نباید دیگران را طوری دوست بداریم که از خدا بی‌اطاعتی کرده و ناظر ضعیفی نسبت به سلامتی جسمی و عاطفی خود و خانواده‌مان باشیم.

اما باید دیگران را به قیمت جانمان دوست داشته باشیم. این کار را نه بخاطر جلب محبت کسی، و نه جلب محبت خدا، بلکه «در پرتو» محبت خدا انجام می‌دهیم که آن را سخاوتمندانه بر ما جاری ساخته است. کتاب مقدس از محبت جانبازان مسیح نسبت به ما بسیار سخن گفته است. او بخاطر ما مضروب و کشته شد. از این نظر، ما باید همچون او زندگی کرده و مثل او محبت کنیم. اگر محبت کردن دیگران برایمان گران تمام شود، تازه شروع به آموختن محبت مسیح گونه کرده‌ایم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا در گذشته و یا زمان حال کسی بوده که نسبت به شما بدی روا داشته است؟ برای تلافی کردن، با چه وسوسه‌های بدی روبرو شده‌اید؟
۲. در آن شرایط خاص، غلبه کردن بر بدی با نیکویی چگونه بنظر می‌رسد؟ (به سه قدم عملی در صفحه ۹۶ مراجعه کنید)
۳. آیا نیاز دارید در مورد یک مشکل و یا شرارتی که نسبت به شما انجام شده، با یک مسیحی حکیم مشورت کنید؟

روابط جدید: به عنوان شهروندان کشور

در فصل ۱۳ پولس از موضوع روابط مسیحیان با یکدیگر و سایر افراد گذشته، به مسئله فراگیری می‌پردازد: در کشوری که زندگی می‌کنیم، نگرشمان نسبت به دولت باید چگونه باشد و چطور باید خودمان را شهروندان یک کشور به شمار آوریم؟ وی در ادامه توضیح می‌دهد که چطور رحمت‌های خدا نگرش ما را نسبت به "قدرت‌های برتر" (۱:۱۳) دگرگون می‌سازد.

تشخیص این نکته حایز اهمیت است که پولس در این قسمت، به بحث پیرامون روابط میان کلیسا و دولت نمی‌پردازد. برعکس، او به فرد فرد مسیحیان درباره شهروندی شخصی‌شان، رهنمودهایی ارائه می‌کند. او به **دادرسان مدنی**^{۱۶} یا حتی حکمرانان مسیحی (که در آن زمان اصلاً چنین کسانی وجود نداشتند!) اشاره‌ای نمی‌کند. پس پولس قصد ندارد که به موضوعات دردرساز کلیسا و دولت، که قرن‌ها گریبان‌گیر ما بوده، پاسخ مشخصی بدهد.

با این حال، می‌توانیم از گفته‌های پولس **استنتاج‌های** جالبی بکنیم. جان استات چهار مدل اصلی از روابط میان کلیسا و دولت را که تا کنون آزموده شده‌اند، معرفی می‌کند (وی مشخص می‌کند که این مدل‌ها ساده شده‌اند!):

۱. ارستیانسیم^{۱۷}: دولت بر کلیسا مسلط است.
۲. خداسالاری: کلیسا بر دولت مسلط است.
۳. کنستانتینیانسیم^{۱۸}: سازشی که طی آن دولت به کلیسا نظر لطف دارد، و کلیسا هم برای جبران حفظ موقعیت خود در نظر دولت، خود را با آن تطبیق می‌دهد.
۴. شراکت: کلیسا و دولت یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند، و می‌پذیرند که هر یک مسئولیت‌های خدادادی متمایزی بر عهده دارند، و در انجام این مسئولیت‌ها یکدیگر را تشویق و با یکدیگر همکاری می‌کنند.

جان استات چنین توضیح می‌دهد که:

"ظاهراً چهارمین گزینه [یعنی شراکت] بیشترین هم‌خوانی را با تعلیم پولس در رومیان ۱۳ دارد."^{۱۹}
(پیام رومیان - ص ۳۳۹)

از این تأملات که بگذریم، تمرکز این فصل (چون پولس در فصل ۱۳ روی این موضوع متمرکز است) بر این نکته گذاشته شده که ایماندار مسیحی به عنوان شهروند کشورش، باید چگونه زندگی کند. پولس به ما نشان می‌دهد که مسیحیان باید نسبت به دولت چگونه دیدگاهی (هم به لحاظ مثبت و هم به لحاظ منفی) داشته باشند. از این رو، پولس مسئولیت مسیحیان در قبال دولت، مسئولیت دولت در قبال

16 Civil Magistrates

17 Erastianism

18 Constantinianism

شهروندان، و سپس (در آیه‌های ۱۱-۱۴) نحوه زندگی مسیحی به عنوان عضوی از جامعه را هم به ما نشان می‌دهد.

شخص مسیحی و دولت

پولس بسیار ساده و صریح می‌گوید که هر فرد مسیحی باید تابع قدرت دولت باشد (آیه ۱). وی سه دلیل ارائه می‌کند.

اول، چون که کار درست همین است. حکومتی را که ما زیر سایه‌اش زندگی می‌کنیم، خدا به وجود آورده است: «قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است» (آیه ۱). این بدان معناست که دولت‌ها، در مجموع نهادهایی هستند که خدا قرار داده است، و از این رو سزاوار احترام و تبعیت می‌باشند. و شاید منظور پولس این هم باشد که افرادی که اعمال قدرت می‌کنند، بنا به تسلطی که خدا بر مشیت تاریخ دارد، بر مناصب قدرت نهاده شده‌اند. دانیال ۴:۱۷ می‌گوید که خدا بر همه انسان‌ها و دولت‌ها حکمرانی می‌کند و «آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد». پس مسیحیان موظفند که «به سبب ضمیر خود» (رومیان ۵:۱۳) مطیع حکومت باشند. به عبارت دیگر، آنها باید نقشی را که خدا به حکومت سپرده، به رسمیت بشناسند.

دوم، پولس مسیحیان را به تبعیت از حکومت می‌خواند چون کار عاقلانه همین است. او می‌گوید که خدا جامعه بشری را بدین ترتیب طراحی کرده است. «پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن ... زیرا خادم خداست برای تو، به نیکویی» (آیه‌های ۳-۴). منظور پولس این است که برای ممکن شدن زندگی جمعی، پاسخگو بودن مردم به دولت یک ضرورت است. اگر تهدید به مجازات نباشد، نفع شخصی [و خودخواهانه] افراد، ماندگاری جامعه را ناممکن می‌سازد. پس نظام حکومت بشری، از نظر عقلانی هم مورد تأیید است.

مفید بودن وجود حکومت را از جهتی دیگر می‌توانیم در آیه ۴ مشاهده نماییم: «شمشیر را عبث بر نمی‌دارد». «شمشیر» به وضوح به قوه قهریه اشاره می‌کند. یعنی اگر کسی مرتکب خطایی شود، جزای مدنی (جریمه، زندان، مرگ و غیره) در انتظار اوست. تصورش را بکنید که چه هرج و مرجی به پا می‌شد اگر قرار بود هر شهروندی «شمشیر بردارد!» همه ما چنین جاها و زمان‌هایی را می‌شناسیم که در آنها چنین اوضاعی برقرار بوده، و هیچ‌یک دوست نداریم تحت چنین شرایطی زندگی کنیم. نقشه خدا این است که تنها عده‌ای بخصوص شمشیر بردارند. همه نمی‌توانند این کار را بکنند. خلاصه اینکه، ما تبعیت می‌کنیم تا دولت بتواند کارش را بکند. اگر تبعیت نکنیم، نظم اجتماعی به هیچ عنوان ممکن نخواهد بود.

دلیل سوم در آیه‌های ۶-۷ ذکر شده است: ما باید از دولت تبعیت کنیم، چون کاری منصفانه است. ظاهراً پولس می‌خواهد نشان بدهد که حکومت کردن کار دشواری است. «به این سبب باج نیز می‌دهید، چون که خدام خدا و مواظب در همین امر هستند. پس حق هر کس را به او ادا کنید». ما موظفیم که حق هر کسی را به او ادا نماییم. از آنجایی که حکومت سهم خودش، یعنی حکمرانی را انجام می‌دهد، ما هم باید سهم خودمان، یعنی تبعیت را انجام دهیم.

تبعیت در هر چیز؟

در نگاه اول چنین به نظر می‌رسد که پولس متابعت از حکومت را امری مطلق می‌داند. این تصور زمانی قوت می‌گیرد که وی در قالب جملاتی منفی، یعنی کارهایی که مسیحیان نباید انجام بدهند، حکم می‌دهد: «هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد» (آیه ۲).

شدت و حدت این عبارت زمانی بیشتر می‌شود که دریابیم پولس دارد از تبعیت از یک حکومت غیرمسیحی، یعنی امپراتوری بت‌پرست روم، حرف می‌زند. “قدرت‌ها”یی که پولس مد نظر دارد، در بهترین وضعیت، نسبت به کلیسا رفتاری سرد و غیردوستانه داشتند و در بدترین وضعیت، خصمانه عمل می‌کردند. با افزایش سکولاریسم در دنیای غرب، ایمانداران قرن بیست و یکم، کم‌کم دارند سطحی از دشمنی را تجربه می‌کنند که کلیسای قرن اول با آن مواجه بود. کلیسای جفادیده قرن بیست و یکم هر روز این خصومت را تجربه می‌کند. این همان “حکومتی” است که پولس می‌گوید مسیحیان باید تابعش باشند. بطور پیش فرض، موضع مسیحیان (هر مسیحی) نسبت به حکومت (هر حکومت)، تبعیت کردن از آن است.

با این حال، در آیه‌های پیش رو، اشاراتی هست مبنی بر اینکه اقتدار یک دولت، مطلق نیست. منظور ما از این “اشارات” عباراتی است که هرچند در این فصل اشاره صریحی به آنها نشده، اما تلویحا مسیحیان را از قید تبعیت از حکومت آزاد می‌کند.

اشاره اول در آیه ۷ آمده است: «حق هر کس را به او ادا کنید» یعنی “باج ... و جزیه ... و ترس ... و عزت” را. این بازتاب صریحی از سخن معروف عیسی است که گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی ۲۲:۲۱). قطعاً پولس این تعلیم عیسی را که به روشنی می‌گوید صاحبان قدرت مدنی اقتدار محدودی دارند، مد نظر خویش داشته است. عیسی درک رایج حکومت در دوران خویش را، یعنی پدیده‌ای که معتقد بود پادشاه (یا امپراتور) یا در جرگه پانتئون جا داشت، یا آن قدر اتحاد نزدیک با خدای منطقه داشت که این نزدیکی حکومت او را اقتداری الهی می‌بخشید، تضعیف کرد. با این حال، عیسی به پرداخت مالیات به قیصر، “آری” می‌گوید و به پرستش قیصر، “نه”. و این یعنی “نه” به اطاعت‌های غیرمجاز و بی‌قید و شرط از حکومت.

عیسی به پرداخت مالیات
به قیصر، “آری” می‌گوید
و به پرستش قیصر، “نه”.

سخن عیسی تا ژرفای ضمیر کلیسای اولیه رسوخ کرد. نه تنها پولس این تعلیم را در رومیان ۷:۱۳ بازتاب می‌دهد، بلکه پطرس هم در اول پطرس ۱۷:۲ همین را می‌گوید. مسیحیان زمانی که دریافتند که از اقتداری فراتر از اقتدار امپراتور برخوردارند، و به واسطه آن می‌توانند هم خود امپراتور و هم صاحب منصبانش را داوری کنند، گرفتار مخمصه‌های عظیم شدند. در قرن ۱۷، هنگامی که پادشاهان خاندان استوارت در انگلستان و اسکاتلند، مدعی “حق الهی پادشاهان” شدند، ساموئل رادفورد^۱، خادم پروتستان بر ضد این ایده بیانیه موسوم به Lex, Rex (یعنی قانون پادشاه است) را نوشت. این تعلیمی کتاب مقدسی است: “پادشاه قانون نیست، بلکه قانون (قانون خدا) پادشاه است!”

اشاره دوم را در رومیان ۳:۱۳-۴ می‌یابیم: «زیرا از حکام، عمل نیکو را خوفی نیست» (آیه ۳). «زیرا خادم خداست برای تو، به نیکویی» (آیه ۴). از آنجایی که حکمران «خادم خدا» است، پس صراحتاً بر این معنا دلالت دارد که مسئولیت حکمران عمل کردن تحت نظام اخلاقی خدا می‌باشد. خادم آزاد نیست تا هر چه دلش خواست انجام دهد. در فیلم شیرشاه، سیمبا توله شیر و پسر پادشاه می‌گوید: «فکر می‌کردم شاه بودن یعنی اینکه هر کاری دلت خواست می‌توانی انجام بدهی!» پدرش موفاسا در جوابش می‌گوید: «شاه بودن خیلی بیشتر از این چیزهاست!» همچنین اگر قرار است که فرمانروایان از انجام کارهای «نیکو» حمایت کنند، پس معنای ضمنی‌اش آن است که نباید از کسی انجام کار «بد» را طلب نمایند، زیرا این کار ناطاعتی از نظم اخلاقی خداست.

اما اینها تنها اشاراتی ضمنی است که در گفتار پولس یافت می‌شوند. این اشارات در جایی دیگر از کلام خدا [نه ضمنی، بلکه] آشکارا ارائه می‌شوند. در اعمال ۲۹:۵، زمانی که مقامات یهودی از مسیحیان می‌خواهند که دست از موعظه درباره مسیح و رستاخیزش بردارند، پطرس اصلی صریحاً بر بیان می‌کند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود!» پطرس و باقی رسولان خطاب به شورای **سنهدرین** اعلام کردند که از فرمان ایشان مبنی بر دست کشیدن از موعظه انجیل، سرپیچی خواهند نمود. پس کتاب مقدس مینایی آشکار برای نافرمانی مدنی به ما می‌دهد. یعنی اگر حکومت فرمانی می‌دهد که انجامش را خدا ممنوع کرده، یا چیزی را ممنوع می‌کند که خدا انجامش را فرمان داده، نافرمانی مدنی یک وظیفه مسیحی است.

تعلیم کتاب مقدسی در باب حکومت (مانند همیشه) نافذ و منحصربه‌فرد است. از یک سو، نمونه‌هایی از متابعت و حمایت مدنی ایمانداران از صاحبان قدرتی دارید که از کلام خدا اطاعت نمی‌کردند و اغلب نیکان را مجازات می‌کردند. دو نمونه از آنها یوسف (که به نوعی نخست وزیر مصر بود) و ارمیا (که به یهودا توصیه کرد تسلیم قدرت ستمکار و بت‌پرست بابل شود - ارمیا ۹:۲۱) هستند. مسیحیان نباید حتی به حکومتی که عاری از خرد و پشتیبان ناطاعتی از خداست، بی‌حرمتی کرده یا آن را نادیده بگیرند. (دولت روم که پولس از آن حرف می‌زند، دقیقاً چنین حکومتی بود).

از سوی دیگر هم، نمونه‌هایی از ایماندارانی دارید که وقتی حکومت از آنها انجام کاری را خواست که نافرمانی از خدا محسوب می‌شد، با شجاعت هرچه تامتر، از فرمان حکومت سرپیچی کرده و به مخالفت با آن برخاستند. نمونه شاخص آن در کتاب مقدس، دانیال و دوستانش هستند. در بابل بت‌پرست، دانیال، شدرک، میشک و عیدنغو حتی با اینکه در جامعه‌ای بت‌پرست زندگی می‌کردند، اما در امور مدنی حضوری فعال داشتند. ولی زمانی که حکومت به شهروندان دستور انجام کاری ممنوعه (یعنی پرستش بت در دانیال ۳: ۴-۶)، و یا ممنوعیت از انجام کاری که خدا به انجامش امر فرموده بود (یعنی دعا به درگاه خداوند در دانیال ۶: ۷) داد، آنگاه ایمانداران از فرمان حکومت سرپیچی کردند و بدون هیچ واهمه‌ای و البته با رعایت احترام، به مجازاتی که برایشان تعیین شده بود، گردن نهاندند (دانیال ۳: ۱۶-۱۸).

نمونه دیگر، زمانی است که بنی‌اسرائیل در مصر برده بودند، و قابله‌های عبرانی از فرمان حکومت اطاعت نکردند و حاضر نشدند پسران نوزاد عبرانی را مطابق دستور فرعون بکشند (خروج ۱: ۱۷). این ما را به یاد آثانی می‌اندازد که یهودیان را در اعتراض به حکومت نازی، در خلال جنگ دوم جهانی، پنهان کردند.

مسئولیت مسیحیان در قبال حکومت

بنابراین می‌توانیم رویکرد مسیحیان به حکومت را به سه طریق تعریف کنیم:

اطاعت (رومیان ۱۳:۱ و ۵ الف). البته این بدان معناست که ما باید از حکومت فرمان برداری کنیم. این شامل پرداخت مالیات (آیه‌های ۶-۷) هم می‌شود که نمونه‌ای بسیار عملی و شاید بارز از اطاعت به شمار می‌آید. اما امکان دارد که مسیحیان با خواندن این مطلب که ما شهروندان آسمان هستیم (فیلیپیان ۳:۲۰)، دچار این سوء برداشت شوند که دیگر لازم نیست رأی بدهند، مالیات بپردازند و یا در مشاغل دولتی خدمت کنند و غیره. پولس در اینجا به صراحت می‌گوید که اصلاً این‌طور نیست.

اطاعت به سبب ضمیر [مطابق وجدان] (رومیان ۱۳:۵). این یعنی آنکه ما باید حکومت را مورد ارزیابی قرار دهیم. شاید دیگران تنها به خاطر ترس از مجازات فرمان برداری کنند (آیه ۵ ب). این خیلی اهمیت دارد! اطاعت کردن تنها به خاطر ترس از مجازات، یعنی اطاعت کردن به خاطر منافع شخصی، و این شما را به بیراهه خواهد کشاند. از یک سو، نفع شخصی می‌تواند به حداقل فرمان برداری از حکومت منجر شود، زیرا احتمالاً زمانی که مجازاتی در میان نباشد، شما ناطاعتی می‌کنید. از سوی دیگر، ترس از مجازات می‌تواند به راحتی شما را به اطاعت بیش از اندازه از حکومت وادار سازد، طوری که کارهای غیراخلاقی خود را با گفتن "مأمورم و معذور" توجیه خواهید کرد. اصل رادیکال پولس می‌گوید: ما به خاطر ضمیر مسیحی‌مان، یعنی تنها به خاطر فرمان برداری از خدا، از حکومت اطاعت می‌کنیم. این اصل بسیار بنیادی است، چون ما را با دو وضعیت کاملاً متفاوت روبرو می‌سازد. از یک سو، حتی زمانی که هیچ پیامد مدنی در کار نباشد، ما از حکومت اطاعت می‌کنیم چرا که انگیزه‌مان فرمان برداری از خدایی است که بانی حکومت می‌باشد. از سوی دیگر، به هیچ روی نمی‌توانیم بدون نقد و تحلیل آنچه که حکومت از ما می‌خواهد (چشم و گوش بسته) از فرمانش اطاعت کنیم. اگر حکومت در جایی از ما می‌خواهد وجدانمان را زیر پا بگذارد، باید ناطاعتی کنیم. لیون موریس، مفسر کلام خدا می‌گوید:

"وجدان نیرویی است که اگر از بیرون وارد شود، بر دستورات صادر شده از جانب حکومت، صحنه می‌گذارد. اما اگر آن را به درون منتقل کنیم، محدودیت به وجود می‌آورد زیرا هرآنچه که خلاف وجدان باشد، نمی‌توان انجامش داد ... وجدان همزمان، ما را هم به اطاعت وامی‌دارد و هم این اطاعت را محدود می‌کند." (ساله به رومیان - ص ۴۶۵)

اطاعت کردن به شیوه‌ای محترمانه و شرافتمندانه (آیه ۷). این به سادگی یعنی اینکه ما نه تنها باید خواسته‌های صاحبان قدرت را اجابت کنیم، بلکه باید آن را در کمال ادب و عزت و احترام انجام دهیم. این همان موضوعی است که در خانواده و کلیسا هم با آن روبرو هستیم. از ما انتظار می‌رود که با والدین، خادمان و حاکمان رفتاری محترمانه داشته باشیم. حتی زمانی که دسته‌های یاد شده سزاوار احترام ما نباشند، باز باید به ساختار قدرتی که آنها در پشت آن قرار دارند، احترام بگذاریم.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. نگرش شما نسبت به حاکمان، تا چه اندازه با نگرشی که پولس در اینجا فرمان می‌دهد، شباهت دارد؟
۲. آیا گرایش شما به سویی است که کسانی را که خدا بر شما مسلط ساخته، زیادی دست بالا بگیرد، یا نسبت به آنها نگرشی تحقیرآمیز داشته باشید؟
۳. آیا پیش آمده که بمنظور اطاعت از خدا، خوانده شده باشید تا با جسارت و دلیری از فرمان حکومت سرپیچی کنید؟

بخش دوم

شرح وظایف حکومت

ما به مسئولیت‌های مسیحیان در قبال حکومت نگاهی انداختیم. پولس در رساله‌اش به شرح مسئولیت‌ها، اهداف و وظایف حکومت در قبال شهروندان نیز می‌پردازد. ما می‌توانیم نامش را "شرح وظایف" حکومت بگذاریم.

اول از همه، عملکرد حکومت (از دید منفی) مجازات کردن خطاها و اعمال نادرست است. «[فرمانروا] شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد» (آیه ۴). همه مسیحیان (و اکثر انسان‌های دیگر) اتفاق نظر دارند که اگر حکومت خطاکاران را مجازات نکند، نظم مدنی برقرار نمی‌شود. از نظر عموم مردم، قتل، دزدی، اشکال گوناگون دروغ‌گویی و تقلب و غیره تضعیف‌کننده یک جامعهٔ سلامت‌آمیز و موزون محسوب می‌شوند. با این حال، در مورد منظور پولس پیرامون طبیعت این مجازات‌ها، اختلاف نظراتی وجود دارد. احتمالاً "شمشیر" به معنای قدرت لازم برای تحمیل مجازات‌ها، و از جمله آنها مجازات مرگ (در جنگ و اعدام) می‌باشد. این منصفانه‌ترین روش برای خواندن و فهمیدن منظور پولس است، چراکه او هنگامی که پیش از این (۳۵:۸) واژه "شمشیر" را به کار برده، منظورش "مرگ" بوده و این برداشتی متداول از این واژه در روزگارش به شمار می‌رفت (اعمال ۲:۱۲ و مکاشفه ۱۰:۱۳).

اما در رابطه با موضوع مجازات اعدام، و اینکه اصولاً آیا کاری شایسته است یا نه و چه اشکالاتی دارد، این آیه‌ها حرف زیادی برای گفتن ندارند. کاری اشتباه و بی‌فایده است که بخواهیم یک متن کتاب‌مقدس به پرسشی که مطرح نکرده، پاسخ دهد. واژه "شمشیر" دست کم به معنای حق به کار بردن زور و اسلحه می‌باشد، اما از این آیه‌های بخصوص نمی‌توانیم صحت مجازات اعدام را اثبات نماییم.

دوم، عملکرد حکومت (از دید مثبت) «نیکویی» است. در ترجمه NIV ۱۹۸۴ آمده: «تا به تو نیکویی کند»، اما فعل «کند» در متن اصلی یونانی پولس نیامده است. وی دقیقاً می‌گوید که حکومت خادم خداست «برای تو، به نیکویی». منظور پولس چیست؟ البته که وی می‌گوید هدف از وجود حکومت آن است که "برای" نیکویی باشد! اما دقیقاً نمی‌گوید که این "نیکویی" چیست (رفتار نیکو؟ شرایط نیکو؟). و نمی‌گوید که حکومت برای رسیدن به این مقصود باید چگونه عمل کند (نیکویی را پاداش بدهد؟ نیکویی را ترویج کند؟).

برخی از مفسران بر این گمان هستند که پولس اصلاً درباره عملکرد دوم حکومت حرف نمی‌زند. برعکس، او فقط دارد در رومیان ۴:۱۳ الف و ۴ ب، یک چیز واحد را به دو روش مختلف بیان می‌کند. این نظریه حاکی است که حکومت از طریق مجازات کردن رفتار بد، به ترویج نیکویی مبادرت می‌ورزد. بدین ترتیب، "نیکویی" صرفاً رفتار نیکوی شهروندان است و بس، و پولس چنین منظوری دارد: حکومت از طریق مجازات به عنوان عاملی **بازدارنده**، شما را به درست رفتار کردن واداشته، و بدین‌گونه شما را خدمت می‌کند. این تفسیر با نظریه‌ای که می‌گوید حکومت باید به شدت محدود باشد، و تنها به اعمال

قانون و دفاع ملی بسنده کند، هم‌خوانی دارد. احتمالاً این تفسیر قابل قبولی است زیرا عبارت بعدی هم می‌گوید: «هرگاه بدی کنی ...». پس شاید «نیکویی» صرفاً به رفتار شهروندان اشاره دارد.

با این حال، بعید است که هر دو عبارت در مورد عملکردی واحد حرف بزنند. آیه ۴ب با «لکن» آغاز می‌شود، نه با «یعنی» یا «به عبارت دیگر». به طور قطع، کاربرد معمول چنین دستور زبانی بدان معناست که دو فعالیت متفاوت و متضاد مورد بحث هستند. پس حتی اگر «نیکویی» تنها بر رفتار شهروندان دلالت داشته باشد، باید بدین معنا باشد که حکومت در کنار مجازات و تنبیه کردن (آیه ۴ب)، رفتار شهروندان را با برخی فعالیتها پاداش داده و آنها را ترویج هم می‌کند. این باید بدان معنا باشد که حکومت دست کم باید راههایی برای ستایش رفتار و روابط درست پیدا کرده، و در تشویق و تقویت آنها بکوشد. علاوه بر این، برخی معتقدند که پولس می‌گوید حکومت «نیکویی» را، نه فقط نیکویی فردی، بلکه هرآنچه که برای افراد نیکو باشد، ترویج می‌کند. ممکن است این به مفهوم ارتقای وضعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و رفاه مادی مردم، به طرق گوناگون باشد. البته چنین تفسیری بر حوزه نفوذ حکومت می‌افزاید.

از آنجایی که پولس تعریف مشخصی از «نیکویی» ارائه نداده، شاید منظورش این بوده که ما مفهوم گسترده‌تر آن را در نظر بگیریم. شاید طبیعی‌ترین تعبیر این باشد: حکومت هم «نیکویی»، یعنی رفتار و

رومیان ۱۳ وجود دو افراط را رد می‌کند: حکومتی که بیش از حد محدود و حکومتی که بیش از حد مقتدر است.

روابط درست را ترویج کرده و به آن پاداش می‌دهد، و هم جلوی «بدی»، یعنی رفتارها و روابط بد را گرفته و آنها را مجازات می‌کند. پس رومیان ۱۳ وجود دو افراط را رد می‌کند: حکومتی که بیش از حد محدود و حکومتی که بیش از حد مقتدر است ... یعنی هم حکومت **استبدادی** و هم **مکتب اصالت آزادی فردی** را مانع می‌شود.

احترام مشروط توأم با آرامش

درک نقش و مسئولیت حکومت، شخص مسیحی را مجدداً یاری می‌نماید تا حکومت و چگونگی برقراری ارتباط با آن را درک کند. در اینجا چند اصل هست که در نبوت ارمیا هم بدان‌ها برمی‌خوریم.

مسیحیان باید حتی نسبت به حاکمان غیرمسیحی، احترام **مشروط** توأم با آرامش را رعایت نمایند. اول اینکه، ما باید به صاحبان قدرت احترام بگذاریم، چه با دیدگاه‌های ما همسو باشند و چه نباشند. برای مثال، خدا از طریق ارمیا به بنی‌اسرائیل می‌گوید که «بنده من نبوکدنصر» (ارمیا ۲۷:۶) یعنی پادشاهی بت‌پرست، زمام امور آن بخش از جهان را بر عهده خواهد گرفت و «اگر ... هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند... [من، خداوند] آن امت را ... سزا خواهم داد» (آیه ۸). دوم اینکه، احترام توأم با آرامش بدین معناست که مسیحیان نباید از اعمال حکمرانانی که دیدگاهی مخالف ایشان دارند، مضطرب و هراسان شوند. چرا؟ چون که وقتی خدا به کسانی که او را پرستش نمی‌کنند اجازه می‌دهد تا زمام قدرت را در دست بگیرند، عدالت را فراموش نمی‌کند: «تمامی امت‌ها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد. پس امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت [او **تحت انقیاد** آنان خواهد بود]» (۲۷:۷). مسیحیان نباید مضطرب باشند،

زیرا اضطراب به دشمنی پرخاشگرانه می‌انجامد. نباید این حس در مسیحیان باشد که: "یکی باید جلوی این را بگیرد!" هرچه باشد، حکومت «خادم خدا» است (رومیان ۱۳:۴)؛ ولو اینکه خودش هم خبر نداشته باشد. حکومت نمی‌تواند نقشه خدا را خنثی کند. حتی بی‌ایمانی و خشونتش بازپچه‌ای در دستان خداست. ولی سوم اینکه، احترام توأم با آرامش مسیحیان، احترامی مشروط است. از آنجایی که خدا داور است، ما می‌دانیم که پادشاه و شهرش هم زیر دآوری او قرار دارند. اگر توبه نکنند، مورد دآوری قرار خواهند گرفت (ارمیا ۲۷:۷). پس احترام ما بی‌حد و حصر و چاپلوسانه نیست.

مسیحیان باید مواظب دیدگاه‌های ایدئولوژیک افراطی، در زمینه نقش حکومت باشند. از یک سو، به سختی می‌توان برای تأیید این دیدگاه بسیار محافظه‌کارانه که می‌گوید تنها وظیفه حکومت اجرای مبانی قانون است و پس، در کتاب مقدس شاهدهی پیدا کرد. از سوی دیگر، کتاب مقدس نمی‌تواند از دیدگاه بسیار لیبرال / سوسیالیستی که حکومت را "منجی" بشریت می‌داند، حمایت کند.

مسیحیان باید با میل و رغبت در زندگی مدنی مشارکت کامل داشته باشند. در مجموع، رومیان ۱۳ نگرشی بسیار مثبت از نقش حکومت ارایه می‌کند. هنگامی که پولس در آیه ۷ از پرداخت مالیات (باج) و خراج (جزیه) سخن می‌گوید، مسیحیان را به مشارکت کامل در زندگی اجتماعی و شهروندی فرامی‌خواند. این موضوع ما را به آیه‌های ۸-۱۰ رهنمون می‌شود ...

زندگی کردن به عنوان عضوی از جامعه

آیه‌های ۸-۱۰ را به آسانی می‌توان بسیار فردگرایانه تفسیر کرد، یعنی این طور برداشت کرد که این آیه‌ها چنین تعلیم می‌دهند که هر یک از ما باید «یکدیگر» (آیه ۸)، و «همسایه» مان (آیه‌های ۹-۱۰) را محبت کنیم. بخش مربوط به حکومت (آیه‌های ۱-۷) با دو حکم مربوط به محبت کردن دشمنان (۱۲:۱۷-۲۱) و محبت کردن همسایگان (۱۳:۸-۱۰) احاطه شده است. پس آیا این موضوعات تصادفی کنار هم چیده شده‌اند؟ آیا پولس همین طوری موضوع حکومت را لابه‌لای دو بخش مزبور گنجانده، یا اینکه ارتباطی میان آنها وجود دارد؟

اول از همه، به ارتباط میان ۱۲:۱۷-۲۱ و ۱۳:۱-۷ نگاهی بیندازید. زمانی که پولس به ما فرمان می‌دهد "بدی را به نیکویی مغلوب ساز" (۲۱:۱۲) و سپس با پرداختن به موضوع مشارکت ما در امور اجتماعی، دارد به مسیحیان این پیام را می‌دهد که با انجام کارهای نیکو (یعنی با مهربانی و سخاوت) و با "نیکو زندگی کردن" در مفهوم کامل شهروندی، بر بدی جامعه خودتان غلبه نمایید. حالا به ارتباط میان ۱۳:۱-۷ و آیه‌های ۸-۱۰ نگاه کنید. وی در آیه ۷ می‌گوید: «حق هر کس را به او ادا کنید» و در اینجا دارد به طور اخص درباره حکومت حرف می‌زند (و به پرداخت مالیات اشاره دارد). آیه ۸ هم از پرداخت دیونی که به دیگران داریم سخن می‌گوید، منتها در اینجا پولس موضوع صحبت را به مجموعه کلی همسایگانمان، یعنی همه شهروندانی که با آنها زندگی می‌کنیم، معطوف می‌سازد. بدین ترتیب، پولس ما را نه تنها به مشارکت در حکومت، که حتی به مشارکت در زندگی اجتماعی و مدنی نیز فرامی‌خواند. مسیحیان باید در همسایگی، محله و شهرشان، "نیکو کاران" خوبی باشند.

یکبار دیگر ارمیا نمونه کتاب مقدسی مناسبی برای مغلوب ساختن بدی یا نیکویی، در مفهوم اجتماعی آن است. وی یهودیان تبعید شده به بابل را به مغلوب ساختن بدی از طریق تلاش برای ایجاد

رفاه و آبادانی شهرشان، فرامی‌خواند. زمانی که ارمیا خطاب به تبعید شدگان بابل نامه‌ای نوشت، آنان در پیله خود فرو رفته و خود را از انجام هرگونه مشارکتی در امور شهر "ناپاک" و بت‌پرست بابل **محصور** کرده بودند. ارمیا می‌گوید که اگر بابل توبه نکند، نوبت داوری‌اش فرا خواهد رسید (۷:۲۷) و از این رو بنی‌اسرائیل نباید چشمان خویش را به روی شرارت بابل ببندند. با این حال، از بنی‌اسرائیل انتظار می‌رود که در امور شهرشان مشارکت و مداخله کنند و برای صلح و رفاهش بکوشند. قرار نیست با ارزش‌های بت‌پرستی مدارا کنند، بلکه قرار است در شهرشان حضوری مثبت و پر جلال داشته باشند. ارمیا به آنها می‌گوید که برای حفظ هویتشان، آنها باید برای خود خانه بسازند و در آنها ساکن شوند (۵:۲۹)، در اجتماع سرمایه‌گذاری کنند، ازدواج کنند و پسران و دختران بزنند (آیه ۶ الف) و بر شمارشان بیفزایند، نه اینکه کم گردند (آیه ۶ ب)، در پی "سلامتی" و شالوم شهرشان باشند (آیه ۷)، و در مجموع در راستای هماهنگی و کامیابی بکوشند و برایش نزد خداوند دعا کنند (آیه ۷). پس ارمیا دارد به ایمانداران می‌گوید که با آوردن محبت و ایمانشان به میان شهری که در آن زندگی می‌کنند، "بدی را با نیکی می‌مغلوب سازند". این مطلب زمینه رهنمودهای پولس در رومیان ۸:۱۳-۱۰ را تشکیل می‌دهد.

محبت به عنوان یک دین

پس در آیه ۸ رشته افکار پولس از پرداخت مالیات و احترامی را که مدیون حاکمان هستیم (آیه ۷)، به سوی همه دین‌هایی که داریم و نباید آنها را پرداخت نشده رها کرد، و سپس به دینی که قوم خدا همواره به جامعه‌شان دارند، معطوف می‌شود: «یکدیگر را پیوسته محبت کنید» (آیه ۸). پولس "مدیون محبت" بودنمان را به وظیفه ما در قبال رعایت شریعت خدا وصل می‌کند، زیرا «هر که به دیگری محبت کند، در واقع شریعت را به جا می‌آورد». چرا چنین است؟ چون که شریعت، یعنی احکام زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، طمع مکن و غیره، «همه در این کلام خلاصه می‌شود که "همسایه‌ات را همچون خوشتن محبت نما"» (آیه ۹). به عبارت دیگر، شریعت خدا دستورالعملی است درباره نحوه محبت کردن به دیگران، و نحوه نیکی کردن به کسانی که پیرامونمان هستند. پولس این را می‌گوید: احکام شریعت چیزی فراتر از مثنی دستورالعمل هستند، آنها "رشته‌های محبت" به شمار می‌روند.

اما بعد همه چیز را وارونه می‌کند و می‌گوید که این محبت، خود تحقق شریعت است (آیه ۱۰). او محبت را به گونه‌ای تعریف می‌کند که گویی حاصل اطاعت مو به مو از شریعت خدا در رابطه فرد با همسایه‌اش می‌باشد. بنابراین، پولس این را هم می‌گوید: محبت به راستی چیزی جز پیروی از شریعت نیست. به عبارت دیگر، پولس از اینکه محبت و شریعت را به جان هم اندازد، پرهیز می‌کند. اطاعت کردن، محبت کردن است ... و محبت کردن، اطاعت کردن است! اگر می‌خواهیم دیگران را محبت کنیم، باید از فرمان‌های خدا اطاعت نماییم.

مردمان امروزی مسائل را این‌گونه نمی‌بینند. در کوتاه مدت، اغلب چنین به نظر می‌رسد که به محبت عمل کردن یعنی نقض شریعت. برای مثال، اغلب ما می‌دانیم که حقیقت باعث رنجش دیگران می‌شود، از این رو دروغ می‌گوییم. اما پولس به ما هشدار می‌دهد که مبدا فکر کنیم از خدا عاقل‌تریم و بهتر از او می‌دانیم که چه چیز دیگران را می‌رنجاند و چه چیز کمکشان می‌کند. معمولاً زمانی که ما درباره "چیزی دوست داشتی" حرف می‌زنیم، منظورمان "چیزی راحت" است ... چیزی که برای انسان کمترین مزاحمت یا دردسر را به همراه دارد. وانگهی، هدف از محبت‌مان هم این است که باعث رنجش کسی نشویم (آیه ۱۰)! اما در نهایت فقط خدا می‌داند که ما و همسایگانمان چه نیازی داریم. اوست که روح و قلب ما

را آفریده و اوست که از نیاز حقیقی ما خبر دارد. از این رو، شریعت روش خدا برای بیان این مطلب است: آیا می‌خواهی باعث رنجش همسایه‌ات نشوی؟ راهش این است! از این دستورالعمل‌ها پیروی کن، نه از غرایز یا حکمت خود. بدین ترتیب، ناطاعتی از شریعت خدا به هیچ وجه یک ناطاعتی صرف نیست. هر گناهی، هم اهانت به حکمت خدا محسوب می‌شود، و هم عقیم ماندن محبت.

پس همان‌طور که ارمیا هم فهمیده بود، مسیحیان در عین حال که به «سرزمین‌شان» خدمت می‌کنند، باید از افراط و تفریطی دوگانه اجتناب کنند. اول اینکه، ایمانداران همیشه با این وسوسه روبرو هستند که در محیط‌های بسته که همگی اعضایش مسیحی هستند و امکان هیچ تماسی با غیرمسیحیان و محبت کردن آنان از طریق خدمت و نیکوکاری وجود ندارد، زندگی کنند. اما دوم اینکه، ارمیا به یهودیان تبعید شده به بابل گفت هویت خویش را به عنوان قوم خدا حفظ کنند، و (همان‌طور که دیدیم) تبعیدیانی همچون دانیال با وجودی که هرگز از خدمت فرمان‌بردارانه خدا دست نکشیدند، اما به حکومت هم خدمت کردند. ما با نادیده گرفتن موازین و معیارهای خدا، نمی‌توانیم جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم محبت کنیم. برعکس، با اطاعت کردن از فرمان‌های خداست که جامعه را محبت می‌کنیم. یک مسیحی نه درهای ارتباط با جامعه را به روی خود می‌بندد، و نه با آن سازش می‌کند.

دیدگاهتان را حفظ کنید

مسیحیان برای اینکه چنین زندگی‌ای داشته باشند، باید «زمان حال» را بفهمند (آیه ۱۱). لازم است بدانیم و به خاطر بسپاریم که ما هم شهروندان کشوری هستیم که خدا در این جهان برقرار کرده است، و هم شهروندان ملکوت جاودانی که قرار است در آینده ظهور کند. ما باید دیدگاهمان را حفظ کنیم.

زمان حال از چه ماهیتی برخوردار است؟ «شب منقضی شد و روز نزدیک آمد» (آیه ۱۲ الف). حرف پولس این است که این جهان چندان نخواهد پایید و جهان ابدی هر آن پدیدار خواهد شد. خیلی‌ها تصور می‌کنند که پولس در اینجا دچار اشتباه شد، و روز داوری به آن زودی که وی انتظارش را داشت، از راه نرسید! اما این برداشت به معنی متوجه نشدن منظور پولس است که می‌گوید: ما باید به ماهیت و طبیعت گذرا بودن این زندگی پی ببریم. **زودگذر** و ناپایدار بودن، جزء ذات این جهان است. از ما انتظار می‌رود که زندگی‌مان را روی چیزهای جاودانی، یعنی چیزهایی که ماندگار هستند بنا کنیم؛ یعنی حقیقت، خدا، محبت، عدالت. در واقع، برای اینکه به ماهیت گذرای این جهان پی ببرید، حتی لازم نیست یک مسیحی باشید. غیرمسیحیان زیادی هستند که در آستانه مرگ ناگهان در ریافته‌اند که باید در اولویت‌هایشان تغییراتی اساسی به وجود آورند! مسیحیان همیشه باید با این دیدگاه زندگی کنند. حقیقت شگفت‌انگیز این است که با گذشت هر روز از زندگی‌مان «نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم» (آیه ۱۱).

دانستن این حقیقت باعث می‌شود که «اسلحه نور را بپوشیم» (آیه ۱۲ ب). رفتار ما «با شایستگی» خواهد بود، «چنانکه در روز» (آیه ۱۳). این کار مستلزم ابداع‌گری و تعمق است. ما باید تصور کنیم که روز طلوع کرده و عیسی درست پیش روی ماست، و آنوقت از خودمان پیرسیم؛ حالا باید چگونه رفتار کنیم؟ چه چیزی به راستی اهمیت جاودانی دارد؟ چه چیزی تا به ابد خواهد پایید؟

ما باید تصور کنیم که عیسی درست پیش روی ماست، و آنوقت از خودمان پیرسیم؛ حالا باید چگونه رفتار کنیم؟

در آیه ۱۴، پولس استعاره خود را در مورد آنچه که شهروندان آسمان باید در این دنیا «پوشند»، عوض می‌کند: «عیسای مسیح خداوند را ببوشید، و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید». البته به یک معنا، ما همین حالا هم «مسیح را دربر گرفته‌ایم [= پوشیده‌ایم]» (غلاطیان ۲۷:۳ - نگاه کنید به رومیان ۳:۶). به واسطه همین است که به لحاظ قضایی در پیشگاه خدا عادل محسوب شده‌ایم. ما به لحاظ قضایی «در او» و «پوشیده شده با او» هستیم. ما این را در سرتاسر کتاب رومیان شاهد هستیم. اما از زمینه متن چنین پیداست که در اینجا منظور پولس داشتن زندگی‌ای است که گویی ما خود عیسی را دربر کرده‌ایم. به عنوان مثال، اگر مردی لباس رسمی (تاکسیدو) و زنی لباس رسمی میهمانی پوشیده و کفش پاشنه‌دار به پا کرده باشند، این پوشش روی رفتارشان تأثیر می‌گذارد. در آینه نگاه می‌کنید و خودتان را می‌بینید که برای شرکت در ضیافتی رسمی و باشکوه لباس پوشیده‌اید، پس رفتار شما در انطباق با آن [ضیافت] می‌باشد. اگر [این را] فراموش کرده و طوری عمل کنید که گویی لباس ورزشی پوشیده‌اید، مستخره به نظر خواهید رسید (و احتمالاً لباستان هم خراب خواهد شد!) حالا این مثال را برای زندگی مسیحی خودتان به کار ببرید. از ما انتظار می‌رود که به خاطر داشته باشیم «چه کسی را دربر کرده‌ایم»، او چه کاری برایمان انجام داده، برای ما چه خواسته و چه بهایی به خاطر ما پرداخته است. این خیلی شبیه رومیان ۶ است، آنجایی که پولس به ما می‌گوید: شما نسبت به گناه مرده‌اید، و بعد می‌گوید: اکنون خودتان را نسبت به گناه مرده نگارید! به عبارت دیگر، پولس می‌گوید: در هر کاری که می‌کنید، در همه نگرش‌هایتان به کشوری که در آن زندگی می‌کنید و جامعه‌ای که عضوی از آن هستید، به خاطر داشته باشید که رهسپار کجا می‌باشید، و یادتان باشد چه کسی هستید!

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. شما چگونه به حاکمان خویش احترام مشروط توأم با آرامش می‌گذارید؟
۲. شما و کلیسایتان چگونه می‌توانید مایه برکت شهر یا منطقه زندگی‌تان باشید؟ (به عبارت دیگر: اگر شما یا کلیسایتان همین امشب ناپدید شوید، آیا اجتماع پیرامونتان اصلاً متوجه غیبت شما خواهد شد؟)
۳. اگر تصور کنید که عیسی درست مقابلتان ایستاده و شما مسیح را پوشیده‌اید، چه چیزی در زندگی امروز شما عوض خواهد شد؟



رومیان ۱:۱۴-۲۳

روابط جدید: میان ضعیف و قوی

پولس در فصل‌های ۱-۱۱ به تشریح انجیل پرداخته است: یعنی اینکه ما محض فیض و تنها به واسطه ایمان به مسیح، در نگاه خدا عادل شمرده می‌شویم. از این رو در عین حال که هنوز گناهکاریم، در نظر او کاملا عادل و کامل می‌باشیم. اگر ما انجیل را به خوبی درک (فصل‌های ۱-۵) و آن را تجربه کنیم (فصل‌های ۶-۸)، نتیجه‌اش یک زندگی سرشار از سپاسگزاری و محبت و شادمانی خواهد بود.

با آغاز فصل ۱۲، پولس به توصیف این زندگی سرشار از محبت می‌پردازد که روابط ما را با خودمان، با دیگر مسیحیان، و با دنیا، اعم از دوستان و دشمنان، دگرگون می‌کند. حالا، در فصل ۱۴ او فرصتی می‌یابد تا همه گفته‌های قبلی‌اش را در موردی خیلی خاص، یعنی مشکلی که گریبان‌گیر جماعت مسیحی روم شده بود، به کار ببرد. او می‌گوید: بسیار خوب، حالا بگذارید به شما نشان بدهم که همه این حرف‌ها برای حل مشکلی که شما با آن درگیر هستید چه کاربردی دارند.

موضوعات بحث برانگیز

مشکل چیست؟ مشکل این است که وقتی پای «مواجهه در مباحثات (صدور حکم دربارهٔ مسائل مورد تردید)» (آیه ۱) به میان می‌آید، مسیحیان نمی‌توانند «دست از داوری کردن یکدیگر بکشند». در کلیسای روم، به جای روح پذیرش، روح رد نمودن و طرد کردن یکدیگر حاکم است. موضوع اصلی این است که برخی از اعضای کلیسا نمی‌توانند میان موضوعاتی که اصول زیربنایی محسوب می‌شوند، و ترجیحات فردی تمیز قائل شوند. ضعیفان نمی‌دانند چه زمانی در محدوده‌ای قرار دارند که پولس آن را محدوده موضوعات «بحث برانگیز» می‌نامد و چه موقع در محدوده موضوعات «غیرقابل بحث» ایستاده‌اند. واژه یونانی‌ای که در آیه ۱ب به کار رفته، dialogismoi است. به طور سنتی، این واژه به «موضوعات وجدانی» اطلاق می‌گردد. موضوع وجدانی موضوعی است که خدا در کلامش به طور اخص در مورد آن چیزی نگفته است ... نه آشکارا آن را ممنوع کرده و نه صراحتاً به اجرائش فرمان داده است. پس وقتی با یکی از این «موضوعات بحث برانگیز» روبرو می‌شویم، این احتمال وجود دارد که به افراط یا تفریط کشیده شویم. ما باید خود را مجهز به مقابله با این دو تفکر کنیم: الف) تقریباً هر موضوعی در محدوده «موضوعات بحث برانگیز و وجدانی» قرار می‌گیرد، و ب) تقریباً به ندرت موضوعی در محدوده «موضوعات بحث برانگیز و وجدانی» قرار می‌گیرد.

در کلیسای روم، موضوع مورد بحث، مربوط به خوردن بود. «یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول می‌خورد» (آیه ۲). برخی احساس می‌کردند که به عنوان یک مسیحی، نمی‌توانند گوشت بخورند.

اما اختلاف عقاید دیگری هم وجود داشت. آیه ۵ نشان می‌دهد که بعضی‌ها احساس می‌کردند باید روزهای معینی را مقدس بشمارند. در کولسیان ۱۶:۲ پولس از مسیحیانی سخن می‌گوید که هنوز اعیاد یهودی (عهد عتیقی) را پاس می‌دارند. شاید همین موضوع در اینجا، منظور نظر بوده است. از این گذشته،

رومیان ۱:۱۴ و ۲۰ نشان می‌دهند که عده‌ای خوراکی‌های مشخصی را "نجس" می‌شمردند. این اشاره‌ای است صریح به قوانین آیینی عهد عتیق در مورد خوراکی‌های "حلال" و "حرام" (برای مثال، نگاه کنید به لاویان ۱۱ و تثنیه ۱۴). اینها بخشی از قواعد عهد عتیق بودند که رعایت کردن و یا نکردن آنها صلاحیت شما را برای شرکت در پرستش در خیمه اجتماع یا معبد تأیید و یا رد می‌کرد. هنوز کسانی هستند که از قوانین مربوط به گوشت (خوراک یهود) تبعیت می‌کنند. و بعد، رومیان ۱:۱۴ نشان می‌دهد که نوشیدن شراب هم می‌تواند یکی از این موضوعات باشد. بعضی از مسیحیان به وضوح احساس می‌کردند که ایمانداران اصلاً نباید لب به شراب بزنند.

ضعیف و قوی

اینجا پولس معنای "ضعیف" و "قوی" بودن را به ما نشان می‌دهد. وی در آیه ۳ می‌گوید: «پس، خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است». در اینجا پولس نشان می‌دهد که شخص "ضعیف" تمرکزش بر انجیل را از دست داده است. بر اساس انجیل، خدا ما را نه به خاطر بکن و نکن‌های شریعت، بلکه ما را در مسیح پذیرفته است. پس چرا پولس این قبیل افراد را "ضعیف" می‌شمرد؟ لیون موریس^{۲۰} به خوبی توضیح می‌دهد:

"آنچنان که از بحث برمی‌آید، منظورش کسی نیست که به مسیح اعتماد کمتری دارد و ایمانش سست است (نگاه کنید به ۱۹:۴). برعکس، شخصی که منظور نظر پولس است، کسی است که رفتار مبتنی بر ایمان را هنوز درک نکرده است ... او نمی‌فهمد که وقتی موضوع عادل شمرده‌گی به واسطه ایمان درک شود، دیگر مسائلی نظیر خوردن گوشت و شراب و نگاه داشتن ایام خاص، بی‌ربط می‌شوند."

(رساله به رومیان - ص ۴۷۷)

پولس نمی‌گوید که مسیحیان "ضعیف" نجات پیدا نکرده‌اند، یا اینکه به مسیح اعتماد ندارند. در واقع، مسیحیان "ضعیف" معمولاً افرادی هستند که برای خشنود ساختن مسیح بیشترین تلاش را کرده و خود را به آب و آتش می‌زنند. "ضعیف" بودن آنها در این است که هنوز تکه‌هایی از روح شریعت زدگی در وجودشان باقی مانده است. این قبیل افراد، روی مفاهیم ضمنی انجیل کار نکرده‌اند. شما اگر فقط محض فیض نجات یافته‌اید، پس دیگر لزومی ندارد احساس کنید که می‌توانید و یا اینکه مجبورید با انجام قواعد و مقرراتی خاص، به نوعی نظر لطف خدا را جلب نمایید.

شما اگر فقط محض فیض نجات یافته‌اید، پس دیگر لزومی ندارد احساس کنید که می‌توانید و یا اینکه مجبورید با انجام قواعد و مقرراتی خاص، به نوعی نظر لطف خدا را جلب نمایید.

از سوی دیگر، یک مسیحی قوی (پولس تا ۱:۱۵ از مسیحیانی که ضعیف نیستند، تحت عنوان "توانا" یاد نمی‌کند، اما در سراسر فصل ۱۴ به توصیف سودمندی از ایشان می‌پردازد) کسی است که می‌داند به واسطه انجیل نجات یافته، و از این رو درک می‌کند که در محدوده‌هایی مانند خوردن گوشت، آزادی عمل دارد. پس در اینجا، مسیحی ضعیف می‌گوید: "حتی با وجودی که مسیح گفته که پیروانش

در خوردن هر نوع خوراک آزادند (مرقس ۷:۱۴-۲۳؛ نگاه کنید به کلمات پولس در رومیان ۱۴:۱۴ الف)، ما نباید گوشت بخوریم، خوردن گوشت اشتباه است. "مسیحی قوی می‌گوید: ما آزادیم که گوشت بخوریم!

مقایسه این بحث و جدل با آنچه که در اول قرن‌تین ۸ توصیف شده، جالب توجه است. در آنجا میان ایماندارانی که قبل از مسیحی شدنشان بت‌پرست بودند و دیگر ایمانداران منازعه‌ای پیش آمده بود، مبنی بر اینکه: "آیا مسیحیان می‌توانند باقیمانده گوشت قربانی شده برای بتها را که پس از مراسم [بت‌پرستی] برای فروش [به بازار] می‌آورند، بخردند و بخورند یا نه؟ در موقعیت مزبور، افراد "قوی" مسیحیانی بودند که می‌گفتند: هیچ اشکالی در خوردن گوشت قربانی وجود ندارد، بت اصلا وجود خارجی ندارد. بدین ترتیب، مسیحیان "قوی" احتمالا مسیحیان یهودی تبار بوده‌اند، که هیچ پیشینه‌ای از پرستش بتها نداشتند. مسیحیان "ضعیف" هم کسانی بودند که قبلا خودشان بت‌پرست (عمدتا غیر یهودیان)، و زمانی گرفتار دام آیین‌های رازآمیز بت‌پرستی بودند و حالا احساس می‌کردند که داشتن هر ارتباطی با این آیین‌ها، ایشان را آلوده خواهد ساخت.

ولی از قرار معلوم در کلیسای روم، نقش‌ها وارونه شده است. مسیحیان "ضعیف" کسانی هستند که از قوانین مربوط به خوراک "پاک و ناپاک" عهد عتیق پیروی می‌کنند (۲:۱۴ و ۳ و ۱۴ و ۲۰)، و از خوردن گوشت‌های حرام یا شکستن دیگر قوانین عهد عتیق، احساس ناپاکی بدیشان دست می‌دهد. ظاهرا در اینجا، مسیحیان "ضعیف"، مسیحیان یهودی تبار هستند.

بعضی‌ها می‌پرسند: آیا اینها همان "یهودگرایان" غلطیه نیستند که برای نجات یافتن، مراعات کردن قوانین عهد عتیق را همچنان ضروری می‌دانستند؟ پاسخ باید منفی باشد. پولس اصلا آنها را مسیحی به حساب نمی‌آورد (غلاطیان ۱:۸). او حتی آنها را مسیحیانی که "ایمان ضعیف دارند" نمی‌خواند. پس در اینجا با مقوله متفاوتی روبرو هستیم. اینها مسیحیانی هستند که به انجام آداب مرتبط با خوراک و رعایت شعایر عهد عتیق عادت داشتند، و حالا به مسیحیانی که در آداب و رسوم مزبور با ایشان همراهی نمی‌کردند، به دیده تحقیر می‌نگریستند. حالا پولس نهایت دقت را به خرج می‌دهد تا از ضعیف خواندن همه مسیحیان یهودی تبار خودداری کند! چرا؟ زیرا غیر یهودی تباران بسیاری وجود داشتند که پیش از گرویدنشان به مسیحیت، برای عبادت در کنایس گردهم می‌آمدند و "خدا ترس" نامیده می‌شدند. پولس نمی‌خواست آنها را در زمره مسیحیان "ضعیف" جای دهد.

وقتی اول قرن‌تین ۸ و رومیان ۱۴ را کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که بنا به موضوع خاصی که در جریان است، یک گروه قومی یا اجتماعی می‌تواند در ردیف مسیحیان "ضعیف" (مانند یونانیان در قرنتس) قرار بگیرد، و گروه دیگر در ردیف مسیحیان "قوی". اما وقتی که موضوع عوض می‌شود، نقش این گروه‌ها هم ممکن است با هم عوض شود (چنانکه اینجا در مورد یهودیان چنین شد).

این به ما کمک می‌کند که اصل گسترده‌تری را که در زیر موارد مورد بحث است مشاهده کنیم. مسیحیان "ضعیف" آنهایی هستند که بیشتر مایلند آداب و رسوم غیر ضروری فرهنگی خویش را حفظ کنند و آنها را تحت عنوان ضرورت بلوغ و کارایی مسیحی اشاعه دهند. برای مثال، نسل قدیمی‌تر یک کلیسا ممکن است احساس کند از جوانانی که دوست دارند برای پرستش از موسیقی روز استفاده کنند، خیلی برتر است. آنها منکر این نیستند که جوانان کلیسا هم مسیحی به شمار می‌آیند، اما ممکن است ادعا کنند که موسیقی جوانان خداوند را خشوند نمی‌سازد و حتی اهانتی به ساحت اوست. چرا؟ چون موسیقی

روز به مذاق خودشان خوش نمی‌آید و آن را توهینی به خودشان می‌دانند. بدین ترتیب، قدیمی‌ها موضوع سلیقه، رسوم و فرهنگ را آن قدر بالا می‌برند که آن را در جایگاهی **فرافرهنگی** نشانده و نشانه‌ای از بلوغ روحانی تلقی می‌کنند.

نگرش

آیه ۳ نگرش طبیعی مسیحیان قوی و ضعیف نسبت به یکدیگر را نیز نشان می‌دهد. «خورنده [مسیحی "قوی"] ناخورنده [مسیحی "ضعیف"] را حقیر شمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند». در اینجا پولس به مسیحیان قوی می‌گوید که نسبت به مسیحیان ضعیف احساس برتری نکنند. این بدان معناست که احتمالاً مسیحیان قوی خود را ایمانداران بالغ‌تر، پیشرفته‌تر، فهمیم‌تر و به لحاظ روحانی باسوادتر می‌دانستند. آنها به مسیحیان ضعیف به دیده تحقیر نگاه کرده و ایشان را افرادی ساده لوح و متعصب می‌پنداشتند. احتمالاً نگرش مسیحیان قوی نسبت به مسیحیان ضعیف چیزی شبیه به این بوده: "این مشکل شماست!" آنها، در کنار این پاسخ، به رفتار و نگرشی ادامه می‌دهند که در نظر ایمانداران ضعیف، باعث ناخشنودی خدا و توهین به اوست.

از سوی دیگر، «ناخورنده» یعنی مسیحی ضعیف، به طور طبیعی کسی را که همه چیز می‌خورد، محکوم می‌کند. توجه داشته باشید که آیه ۳ به ما می‌گوید که مسیحیان قوی بیشتر مایلند نسبت به مسیحیان ضعیف احساس برتری و بی‌تفاوتی کنند، در حالی که مسیحیان ضعیف مایلند مسیحیان قوی را محکوم نمایند. آنها در مواجهه با مسیحیان قوی بی‌تفاوتی نشان نمی‌دهند (یعنی همان کاری که مسیحیان قوی در برخورد با ضعیفان می‌کنند)، ولی در عوض مسیحیان قوی را تقبیح کرده و بدیشان هشدار می‌دهند که خطر روحانی دهشتناکی که با آن روبرو هستند، ناخشنودی خدا و بی‌حرمت کردن اوست.

پس قوی‌ترها دوست دارند ضعیف‌ترها را خوار شمرده و آنها را چندان به حساب نیاورند زیرا ایشان را شریعت‌زده می‌انگارند. ضعیف‌ترها هم دوست دارند قوی‌ترها را زیادی جدی بگیرند، و از دیدن **"لابالی‌گری"** آنان به شدت عصبانی و پریشان شوند.

آنچه که مسیحیان ضعیف فراموش کرده‌اند

پولس می‌گوید که هر دو گروه در رویارویی با یکدیگر، "نباید" از تمایلات طبیعی خویش پیروی نمایند. آیه‌های ۳ب-۱۲ عمدتاً به انتقاد از مسیحیان ضعیف اختصاص یافته، در حالی که آیه‌های ۱۳ب-۲۱ اساساً روی سخنش با مسیحیان قوی است. پولس به مسیحیان "ضعیف" می‌گوید: وقتی شما مسیحیانی را محکوم می‌کنید که به ممنوعیت‌های شما وقتی نمی‌گذارند، در اینجا فراموش کرده‌اید که ...

اول، همه ما به واسطه ایمان عادل شمرده شده‌ایم. چرا هم‌کیش مسیحی نباید محکوم شود؟ چون «خدا او را پذیرفته است» (آیه ۳ب). واژه "پذیرفته" همان واژه‌ای است که در آغاز نصیحتش برای "پذیرش" یکدیگر به کار برده بود. به عبارت دیگر، پولس می‌گوید: شما باید پذیرای همدیگر باشید، زیرا خدا شما را پذیرفته و قبول کرده است. این عبارت پر قدرتی است! پولس می‌گوید که ما باید به خاطر داشته باشیم که هر چقدر رفتار یا نگرش یک مسیحی قوی یا ضعیف باشد، او هم چنان، به واسطه مسیح،

مورد پذیرش و محبت کامل پدر قرار دارد. اصلا کل کتاب رومیان حول محور همین موضوع می‌چرخد! اینجا پولس انجیل را در مورد چنین مباحثاتی به کار می‌گیرد و به خوانندگانش گوشزد می‌کند که نگرش و رفتارشان باید تحت تأثیر این درک باشد که خدا طرف مقابل را می‌پذیرد و او را در مسیح عادل می‌یابد. جان استات می‌نویسد:

”چطور جرأت می‌کنیم کسی را رد کنیم که خدا او را پذیرفته است؟ در حقیقت، بهترین راه برای تعیین نگرش خود نسبت به دیگران، تشخیص نگرش خدا نسبت به آنهاست. این اصل حتی از قانون طلایی [با دیگران همان‌طور رفتار کنیم که با خودمان رفتار می‌کنیم] هم بهتر است. خوب است که با دیگران طوری رفتار کنیم که دوست داریم ایشان با ما رفتار کنند، اما بهتر آن است که با آنها طوری رفتار کنیم که خدا با آنان رفتار می‌کند.“

(پیغام رومیان - ص ۳۶۱)

دوم، ایشان فراموش کرده‌اند که یگانه داور، خداست. آیه ۴ هشدار می‌دهد که شدیدالرحن در محکوم کردن مسیحیانی که در کشان از ”امور وجدانی“ با شما فرق می‌کند. در اینجا واژه ”حکم کردن“ صرفاً به معنای کسی نیست که ارزیابی ساده‌ای انجام می‌دهد، بلکه منظور کسی است که محکوم و تقبیح می‌کند. به عنوان مثال، پولس در اینجا می‌گوید که خوردن گوشت به خودی خود کاری گناه‌آلود نیست. ولی شاید یک مسیحی (بنا به دلایلی بسیار موجه) تصمیم بگیرد از خوردن گوشت پرهیز کند. در این مورد، داوری و محکوم کردن او به خاطر خوردن و آشامیدنش، عملی خطاست. چرا؟ «تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می‌کنی؟» آن شخص بنده شما نیست. اجازه بدهید خداوند، یعنی عیسی مسیح، حکم کند که آیا این شخص به شایستگی خدمت‌ش می‌کند یا نه. ما صلاحیت داوری کردن را نداریم.

سوم، ایشان فراموش کرده‌اند که باید با جدیت به موضع خودشان ببیندیشند. هر یک از ما لازم است درستی یا نادرستی اعمال خود را از زیر ذره‌بین گذرانده و نسبت به هر خطایی ملزم شویم. فرد ضعیف باید به خاطر داشته باشد که شاید خودش اشتباه می‌کند! آیه ۵ خیلی جالب و مهم است: «پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود.» به عبارت دیگر، پولس می‌گوید که ما باید حواسمان به رفتار خودمان باشد. اول اینکه، لازم است ببینیم کتاب مقدس واقعا چه چیزی را امر و چه چیزی را نهی می‌کند، و چه مواردی را به وجدان آزاد ما وامی‌گذارد. دوم، حتی اگر کتاب مقدس دست ما را در انجام کاری باز می‌گذارد، ما مختاریم تا از انجامش پرهیز کنیم چراکه ممکن است ما یا دیگران را به گناه بکشاند. مشخص کردن همه اینها مستلزم تفکر و دعاست! پولس به طور اخص به مسیحیان ضعیف می‌گوید که اینچنین کنند، چرا که **محدورات اخلاقی** افراد بسیاری را که تمایل به شریعت‌گرایی دارند، فروگرفته است ... زیرا کتاب مقدس را مطالعه نکرده‌اند یا در مورد امور به خوبی نیندیشیده‌اند. ما باید در صدد آموزش وجدانمان بوده، و با فروتنی به اشتباهات خود اقرار کنیم.

چهارم، باید در عین حال مطابق وجدانمان رفتار کنیم. یک مسیحی نباید خود را درگیر عمل خاصی کند، مگر آنکه قبلاً در موردش خوب فکر کرده و قویا متقاعد شده باشد که انجام دادنش کار درستی است. در آیه ۶ پولس دربارهٔ اینکه چطور باید در مورد انجام دادن یا ندادن کاری، فکر کرد، نظر خود را در میان می‌گذارد. «هر که می‌خورد برای خداوند می‌خورد زیرا خدا را شکر می‌گوید، و آنکه نمی‌خورد برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید.» یک مسیحی باید مراقب هر رفتاری باشد و از خود بپرسد: ”آیا می‌توانم در حضور مسیح این کار را بکنم؟ آیا می‌توانم وقتی که نگاهش به من است، این کار را بکنم؟“

پس، در عین حال
که باید وجدانمان را
آموزش بدهیم، نباید
به آن خدش‌های وارد
کنیم.

آیا می‌توانم به نام او این کار را بکنم، و برای آن کار شکرش هم بگویم؟“ ما برای خودمان زندگی نمی‌کنیم، بلکه همچون بندگانی که اربابی دارند، برای جلب رضایت او زندگی می‌کنیم. ما «از آن خداوندیم» (آیه‌های ۲-۸). پس، در عین حال که باید وجدانمان را آموزش بدهیم، نباید به آن خدش‌های وارد کنیم.

چالشی برای مسیحیان ضعیف

پولس در آیه‌های ۹-۱۳ الف مسیحیان ضعیف را به چالش می‌کشد. وی بر مبنای آنچه که پیشتر گفته، حال این نکته را بیان می‌کند: عیسی زیست و مُرد و برخاست (آیه ۹) تا شما بتوانید برادرانش باشید. پس چطور می‌توانید از برادری که مسیح به خاطرش مُرد، دوری کنید یا او را به ریشخند بگیرید (آیه ۱۰ الف)؟ چطور می‌توانید بر کرسی داوری خدا بنشینید، در حالی که خودتان فرار است در پیشگاه وی حاضر شده، مورد داوری قرار بگیرید (آیه‌های ۱۰ ب-۱۱)؟ به جای تمرکز بر اعمال دیگران (آیه ۱۳)، شما باید روی رفتار خودتان و نحوه پاسخگویی به خدا، زمانی که به دیدارش نایل شوید، متمرکز باشید (آیه ۱۲). یا به عبارت دیگر: “ما باید هر کسی را که خداوند در انجیل پذیرفته، بپذیریم. ما نباید کسی را که در انجیل محکومیتی برایش نیست، محکوم کنیم. ما باید اطمینان حاصل نماییم که وجدانمان با آزادی‌ای که انجیل می‌بخشد همسو است. ما باید مطمئن شویم که در هم‌راستایی با انجیل زندگی می‌کنیم.”

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. آیا شخصیت شما از آن دست شخصیت‌هاست که می‌خواهد همه موضوعات را بحث برانگیز تلقی کند، یا اینکه اصلاً هیچ موضوعی را بحث برانگیز نمی‌شمارد؟
۲. آیا خود را در مورد خاصی ایمانداری ضعیف می‌بینید (برای چنین شناختی نیازمند سطح بالایی از خودآگاهی هستید)؟
۳. اگر می‌توانید، بگویید که این آیه‌ها چگونه شما را به چالش می‌کشد و چه تغییری در شما به وجود می‌آورند؟

بخش دوم

قوی هستید؟ باعث لغزش نشوید.

سرآغاز آیه ۱۳ هم جمع‌بندی حرف‌های پولس به مسیحیان "ضعیف" است و هم مقدمه تعالیمش به مسیحیان "قوی". مسیحیان قوی باید "بر یکدیگر حکم نکنند [دست از داوری متقابل بردارند]" بلکه «حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد». پولس همان واژه لغزش یا proskomma را در آیه ۲۰ هم به کار می‌برد. آیه ۲۱ توضیح می‌دهد که لغزش یعنی "افتادن". پولس دارد می‌گوید که وقتی مسیحیان قوی نسبت به مسیحیان ضعیف حساس نباشند و با دیده تحقیر بدیشان بنگرند (آیه ۳)، می‌توانند باعث شوند که مسیحیان ضعیف به گناه بیفتند.

چطور؟ حداقلش این است که در مسیحیان ضعیف تولید خشونت می‌کند، روحیه داوری و حکم کردن در ایشان به وجود می‌آورد، در مشارکت شکاف می‌اندازد، و روحی نامهربان و عاری از فیض پدید می‌آورد. و این همان نگرش داوری کننده‌ای است که پولس در آیه‌های ۳-۱۳ الف نسبت به آن هشدار داده است. اما این احتمال هم وجود دارد که رفتار مسیحیان قوی، مسیحیان ضعیف را به جایی بکشاند که شروع به انجام کارهایی بکنند که برخلاف وجدانشان است. توجه داشته باشید که پولس خیلی صریح می‌گوید که گوشت نجس نیست (آیه ۱۴). عقیده مسیحیان ضعیف در مورد خوردنی و نوشیدنی یک اشتباه ساده است؛ شاید در اینجا پولس دارد به سخنان عیسی، که در مرقس ۷:۱۴-۱۵ آمده، اشاره می‌کند، یعنی همان کلام مشابهی که خدا به پطرس هم داده بود (اعمال ۱۰:۱۵ و ۲۸). آنچه که زمانی نجس شمرده می‌شد، اکنون پاک است. خدا هیچ چیز را به ذاته بد نیافریده است، بلکه این دل‌های گناهکار ماست که از مخلوقات مادی به روشی استفاده می‌کند که بدی به بار می‌آورد. ما باید از چیزهایی نظیر گوشت، لذت ببریم و به خاطرشان خدا را هم شکر کنیم (نگاه کنید به اول تیموتائوس ۴: ۱-۵). دلیل وجود قوانین مربوط به خوراک در عهد عتیق، احتمالاً این بوده که خدا می‌خواست از این طریق به بنی اسرائیل یاد دهد که نمی‌توانند همان‌طور که هستند به حضور او وارد شوند، آنها می‌بایستی خویشتن را تطهیر می‌کردند. اکنون در مسیح، ما مقدس و بی‌ملامت به حضور خدا آورده شده‌ایم (کولسیان ۱: ۲۲). و از این رو، پایبند بودن بر پروردی باریک بینانه و موشکافانه در مورد استفاده از هر چیز مادی، به مثابه عدم درک پیامدهای کامل آموزه‌های آفرینش و نجات است.

با این وجود، و به رغم اظهار نظر بی‌پرده پولس در مورد غیر کتاب مقدسی بودن موضع مسیحیان ضعیف، وی می‌گوید: «هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد، برای او نجس است» (رومیان ۱۴: ۱۴). او منظور خود را در آیه ۲۳ شرح می‌دهد. اگر کسی خلاف وجدانش عمل کند، حتی اگر عملش اشتباه هم نباشد، انجام آن عمل برای شخص او اشتباه است چون دارد برخلاف آنچه که او رفتار درست یک مسیحی می‌پندارد، عمل می‌کند. حتی با وجودی که کارش اشتباه نیست، اما ایمانش رفتار او را توجیه نکرده، و «هرچه از ایمان نیست، گناه است» (آیه ۲۳).

آزادی‌ای که باعث لغزش می‌شود.

این بدان معناست که هرچند از نظر کتاب مقدس، حق با مسیحیان قوی است، اما ایشان نمی‌توانند با نشان دادن بی‌تفاوتی نسبت به برادران ضعیف خود، به لذت بردن از آزادی خویش ادامه بدهند. پولس در آیه ۱۵ بدیشان می‌گوید که در این مورد بخصوص، آزادی آنان در خوردن گوشت به معنای روی دادن دو اتفاق است:

اول اینکه، دیگر بامحبت نیستند. «مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر» (۱۳:۸)، به همان اندازه که برای افراد بیرون از کلیسا کاربرد دارد، در مورد افراد درون کلیسا هم صادق است. وقتی آگاهانه کاری را انجام می‌دهید که می‌دانید باعث رنجش برادر یا خواهر مسیحی‌تان می‌شود، بامحبت نیستید. (در اینجا، منظور ما فعالیت‌هایی مانند بخشیدن، گفتگو کردن با مردم درباره عیسی، و غیره که انجامشان به ما دستور داده شده، نیست، بلکه منظور، چیزهایی است که انجامشان برایمان مجاز است). وقتی آگاهانه یکدیگر را می‌رنجانیم، دیگر بامحبت نیستیم.

دوم اینکه، کار خدا تباه می‌شود. پولس به مسیحیان قوی می‌گوید که ممکن است آنان برادر ضعیف خود را «هلاک سازند» (۱۴:۱۵). منظور از «هلاک ساختن» چیست؟ بعضی‌ها فکر کرده‌اند که این بدان معناست که برادر ضعیف ممکن است به کلی هلاک و روانه دوزخ شود، اما چنین چیزی بعید است. عمده مطالب رومیان ۸ در این باره بود که هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت مسیح جدا سازد. آیا باید باور کنیم که عدم حساسیت ایماندار قوی نسبت به ضعیف، واقعا برای فرستادن وی به دوزخ کافی است؟! پس نمی‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که مسیحیان قوی این قدرت را دارند که مسیحیت کس دیگری را نابود سازند. موضوع در ۲۰:۱۴ روشنتر توضیح داده می‌شود، آنجایی که به ما می‌گوید عدم حساسیت ایمانداران قوی می‌تواند «کار خدا را خراب سازد». این کار خدا در وجود هر ایماندار («عمل نیکویی که در شما شروع کرده» - فیلیپیان ۱:۶) است که او را به قامت پُری مسیح می‌رساند (افسیسیان ۴:۱۳). به عبارت دیگر، مسیحی قوی می‌تواند بلوغ مسیحی ضعیف را برای رسیدن به حکمت و شخصیت مسیح گونه، کند و یا عقیم سازد. همچنین این احتمال هست که «کار خدا» به معنای کلیسا هم باشد. و در این حالت، مسیحیان قوی به روابطی که خدا در درون کلیسا به وجود آورده، آسیب می‌زنند.

این چگونه به نظر می‌رسد؟ بیایید فرض کنیم که شخص ضعیف چنین متقاعد شده که نوشیدن هر نوع آشامیدنی الکلی گناه است. او وقتی ایماندار دیگری را در حال نوشیدن الکل می‌بیند، ممکن است به راحتی بگوید: «خب، به گمانم اشکالی ندارد.» چرا که فشار وارده از سوی همکیش قوی‌اش می‌تواند وی را به نوشیدن الکل ترغیب کند. اگر او بدون اینکه کاملا و حقیقتا متقاعد شده باشد که نوشیدن الکل مخالف با اراده خدا نیست، نوشیدن الکل به وجدانش لطمه وارد خواهد شد. او احساس گناه خواهد کرد. اما اکنون که او احساس گناه را نادیده گرفته، می‌تواند دست به انجام کارهای دیگری بزند که واقعا اشتباه هستند.

در اینجا نمونه‌ای از زندگی واقعی ارائه می‌کنم. من زمانی دختری دبیرستانی را می‌شناختم که زمینه کلیسایی سختگیرانه‌ای داشت و به او آموخته بودند که آرایش کردن برای زنان گناه دارد. اما فشار همکلاسی‌های مدرسه‌اش (که از دختران مسیحی بزرگ شده در کلیسایی دیگر بودند) باعث شد که او هم صبح‌ها، پس از ترک خانه آرایش کند (و البته پیش از برگشت به خانه، آن را پاک کند). حالا، با وجودی که در هیچ جای کتاب مقدس گفته نشده که آرایش کردن ممنوع است، اما این دختر از وجدان

خود **تختی** کرده بود. او وجداناً "متقاعد" نشده بود. به لحاظ روحانی، وی از درون خود، محبوبیت [نزد مردم] را به وفاداری به خدا ترجیح داده بود. در نتیجه دیری نپایید که او خود را در معرض تخطیبات واقعی از اراده خدا در حیطه روابط جنسی یافت. او لغزش خورده بود زیرا دوستان مسیحی اش اصول وی را (هرچند که گمراه کننده بودند) به ریشخند گرفته بودند.

آنچه که مسیحیان قوی فراموش کرده‌اند

بنابراین، پولس به ایماندار قوی می‌گوید، "وقتی با دیده تحقیر به ایماندار ضعیف‌تر از خود نگاه می‌کنی و رفتار (مجاز) خود را تغییر نمی‌دهی، فراموش کرده‌ای که ..."

اول اینکه، در حال آسیب زدن به «برادرت ...» هستی «که مسیح در راه او بُمرد» (۱۵:۱۴). پولس به ایمانداران قوی یادآوری می‌کند که عیسی با جانش بهای نجات هر مسیحی را پرداخته ... که بهای هنگفتی است. اگر عیسی برای برادر یا خواهری ضعیف مُرد، فرقی نمی‌کند که شخص مورد نظر چقدر ضعیف باشد، پس ما باید با او در نهایت دقت و حساسیت رفتار کنیم. ما باید برای او ارزش قائل شویم. اگر عیسی به خاطر او از جان خویش گذشت، ما هم می‌توانیم از آزادی خویش بگذریم. از این گذشته، اگر ایماندار قوی بدون ملاحظه به انجام آزادی‌ای که آن را نیکو می‌داند ادامه دهد (آیه ۱۶)، [آن عمل] از نظر ایماندار ضعیف "بد" تلقی می‌شود. خوردن گوشت را در نظر بگیرید. اگر ایماندار قوی در برابر ایماندار ضعیف گوشت بخورد، بدون اینکه سعی کند در کمال ملایمت وجدان ایماندار ضعیف را بیدار سازد و یا در صورت مخالفت وی، دست از خوردن بکشد، در نهایت، ایماندار ضعیف این کار نیکو، یعنی گوشت خوردن را اشتباه یا بد خواهد انگاشت.

ما اینجا نیستیم که فقط از زندگی و آزادی‌هایمان لذت ببریم.

دوم اینکه، ایمانداران قوی فراموش کرده‌اند که چه چیزهایی در زندگی مسیحی اهمیت واقعی دارند. عضو ملکوت خدا بودن به «اکل و شرب» منوط نیست (آیه ۱۷). ما اینجا نیستیم که فقط از زندگی و آزادی‌هایمان، خصوصاً آزادی‌هایی که عادل شمردگی به واسطه ایمان برایمان به ارمغان آورده است، لذت ببریم. برعکس، آنچه اهمیت دارد «عدالت، سلامتی و خوشی در روح‌القدس» است. رفتارمان را باید چیزهایی هدایت کنند که «عدالت، سلامتی و خوشی در روح‌القدس» را در زندگی برادران و خواهران ایمانی‌مان و خودمان به وجود آورند. مسیحیان قوی باید به خاطر داشته باشند که باید «قربانی‌های زنده» بوده (۱:۱۲) و به طریقی به مسیح خدمت کنند که «پسندیده خدا» باشد (۱۸:۱۴). (البته در اینجا پولس به مسیحیان ضعیف هم تعلیم می‌دهد. آنها هم باید متوجه باشند که قواعد و مقرراتشان در مورد چیزهای مادی ناقض هدف ملکوت خداست. چراکه هدف اصلی در ملکوت خدا، تحول شخصیت و خدمت متقابل است.) و بدین ترتیب، اصلی که رفتار ایمانداران قوی را هدایت می‌کند، این نیست که "من چگونه می‌توانم از آزادی‌ام در انجیل لذت ببرم؟" بلکه "چه چیزی به صلح و سلامتی میان من و برادرم منتهی می‌شود، و به تشویق و تقدس برادرم می‌انجامد؟" (آیه ۱۹).

از این طریق است که مسیحیان قوی، مسیحیان ضعیف‌تر را "می‌پذیرند". معنای واژه "پذیرش" یا *proslambano* چیزی فراتر از تحمل کردن صرف است. ترجمه بهتر آن "خوشامدگویی" می‌باشد، چون این واژه به معنای پذیرفتن شخص در جمع خود و بذل محبت به اوست. این خیلی اهمیت دارد.

چون که تمایل مسیحی قوی این است که از مسیحی ضعیفی که رفتارش را تأیید نمی‌کند، بیشتر فاصله بگیرد. پولس اصرار می‌ورزد که باید برای حفظ رابطه تلاش کرد، و نباید گذاشت اختلاف میان این دو گروه جدایی بیافریند. پذیرفتن یعنی دست به هر تلاشی زدن (آیه ۱۹). خلاصه اینکه، پولس می‌گوید ایمانداران قوی نباید از برادران ضعیف‌تر خود دوری و یا از آنها قطع امید کنند، بلکه باید برای نزدیک ماندن به آنان بکوشند.

از اینها گذشته، اگر ما در بعضی زمینه‌ها "قوی‌تر" هستیم، مادامی که اولویتمان را به خیر و صلاح برادر ضعیف‌ترمان می‌دهیم، از این امر آگاهیم که: «گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایداً یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است» (آیه ۲۱). در اینجا باید مراقب باشیم. "لغزش" و "ضعف" (= سقوط) چیزی فراتر از آزار دادن برادر ضعیف‌تر است. یک مسیحی بدخوی می‌تواند در این زمینه از کل کلیسا حق‌السکوت بگیرد. برخی کلیساها مسیحیانی دارند که بسیار ضعیفند و محن‌ورث و ممنوعیت‌های بسیاری برای خود دارند. آنها پیوسته از دیگر اعضای کلیسا، که معیارهای ایشان از رفتار شایسته مسیحی را تحقیر می‌کنند، می‌رنجند و عصبانی می‌شوند. ایماندار قوی مجبور نیست از هر کاری که باعث ناراحتی کسی دیگر می‌شود، خودداری کند. اما اگر ایماندار ضعیف کاملاً متقاعد شده، یعنی اگر "متیقن" شده، و اگر بی‌تردید در وسوسه تلخی یا سردرگمی روحانی گرفتار می‌شوند، در این صورت ایماندار قوی باید بخاطر محبت، از خود خویشتن‌داری نشان دهد. مثال خوب این نکته، گونه‌های متنوع پرستش است. اگر شخص قوی می‌تواند از کاربرد انواع گوناگون موسیقی در پرستش لذت ببرد، اما شخص ضعیف فقط می‌تواند با یک شکل آن کنار بیاید، شخص قوی باید به نظر شخص ضعیف احترام بگذارد.

ایمانداران ضعیف و قوی چگونه می‌توانند با هم زندگی کنند

در آیه‌های ۲۲-۲۳، پولس یکبار دیگر هر دو گروه را مورد خطاب قرار می‌دهد. وی در آیه ۲۲ می‌گوید: دیدگاه‌هایتان را برای خودتان نگاه دارید! ما باید مواردی که بر سر انجامشان "اختلاف عقیده" وجود دارد و به اصطلاح "بحث برانگیز" (dialogismo) هستند، تشخیص دهیم. وقتی چیزی در کتاب مقدس صراحتاً قدغن یا امر نشده، زیاد مته به خشخاش نگذارید و نظرات و رفتارهای خود را در آن زمینه، به دیگران دیکته نکنید. آنها را برای خودتان نگه دارید. البته، ما نباید پافشاری بی‌جا کنیم. حرف پولس این نیست که اگر کسی چیزی از شما بپرسد، شما هرگز نه می‌توانید نظر دهید و نه می‌توانید دست به ارزیابی چیزی بزنید. وانگهی، عیسی به ما می‌گوید که مراقب انبیای کذب باشیم (متی ۱۵:۷)، و رساله اول یوحنا هم به ما می‌گوید که «روح‌ها را بیازمایید» (اول یوحنا ۴: ۱). برعکس، منظور پولس این است که به مجرد تشخیص موضوعی که به حیطة "بحث برانگیز" مربوط می‌شود، باید به جای پافشاری بر موضوع و تبدیل آن به مسئله‌ای که کل کلیسا را درگیر کند، حواسمان به کار خودمان باشد.

با این وجود، مسیحیان در عین حال که نباید زیاد بی‌یک موضوع را بگیرند، باید هم‌چنان مطابق با وجدان خود زندگی کنند. اگر ایمانداری تردید دارد که خدا انجام کاری بخصوص را مجاز دانسته، نباید انجامش بدهد، چون به هر حال انجام آن عمل به معنای انکار چیزی است که وی بدان ایمان دارد، و این یعنی ارتکاب گناه (رومیان ۱۴: ۲۳). ایمانداران ضعیف‌تر باید به خاطر داشته باشند که هرگز از وجدان خویش تخطی نوزند. و ایمانداران قوی‌تر هم باید به خاطر داشته باشند که هرگز برادران خود را به تخطی از وجدانشان تشویق نکنند.

این یعنی حکم نکردن در موارد بحث برانگیز. در سرتاسر این فصل، من برای نشان دادن روش‌های کاربرد اصول یاد شده، از مثال‌های امروزی استفاده کرده‌ام. اما پرواضح است که موضوعاتی که ما با آنها مواجه هستیم، به اقتضای کلیسا و فرهنگمان، از تنوع بسیاری برخوردارند. اما در همه آنها، اولین و مهمترین اصل این است: آیا موضوع مطرح شده یکی از موارد "بحث برانگیز" محسوب می‌شود؟ برای این کار کافی است به کلام خدا مراجعه نمایید. اگر میان مسیحیان بالعی که حرمت کتاب مقدس را نگاه می‌دارند، بر سر موضوعی (همچون تعمید) اختلاف نظر جمعی وجود دارد، باید بپذیریم که این موضوع "بحث برانگیز" است. هر کس که می‌خواهد موضوعی را در ردیف موضوعات بحث برانگیز جای دهد، باید مراقب خطرات این کار باشد. و هر کس که می‌خواهد وانمود کند که اصلاً موضوع بحث برانگیزی وجود ندارد، او هم باید مراقب خطرات دیدگاه خود باشد.

بعد از اینکه گروهی از مسیحیان بر سر بحث برانگیز بودن موضوعی به اتفاق نظر رسیدند، آنگاه لازم است به توصیه پولس عمل کنند. ایماندار ضعیف‌تر باید واقعا مشتاق بازنگری داده‌های کتاب مقدسی باشد، موضع خود را در آن مورد مجدداً بررسی کند، و از محکوم کردن کسانی که نظری مخالف دارند، خودداری نماید. او باید به دیگران اجازه بدهد که در آن زمینه بخصوص از وجدان خودشان پیروی کنند. در عین حال، ایماندار قوی‌تر هم باید خواهان بازنگری داده‌های کتاب مقدسی باشد، موضع خود را در آن مورد مجدداً بررسی کند، و بخواهد برای پرهیز از مایوس شدن یا صدمه دیدن دیگر ایمانداران (مخصوصاً اگر در آن زمینه اعتقادی راسخ دارند) از آزادی خویش بگذرد. در این صورت، اجتماعی مسیحی خواهیم داشت که می‌تواند آن نوع از عدالت، سلامتی و خوشی را از خود به نمایش بگذارد که روح‌القدس به اعضای ملکوت خدا می‌دهد... ملکوتی که خداوند عیسی به خاطرش مُرد تا همه ایمانداران، اعم از قوی و ضعیف، را وارد آن کند.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. در کلیسای شما بر سر چه موضوعات بحث برانگیزی، ایمانداران "قوی‌تر" و "ضعیف‌تر" وجود دارند؟
۲. اگر در رابطه با موضوعی خودتان را ایماندار "قوی‌تر" می‌دانید، اولویت شما چیست: لذت بردن از آزادی‌تان، یا چشم پوشیدن از آن برای خدمت به برادر یا خواهر مسیحی‌تان؟
۳. چگونه می‌توانید به طور فعال‌تر در کلیسای‌تان، در پی صلح و سلامتی بکوشید؟



رومیان ۱:۱۵-۳۳

یک‌رایی و مأموریت

دو موردی که مضامین اصلی رساله به رومیان را تشکیل می‌دهند، یعنی همان دو موردی که شور و شوق مأموریت‌های پولس به حساب می‌آمدند، عبارتند از “یک‌رایی انجیل در درون کلیسا” و “مأموریت انجیل برای دنیا.” در عین حالی که پولس به قسمت‌های پایانی نامه خود به کلیسای روم نزدیک می‌شود، تمرکز این فصل را روی همین دو موضوع می‌گذارد.

خوشی خود را طالب نباشیم.

پولس این فصل را با ارایه اصلی فراگیر پیرامون **اخلاقیات** مسیحی، آغاز می‌کند: «و ما که توانا هستیم، ضعف‌های ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم» (رومیان ۱:۱۵). کسانی که قدرت (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی) دارند، باید از قدرت خویش در جهت بنا و خشنودی آنانی که در همان زمینه “ضعیف” هستند، استفاده کنند. آنها نباید قدرت خود را برای بنا و آسایش خودشان به کار بگیرند.

روشن است که این جمله بر پایه بحث فصل ۱۴ استوار است، یعنی آنجایی که پولس داشت در مورد روابط درون کلیسایی تعلیم می‌داد. اما زمانی که او در آیه ۲:۱۵ واژه “همسایه” را به کار می‌برد، زمینه تعلیم مزبور را بسط می‌دهد. تنها مسیحیان برادران و خواهران من به حساب می‌آیند، اما همه انسان‌ها “همسایه” من به شمار می‌روند (نگاه کنید به لوقا ۱۰:۲۵-۳۷).

پس اصل ارایه شده در رومیان ۱:۱۵ فراگیر است، چون همه جنبه‌های زندگی و همه کسانی را که با آنها برخورد داریم، دربر می‌گیرد:

- جنبه مالی: مسیحیان پولدار باید پول خود را هدیه‌ای از جانب خدا دانسته و با آن بی‌پول‌ها را غنی سازند (نگاه کنید به بحث پولس در مورد گردآوری هدایای نقدی برای مسیحیان مفلس اورشلیم، آیه‌های ۲۵-۲۸).
- رهبری کلیسا: مسیحیانی که سمت رهبری در کلیسا دارند، قرار نیست خدمت خود را به نحوی ترتیب بدهند که به خودشان خوش بگذرد و احساس راحتی کنند، بلکه باید نگاهشان به افراد بیرون کلیسا و دیرباوران هم باشد.
- روابط: ما قرار نیست که صرفاً با آدم‌هایی که “از جنس خودمان” هستند، یا کسانی که به ما هدیه می‌دهند، یا از نظر عاطفی تقویتمان می‌کنند، رابطه داشته باشیم. ما باید مشتاق محبت کردن و رابطه داشتن با کسانی باشیم که در حال تحلیل رفتن هستند. فرد مسیحی به محض ورودش به اتاق از خود نمی‌پرسد: آیا اینها همان کسانی هستند که من دوست دارم یا آنها دیده شوم؟ آیا از مصاحبت با اینها لذت خواهیم برد؟ بلکه برعکس، او از خود

می پرسد: "چگونه می توانم این افراد را کمک و بنا کنم؟ به کدامیک از اینها می توانم خدمتی بکنم؟"

● انتخاب محل اقامت: به جای پرسیدن: کجا برای زندگی من راحت تر است؟ باید پرسیم: کجا می توانم برای خدا و دیگران مفیدتر باشم؟ [اتفاقاً] دلیل حضور مسیحیان در اجتماع همین است. "پیشرفت جامعه" خدمتی است که طی آن مسیحیانی که دارای مکتب مالی هستند، با انتخاب جوامع فقیرنشین برای سکونت، زندگی خویش را وقف بهبود آن جوامع می کنند. این حرکت بر مبنای اصل ارایه شده در همین فصل صورت می گیرد.

● روابط درون کلیسایی: پولس این اصل را در فصل ۱۴ برای موردی خاص به کار برد. در کلیسا، قرار نیست که ما در مواردی که با دیگران اختلاف عقیده داریم، در پی به کرسی نشاندن نظر خویش باشیم، بلکه باید به آنان احترام بگذاریم، نظرات خودمان را مورد بازنگری قرار بدهیم و اگر اختلاف عقاید هم چنان به قوت خود باقی است، مراعات حساسیت های دیگران را بکنیم.

چنانکه معمول شیوه خدمت پولس و نیز رساله رومیان است، پولس به ما یادآوری می کند که عیسی مسیح هم نمونه و هم انگیزه ماست. حتی «مسیح» یعنی پسر ازلی خدا که شایسته حمد و پرستش جهانیان است، «نیز خوشی خود را طالب نمی بود» (۳:۱۵). او نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند (مرقس ۱۰:۴۵). پولس برای اثبات این گفته خود، به مزمو ۶۹ استناد می کند. این مزمو در عهد جدید چندین بار نقل قول شده، و به عنوان "مزمو مسیحایی" به زندگی و خدمت مسیح دلالت می کند. در این مزمو، مرد نیکو و صالح متحمل رنج و جفایی می شود که حقیقت نیست: «ملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید» (رومیان ۳:۱۵).

پولس با انتساب این آیه به عیسی، وارد این را می گوید که عیسی پذیرفت تا آنانی که دشمنان خدا بودند او را تمسخر کرده، شکنجه داده و بکشند. او این کار را کرد تا به کسانی که پیرامونش بودند خدمت کند، و ما هم باید همین رویکرد را نسبت به اطرافیانمان داشته باشیم. ما باید جانمان را فدای بنای ایشان کنیم

ماهیت آیه های کلام خدا

پولس به مجرد نقل قول از کلام خدا، به طور خلاصه این توضیح را هم ضمیمه سخنانش می کند: «زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم» (آیه ۴). همین تک جمله حاوی سه مفهوم ضمنی است:

۱. کلام خدا برای زندگی امروز نیز کاربرد تام و تمام دارد: «همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد». به عبارت دیگر، زمانی که پولس می گوید "همه چیز"، اشاره او به تمام آنچه است که به عنوان الهام "جامع" کتاب مقدس شناخته می شود. هر ذره از آن را خدا برای ما طرح کرده، و هر ذره از آن حاوی درس و کاربرد [برای ما] است.

۲. کلام خدا حول محوریت مسیح شکل گرفته است. توانایی پولس در نقل قول از مزمور ۶۹ و تحقق بخشیدن آن در مسیح، اساساً به ما یادآوری می‌کند که کل کتاب مقدس درباره عیسی است. عیسی در راه عمواس «اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان (شاگردانش) شرح فرمود» (لوقا ۲۴: ۲۷).

۳. کلام خدا، اگر درست مورد استفاده قرار گیرد، «امید» را در وجود ما افزایش می‌دهد. کتاب مقدس این کار را به دو طریق انجام می‌دهد: صبر (یعنی کتاب مقدس ما را به سخت‌کوشی و انضباط فرامی‌خواند) و تسلی (یعنی کتاب مقدس دربر گیرنده وعده‌های عالی و ارزشمندی است). اگر مشتاق باشیم تا هر دو را بشنویم، یعنی هم فرامین و هم وعده‌ها را، قطعاً امید، یعنی پایداری شادمانه در زندگی، در وجودمان افزایش خواهد یافت.

روح یکرایی

حال پولس بر گشته، روابط درون کلیسایی، «با یکدیگر» (رومیان ۱۵: ۵)، را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. پولس در آیه‌های ۵-۶ دعا می‌کند تا در میان ایمانداران قوی و ضعیف (که باید بر اساس تعلیم پولس در فصل ۱۴ و نیز ۱۵: ۳-۴ زندگی کنند) یک‌رایی شکل گرفته و پایدار بماند. این یک‌رایی، در نهایت موهبتی فراطبیعی است. [یک‌رایی] روحی است که خدا باید «عطا کند» (آیه ۵). هیچ راهی برای آفریدن آن وجود ندارد. یک‌رایی از جانب خدا عطا می‌شود. [این یک‌رایی] زمانی میسر می‌شود که همه [قوی و ضعیف] مسیح را پیروی کنند. خدا زمانی آن را عطا می‌کند که «موافق مسیح عیسی» [یعنی «با پیروی از مسیح عیسی»] رفتار کنیم. وقتی به طور مستقیم روی یک‌رایی تمرکز کنیم، نمی‌توانیم یک‌رایی واقعی را به دست آوریم. برعکس، یک‌رایی فرآورده فرعی تمرکز بر چیزی دیگر، یعنی پیروی مسیح، است. مسیحیان منفعل یک‌رایی چندانی را تجربه نمی‌کنند. ایماندارانی که با سخت‌کوشی از مسیح پیروی می‌کنند،

نمی‌توانیم یک‌رایی واقعی را به دست آوریم. یک‌رایی فرآورده فرعی تمرکز بر پیروی مسیح، است.

یعنی برای رشد و خدمت مسیحی اولویت قابل می‌شوند، یک‌رایی عمیق و واقعی را تجربه خواهند کرد.

و چنین یک‌رایی با پرستش دسته جمعی ما همراه بوده، متبلور می‌شود و رشد پیدا می‌کند: «تا یک‌دل و یک‌زبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید» (آیه ۶). منظور پولس از «زبان»، احتمالاً پرستش دسته جمعی است. از هیچ راهی نمی‌توان خدا را «یک‌زبان» جلال داد، مگر اینکه با هم برای او بسراییم و با هم دعا کنیم! کلمه «تا» در اینجا نشان می‌دهد که خدا یک‌رایی روحانی را بدین منظور عطا می‌کند که ما بتوانیم با هم پرستش کنیم. اشتیاق ما برای انجام پرستش همگانی، به تقویت یک‌رایی کمک می‌کند.

پولس در آیه ۷ می‌افزاید که شالوده یک‌رایی مسیحی، عادل شمرده شدگی ما در مسیح است: «پس یکدیگر را ببزیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا». تنها زمانی می‌توانیم دیگران را ببزیریم که خود درک کرده باشیم که بجای تلاش برای پذیرفته شدن مان، از جانب مسیح پذیرفته شده‌ایم و اینک مطابق آن زندگی می‌کنیم. چرا؟ اول بدین خاطر که شریعت‌گرایان، یعنی کسانی که فکر می‌کنند برای کسب لطف و مرحمت خدا باید از شخصیت یا رفتار خودشان مایه بگذارند، نیاز به

توجه مداوم خویش دارند. یک‌جور اضطراب پنهانی در وجود این افراد لانه کرده، زیرا در اعماق قلبشان می‌دانند که خدا طالب کاملیت است و هیچ‌کس قادر نیست چنین خواسته‌ای را برآورده سازد! کسانی که می‌کوشند نجات خویش را به دست آورند، سعی می‌کنند از طریق مقایسه خود با دیگران و یافتن خطا در آنان، وجدان خود را خاموش سازند، تا از این رهگذر احساس کنند که مورد لطف خدا قرار گرفته‌اند. ایشان نومیدانه محتاجند خودشان را متقاعد سازند که انسان‌های خوب و درستکاری می‌باشند. نتیجه‌اش هم احساس عدم امنیت شدید و روحی منتقد است که به بروز جدل‌ها و اختلاف نظرهای می‌انجامد. دوم، اگر مانند شریعت‌گرایان زندگی کنیم، همیشه احساس می‌کنیم لازم است به دیگران بگوییم که چطور خودشان را درست کنند ... شریعت‌گرایی خودمان را به دیگران تحمیل می‌کنیم و اصرار می‌ورزیم که آنان هم دنباله‌رو ما شوند!

بدین ترتیب، برای کسی که مفهوم انجیل را دریافته، اختلاف عقاید و [برخی] عملکردها، خیلی بزرگ و حل‌نشدنی هستند. اما اگر مفهوم عادل شمرده شدگی را درک کنیم، یعنی بدانیم که ما به رغم همه نقایص و معایبان پذیرفته شده‌ایم، انوقت خواهیم توانست دیگران را هم به رغم نقایص و معایبان پذیرا باشیم. در واقع، محبت نمودن مردم به رغم معایبی که دارند، شیوه‌ای است که نشان دهد ما تا چه اندازه انجیل را فهمیده‌ایم. آیا به خود می‌گویید: «اگر خدا گناهان مرا به واسطه مسیح نادیده می‌گیرد، چطور می‌توانم خطایای این شخص را نادیده نگیرم؟ آیا خودم را از خدا هم عادل تر می‌شمارم؟» (البته «پذیرفتن» به معنای رویارو نشدن با الگوهای گناه‌آلودش نیست. باید رومیان ۹:۱۲ را به یاد داشته باشیم.)

مسیح برای یهود و مسیح برای امته‌ها

یکبار دیگر پولس مسیح را به عنوان نمونه بزرگ این خدمت معرفی می‌کند. این دفعه، وی روی هدف مأموریتش متمرکز می‌شود. این مأموریت دو وجه دارد. اول، «عیسای مسیح خادم ختنه [یهود] گردید، به جهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند» (۸:۱۵). او کسی است که به فرزندان ابراهیم برکت می‌دهد. او کسی است که یهودیان در وی و به واسطه تحقق وعده‌هایی که به یعقوب داده شده بود، می‌توانند به آسمان دسترسی داشته باشند (پیدایش ۱:۱۲-۳؛ ۲۸:۱۰-۱۷). دوم، عیسی خادم شد «تا امته‌ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او» (رومیان ۹:۱۵). مسیح آمد تا خدا هم یهود و هم امته‌ها را بپذیرد، و از این رو انجیل توان آن را دارد که «دیوار جدایی» (افسیسیان ۲:۱۴) را فرو بریزد. یهودی و غیر یهودی، ضعیف و قوی، غنی و فقیر باید این واقعیت را در روابط کلیسایی خود بازتاب دهند.

در واقع، هدف خدا همواره این بوده که قومی متشکل از همه ملت‌های جهان، اعم از یهود و غیر یهود داشته باشد. پولس این [حقیقت] را با چهار نقل قولی که از عهد عتیق در ۹:۱۵-۱۲ می‌آورد، نشان می‌دهد. در این آیه‌ها شاهد یک‌جور مکاشفه پیشرونده هستیم. اول، نام خدا به وسیله قومش، در میان امته‌ها تسبیح خوانده می‌شود (آیه ۹)، از امته‌ها باید دعوت شود تا در تسبیح «با قوم او» شرکت کنند (آیه ۱۰)، تا «تمامی قوم‌ها» (اعم از یهود و امته‌ها) خداوند را مدح نمایند (آیه ۱۱)، و سرانجام همه اینها به وسیله «ریشه یسا»، یعنی پسر یسا و آن پادشاه بزرگی که از ذریت داوود به دنیا خواهد آمد، به انجام خواهد رسید و همه ملت‌ها زیر فرمان وی قرار خواهند گرفت و «امیدشان بر وی خواهد بود» (آیه ۱۲). نقشه خدا برای قومش همواره این بوده که به همه ملت‌ها اعلان نمایند که خدا شایسته پرستش است، و سپس ملت‌ها را به سوی خود بکشند و آنها را زیر لوای فرمانروایی و امید پادشاه برگزیده درآورند. داگلاس مو می‌گوید:

”پولس از همه بخش‌های عهد عتیق: کتب (آیه ۹ و ۱۰)، تورات (آیه ۱۰+)، و انبیا (آیه ۱۲) نقل قول می‌کند تا نشان دهد که مشارکت امت‌ها دوشادوش یهودیان در پرستش خدا همیشه جزئی از اهداف خدا بوده است.“
(رساله به رومیان - ص ۸۷۸)

یک‌رایی انجیل، در عین تفاوت‌ها و اختلاف نظرها، همان چیزی است که خدا همیشه در جهت تحقق آن مشغول کار بوده است. آنان به عنوان مسیحیان روم، اعم از یهودی و غیریهودی، ضعیف و قوی، دارا و ندار، و غیره، دور هم جمع می‌شوند تا ریشه یسا، مسیح عیسی را بپرستند، و با این کار خود روح یک‌رایی در میان پیروان مسیح عیسی را به منصفه ظهور برسانند (آیه ۵). بدین طریق، آنان به نقشه خدا جامه عمل پوشانده، وی را جلال می‌دهند (آیه ۶). اما باز [باید خاطر نشان ساخت که] این تنها خداست که می‌تواند چنین یک‌رایی را عطا کند. از این رو، پولس دعا می‌کند که بتواند به واسطه روح خدا چنین کند (آیه ۱۳).

تشویق مقتدرانه

پولس می‌داند که برای نگارش نکاتی چند به ایشان، «جسارت ورزیده» (آیه ۱۵) است، و از این رو با دعا و استغاثه برای عطای یک‌رایی به این کلیسا، آنان را تشویق کرده و اقتداری را که برای تعلیم دادن آنها دارد، بدیشان یادآور می‌شود. درست است که هرگز با ایشان دیداری نداشته، اما «در باره شما یقین می‌دانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید» (آیه ۱۴). او اطمینان دارد که آنان خواهند توانست مفاهیم ارایه شده در این نامه، یعنی پیامدهای انجیل، را بیش از پیش در جماعتشان به کار ببندند. و بدیشان یادآوری می‌کند که کار درست هم آن است که چنین کنند، زیرا او کسی نیست که خودش، خودش را منصوب نموده باشد، بلکه «خادم عیسی مسیح... برای امت‌ها» است (آیه ۱۶) «به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است.» (آیه ۱۵) او «رسول خوانده شده» است. (۱:۱) کلام پولس پند و اندرز صرف نیست. کلام او با اقتدار عیسی همراه است. تشویق و چالشی که خوانندگان اولیه و نیز خوانندگان قرن ۲۱ با آن روبرو هستند، این است که بتوانند این اقتدار خدادادی را تشخیص داده، و مفاهیم ضمنی انجیلی را که پولس در رساله خود به رومیان شرح داده است با شادمانی و فروتنی به کار ببندند.

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. تا کنون به چه روش‌هایی، بجای خشنود ساختن خودتان، دیگران را خدمت کرده‌اید؟ از چه جهاتی نیازمند هستی تا نمونه مسیح شما را برای شروع جدیدی انگیزه بخشد؟
۲. سه حقیقت مطرح شده درباره کلام خدا، در ۴:۱۵ (نگاه کنید به ص ۱۲۴-۱۲۵)، چگونه شور خواندن کتاب مقدس را در شما برانگیخته، و رویکرد شما به کتاب مقدس را شکل می‌دهند؟
۳. برای رسیدن به یک‌رایی در میان اعضای کلیسایتان، چقدر به دعا متعهد هستید؟

بخش دوم

انگیزه‌های برای در میان گذاشتن پیغام

مسیحیت دینی تبشیری است، یعنی در درون پیغامش انگیزه لازم برای در میان گذاشتن آن پیغام وجود دارد. پولس بزرگترین مبشر در تاریخ کلیسای مسیحی است. در ۱۶:۱۵-۲۳ مطالب زیادی پیرامون خدمت بشارتی پولس و گسترش انجیل دستگیرمان می‌شود، و درمی‌یابیم که خیلی چیزها برای یاد دادن به ما دارد.

اول از همه، ما شاهد انگیزه پولس برای بشارت هستیم. او این کار را یک تکلیف صرف نمی‌داند، بلکه مشتاق انجام دادنش است. وی کار خود را چون «خادم عیسای مسیح... برای امت‌ها و [بجا آورنده] کهانت انجیل» توصیف می‌کند (آیه ۱۶)، و سپس می‌گوید: «در کارهای خدا فخر دارم [= به خدمتم ... افتخار می‌کنم]» (آیه ۱۷). چرا؟ از نظر پولس امر بشارت، خدمتی کهانتی است: «کهانت انجیل خدا را بجا آورم تا هدیه امت‌ها مقبول افتد» (آیه ۱۶). همان‌طور که در بررسی‌مان از آیه ۱:۱۲ دیدیم (نگاه کنید به ص ۸۰ و ۸۱)، وظیفه پرستنده عهد عتیق آن بود که دو نوع قربانی یا هدیه به خدا تقدیم کند: اول، قربانی گناه (برای کفاره کردن گناه، و طلب آموزش از خدا) دوم، قربانی سوختنی یا شکرگزاری (از سر قدردانی، خدمت‌گزاری و احترام به خدا). وظیفه کاهن آن بود که قربانی‌های مزبور را از طرف یک شخص و یا کل قوم به خدا تقدیم نماید. در عهد جدید، مسیحیان می‌فهمند که عیسی قربانی نهایی و کامل گناه را فراهم کرده است، اما هنوز همه مردم باید قربانی‌های «شکرگزاری» خویش را به خدا تقدیم کنند. در پاسخ به قربانی‌های مسیح برای گناه، آنان باید خویشان را به عنوان «قربانی‌های زنده» (۱:۱۲) تقدیم کنند.

در اینجا پولس غیریهودسانی را که به مسیح می‌گروند، به منزله هدایای خودش به پیشگاه خدا می‌بیند! از نگاه او، بشارت طریقی است برای هدیه دادن به خدا و ستایش و شکرگزاری به درگاه او. درست همانگونه که پولس در ۱:۱۲ گفته بود: در برابر همه چیزهایی که عیسی به شما داده، شما هم خویشان را تماما به خدا تقدیم کنید، در اینجا هم می‌گوید که بشارتش هدیه‌ای است به خدا و پاسخی به همه چیزهایی که عیسی به وی بخشیده. بشارت ما جزیی از تقدیم وجودمان به مسیح می‌باشد. شاهد مسیح بودن، یکی از زواید زندگی مسیحی نیست، بلکه یکی از اجزای اصلی و مرکزی آن به شمار می‌رود.

دوم، پولس از هدف تلاش خود لب به سخن می‌گشاید. تنها چیزی که برای او اهمیت دارد «اموری [است] که مسیح به واسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امت‌ها در قول و فعل» (۱:۸-۱۵). پولس در

هدف بشارت دادن ما نباید تا این حد تنزل کند که فقط شخصی دعای توبه را تکرار کند بلکه هدف باید این باشد که آنان به شاگردان مسیح تبدیل‌شوند

۵:۱ یادآور شده بود که امت‌ها را «به اطاعت ایمان» فرامی‌خواند. این اطاعت یکی از پیامدهای پذیرش انجیل و نعمت عدالت خدا، و واکنشی مثبت به آن است. ولی نکته در اینجا است که هدف پولس در بشارت صرفاً این نیست که مردم نوعی «تغییر دین» را تجربه کنند، بلکه هدفش دگرگونی کامل زندگی مردم می‌باشد. او خواهان کسانی است که مطیع خدا و مقدس باشند. به عبارت دیگر، هدف بشارت دادن ما

نباید تا این حد تنزل کند که فقط کسی را تا پای محراب دعوت کند، و یا اینکه فقط شخصی دعای توبه را تکرار کند، و غیره. بلکه هدف باید این باشد که آنان به شاگردان مسیح تبدیل شوند. (متی ۱۹: ۲۸-۲۰). هدف از بشارت، تحول کامل در زندگی افراد است. تا زمانی که مردم دست از خداوندی بر زندگی خویش نکشند و تبدیل به خادمان مسرور خداوند نشوند، کار بشارت به انجام نرسیده است.

سوم، پولس به ما نشان می‌دهد که بشارت تا چه اندازه برایش حایز اهمیت است. پولس می‌گوید: «زیرا جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح به واسطه من به عمل آورد» (رومیان ۱۸: ۱۵). چه ادعای پر قدرتی! پولس خیلی کارها کرده بود. این واقعیت را در نظر داشته باشید که وی احتمالاً بزرگترین الاهی‌دان در تاریخ کلیسا محسوب می‌شد. اما کار او به عنوان یک الاهی‌دان، چیزی نبود که وی بدان «افتخار کند» (آیه ۱۷). چیزی که بیش از همه وی را به هیجان می‌آورد، مردمانی بودند که به واسطه خدمت او از موت به حیات منتقل می‌شدند.

آیا همه ما باید یک‌چنین احساسی داشته باشیم؟ بی‌تردید، دو نکته اول که در بالا بدان‌ها اشاره کردیم (یعنی انگیزه و هدف)، می‌توانند برای همه مسیحیان ایده‌آل محسوب شوند. اما باید متوجه باشیم که پولس در زمینه بشارت هم عطایای و یژهای داشت که همه ما از آنها برخوردار نیستیم و هم خواندگی به رسالت به امت‌ها که هیچ‌یک از ما دارا نمی‌باشیم. پس به باور من، زمانی که پولس می‌گوید به عقیده خودش هیچ‌یک از کارهایی که در طول زندگی انجام داده به اندازه بشارت انجیل با اهمیت نبوده‌اند، احتمالاً به دعوت و یژهای که از وی به عمل آمده تا در کسوت میشر و مؤسس کلیسا خدمت کند، اشاره می‌کند. کلیسای جامع برای درک اهمیت بالای بشارت، باید پولس را سرلوحه خویش قرار دهد. و شاید این درک، فرد فرد ما را هم به چالش وادارد. شاید خواندگی خاص و همه عطایای پولس را نداشته باشیم، ولی همه ما خواننده شده‌ایم تا «همه امت‌ها را شاگرد سازیم» و «پیوسته مستعد باشیم تا هر که سبب امیدی را که داریم از ما بپرسد، او را جواب دهیم» تا بتوانیم «زمان را دریافته» از هر فرصت ... حداکثر استفاده را بکنیم (متی ۱۹: ۲۸ و اول پطرس ۱۵: ۳ و کولسیان ۵: ۴). شاید بشارت، آن‌طور که برای پولس بود، همه چیز زندگی و خدمت ما نباشد، اما باید به جایگاهی فراتر از آنچه که اکنون دارد، ارتقا پیدا کند.

سپس پولس به ذکر ابزار بشارت می‌پردازد. وی می‌گوید که «با قول و فعل» مردم را برای مسیح صید کرده است (رومیان ۱۸: ۱۵). به معنای واقعی کلمه، او می‌گوید که با «کلام و اعمال» خود مردم را نجات داده است. یعنی، او نه تنها با کلامش، بلکه با زندگی و اعمالش پیام انجیل را به دیگران منتقل می‌کرد. وی بلافاصله برخی از کارهای خود را یادآور می‌شود: «به نیروی آیات و معجزات» (آیه ۱۹). نباید تصور کنیم که اینها تنها نوعی بشارت «دیداری» یا «عملی» بوده که پولس بدان‌ها دست می‌زده است. هم‌چنان که خواهیم دید، پولس کلیسا را به مراقبت از مسکینان تشویق می‌کند. پولس در اول تسالونیکیان هم خطاب به ایمانداران می‌نویسد: «می‌دانید که در میان شما به خاطر شما چگونه مردمان شدیم ... چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم، بلکه در میان شما به ملامت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد. بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز ... شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم» (۱ تیموتای ۲: ۶-۸ و ۱۰).

این نشان می‌دهد که پولس بشارت را پدیده‌ای «تجسمی و عملی»^{۲۱} می‌دید. از ما انتظار

می‌رود که نه تنها در مورد انجیل با مردم حرف بزنیم، بلکه در نگرش‌ها و روابطمان تجسم عینی پیغاممان باشیم. ما باید جرأت به خرج دهیم و مردم را دعوت کنیم تا عمیقاً به زندگی ما نگاه کنند و ببینند که انجیل چه تحولی در زندگی انسان به وجود می‌آورد.

پولس در رومیان ۱۹:۱۵ به «نیروی آیات و معجزات» اشاره می‌کند. امروزه با این مورد چه باید بکنیم؟ امروز هم امکان وقوع معجزات وجود دارد، اما باز تکرار می‌کنیم که شماری از معجزاتی که پولس در حین خدمتش انجام می‌داد، خاص خودش و از جمله ابزار رسالتش بودند (درست همان‌طور که عیسی برای خدمت دست به معجزاتی می‌زد که ما نمی‌توانیم انتظار انجامشان را برای خودمان داشته باشیم). این موضوع گسترده‌ای است، و در ضمن نکته‌ای نیست که تعلیم پولس در رومیان ۱۵، روی آن متمرکز باشد. بنابراین، در اینجا به نقل قولی از جان استات در شرح آیه‌های ۱۸-۱۹ بسنده می‌کنیم:

«این آمیزه قول و فعل، یعنی بشارت کلامی و بصری، اثبات این واقعیت است که انسان غالباً با چشمانش یاد می‌گیرد، تا با گوش‌هایش. گفتار وسیله‌ای برای توضیح کردار است، اما این کردار است که گفتار را اعمال متجلی می‌سازد. خدمت عمومی عیسی بهترین مثال برای این مدعاست، و او پس از صعودش به آسمان، از طریق رسولانش «به عمل نمودن و تعلیم دادن» ادامه داد (اعمال ۱:۱). با این وجود، اشتباه است اگر چنین نتیجه‌گیری کنیم که منظور از «اعمال»، صرفاً انجام معجزات است. یکی از قدرتمندترین ابزار دیداری عیسی، در آغوش گرفتن یک کودک بود، و یکی از بهترین نمونه‌های کلیسای اولیه، زندگی مشترک و مراقبت از نیازمندان. تنها جای دیگری که پولس این سه واژه (قوات، آیات، و معجزات) را به کار می‌برد، در ارتباط با خدمتش در دوم قرنتیان ۱۲:۱۲ است، یعنی آنجایی که این سه را «علامات رسول» می‌خواند ... این گفته منکر آن نیست که خدا امروز هم می‌تواند معجزه کند ... بلکه بیشتر اذعان به این واقعیت است که هدف اصلی از انجام معجزات، اثبات حقانیت و اعتبار خدمت منحصر به فرد رسولان می‌باشد (برای نمونه، نگاه کنید به عبرانیان ۴:۲)» (پیغام رومیان - ص ۳۸۰-۳۸۱)

راهبرد پولس برای بشارت

در نهایت، پولس راهبرد خود برای بشارت را تشریح می‌کند. اول اینکه، راهبرد بشارتی او، پیشگامانه بود. وی می‌گوید: «حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیر بنیادیم» (رومیان ۱۵:۲۰). یعنی شهادت دادن به کسانی که هرگز چیزی در مورد مسیح نشنیده بودند (آیه ۲۱). این بدان معناست که حتی در همین مراحل اولیه از تاریخ کلیسا، بسیاری از واعظان ترجیح می‌دادند مردم را بر بنیاد بشارت و شاگردسازی دیگران بنا کنند، یا به سراغ کسانی بروند که قبلاً انجیل را شنیده، اما هنوز بدان ایمان نیاورده بودند. پولس میل داشت به جاهایی برود که تا پیش از آن، کسی هرگز انجیل را نشنیده بود. او برای شخم زدن، خواهان «سخت‌ترین زمین‌ها» بود، یعنی مردمانی که بیشترین فاصله را با ایمان داشتند. به همین دلیل بود که وی «بارها از آمدن نزد» ایمانداران کلیسای روم منع شده بود (آیه ۲۲)، چون این کلیسا را قبلاً کس دیگری تأسیس کرده بود، و پولس شخصی پیشگام به شمار می‌رفت.

دوم، راهبرد پولس شهری بود. «الآن مرا در این ممالک دیگر جایی نیست» (آیه ۲۳). منظور پولس همه سرزمین‌های میان اورشلیم تا ایلیریوم (منطقه بالکان امروزی در جنوب شرقی اروپا) است، جایی

که «بشارت مسیح را تکمیل» نموده است (آیه ۱۹). شاید مبالغه به نظر برسد، چرا که معنای تحت‌اللفظی سخنان پولس این است: «من موعظه دربارہ مسیح را به طور کامل انجام داده‌ام». درحالی که صدها شهرک و روستا و هزاران هزار انسان هنوز پیغام مسیحیت را نشنیده بودند، چطور پولس می‌تواند چنین حرفی بزند؟ اما کلید عبارت پولس در اینجا نهفته است: راهبرد مأموریت پولس، به شدت شهری بود. او شهرک‌ها و روستاها را نادیده می‌گرفت، و به جای آنها به شهرهای بزرگ و بانفوذ می‌رفت و در آن شهرها بشارت می‌داد، تا جایی که چند کلیسای خانگی زنده و در حال رشد به وجود بیاید. به مجردی که این کار پیشگامانه بشارت شهری را به انجام می‌رساند، کارش در آن ناحیه به اتمام رسیده بود. وقتی او از ممالک سخن می‌گوید، شهرهای مرکزی آن نواحی را در نظر دارد. اگر پولس در بزرگترین شهر ناحیه کلیسایی تأسیس کرده بود، پس دیگر کارش در آن ناحیه به پایان رسیده بود. جان استات توضیحات بیشتری می‌دهد:

«البته این بدان معنی نیست که به قول امروزی‌ها، پولس [به معنای دقیق کلمه] کل ناحیه را از انجیل «اشباع» کرده بود. راهبرد او بشارت دادن در شهرهای پرجمعیت و با نفوذ، و تأسیس کلیسا در آنها بود. سپس، انتشار انجیل به نواحی روستایی را به دیگران وامی‌گذاشت.»
(پیغام رومیان - ص ۳۸۲)

باز تکرار می‌کنم، همه ما خوانده نشده‌ایم تا مانند پولس مبشران پیشگام باشیم و در شهرهای بزرگ کلیسا تأسیس کنیم. اما کلیساها با سرمشق گرفتن از پولس می‌توانند به اهمیت بشارت شهری پی ببرند، و روی نقشی که در ناحیه خود بازی می‌کنند، چه از لحاظ مشارکتی فعال‌تر، چه از لحاظ حمایت مالی و دعا، بیشتر تأمل نمایند.

گردآوری هدایا برای فقیران

در اینجا پولس وارد مبحث حمایت مالی می‌شود. او تا به حال روی نیازهای روحانی، یعنی بشارت انجیل، متمرکز بوده است. اکنون نوبت نیازهای اجتماعی فرامی‌رسد. پولس امیدوار است که برای بشارت راهی اسپانیا، که هنوز کسی در آن بشارت نداده بود، بشود. او در نظر دارد که سر راهش از روم هم دیداری داشته باشد (آیه ۲۴). اما فعلاً، دغدغه او برآورده شدن «نیازهای اجتماعی» کلیسای اورشلیم است. او عازم آنجاست (آیه ۲۵) تا با تحویل «زکاتی برای مفلسین» کلیساهای اورشلیم، به مقدسین خدمت کند (آیه ۲۶). به اهمیت این خدمت توجه کنید. پولس، بزرگترین مبشر مسیحیت، به خاطر این خدمت، برنامه‌های بشارتی خویش را نیمه کاره رها می‌کند.

پولس توضیح نمی‌دهد که چه عاملی باعث بروز فقر در کلیسای اورشلیم شده است. در اعمال رسولان آمده که قحطی شده بود (۲۷: ۲۸-۲۸)، اما شاید دلایل دیگری هم در میان بوده باشد. نکته قابل توجه اینکه، پولس سعی نمی‌کند با تشریح وضعیت فقر، مسیحیان روم را تحریک کند. برعکس، او می‌گوید که ایمانداران اخائیّه و مکادونیّه دین خود را در کمک به مستمندان ادا کرده‌اند (۲۶: ۱۵) و این کار را هم با میل و رضایت انجام داده‌اند (آیه ۲۷). سپس

**کمک کردن به مسکینان
تنها یک گزینه نیست،
بلکه یک تکلیف است.**

می‌افزاید: «و به درستی که مدیون ایشان هستند» (آیه ۲۷). این یعنی آنکه کمک کردن به مسکینان تنها یک گزینه نیست که اگر دلمان خواست آن را انتخاب کنیم، بلکه یک

تکلیف است، دینی است که باید به آن گردن نهاده.

اما اساساً پولس نشان می‌دهد که هدیه دادن به عنوان «تکلیف» چیزی است که مسیحیان با طیب خاطر و رضایت انجامش می‌دهند (آیه ۲۷). هدیه‌ای که می‌دهیم باید از اعماق قلبمان فوران بزند و خوشحال و ارضایمان کند. به عبارت دیگر، کمک ما به نیازمندان، در عین حال که الزامی است، نباید صرفاً واکنشی به یک نیاز مبرم باشد. این خدمت باید در دل ما بجوشد.

اما چه چیزی دل‌های ما را از کمک به نیازمندان «خشنود» می‌کند؟ پولس می‌گوید که مسیحیان غیریهودی تبار، کمک به مسیحیان یهودی تبار را مدیون هستند. چرا؟ چون انجیل فیض به واسطه عهدعتیق و قوم یهود به امت‌ها رسید. «زیرا که چون امت‌ها از روحانیات ایشان بهره‌مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند» (آیه ۲۷). بدین ترتیب، فیض ما را «مدیون» نیازمندان می‌سازد.

باید حواسمان باشد که این را با «پرداخت غرامت نژادی» اشتباه نگیریم. حرف پولس این نیست که همه غیریهودیان، بر مبنای نژاد، مدیون همه یهودیان هستند. او می‌گوید که امت‌ها «برکات روحانی» را از طریق انجیل دریافت کرده‌اند، و این باید ایشان را در قبال نیازمندان سخاوتمند بسازد. در اینجا پولس نشان می‌دهد که امت‌ها باید برای کمک به ایمانداران یهودی تبار مفلس، علاقه‌ای ویژه داشته باشند، اما اصل بر فیض است، نه نژاد. در دوم قرن‌تین فصل‌های ۸ و ۹ صراحتاً می‌بینیم که پولس از قرن‌تین خواهش می‌کند به فقرای اورشلیم کمک کنند. وی بدیشان یادآوری می‌کند که آنها مدیون فقیران هستند زیرا مدیون مسیح می‌باشند. [آنها تشویق می‌شوند تا] هدیه بدهند زیرا می‌دانند مسیح چه چیزهای گران‌بهایی به ایشان هدیه داده است، و باید با سخاوت ببخشند زیرا می‌دانند که می‌توان به خدایی اعتماد کرد که قادر است در قبال بخشش‌شان هم‌چنان به آنان ببخشد (دوم قرن‌تین ۸:۹ و ۷:۹-۸). در رومیان ۱۵، پولس از واقعیت حق‌شناسی امت‌ها نسبت به یهودیان، به عنوان دلیلی فرعی استفاده می‌کند. دلیل اصلی، حق‌شناسی مسیحی نسبت به مسیح و به خاطر همه چیزهایی است که او به ما بخشیده، و این بخشش را سخاوتمندانه انجام داده است. به نظر پولس، ما باید منابع مالی خویش را در پرتو «رحمت‌های خدا» به کار ببریم (۱:۱۲). وقتی چنین کنیم، اموالمان را ایثارگرانه و در راهی که مورد پسند خداست، صرف خواهیم کرد. شاید صورت حساب بانکی ما بهتر بتواند ثابت کند که آیا حقیقتاً به واسطه فیض خدا متحول شده‌ایم یا نه (آیه ۲).

جد و جهد در دعاها

پولس می‌گوید که مطابق برنامه‌اش، پس از حصول اطمینان از رسیدن هدایا به دست نیازمندان اورشلیم (۲۸:۱۵)، سر راهش به اسپانیا به روم خواهد آمد تا هر دو جناح از برکات و دلگرمی‌های متقابل بهره‌مند شوند (آیه‌های ۲۸-۲۹ نگاه کنید به ۱۱:۱-۱۲).

در عین حال، پولس از کلیسای روم می‌خواهد که برایش دعا کنند. ایشان از این طریق می‌توانند در «جد و جهد» وی سهیم شوند (۳:۱۵). پولس مشخصاً برای ایمن ماندن از شر دشمنانش، موفقیت در خدمت اجتماعی‌اش در اورشلیم، و به بار نشستن نقشه‌هایش در دیدار از روم و دلگرمی یافتن از وجود کلیسای روم، از آنان درخواست دعا می‌کند (آیه‌های ۳۱-۳۲). به عبارت دیگر، او می‌گوید: اینها مواردی

است که من با آنها دست و پنجه نرم می‌کنم. برای غلبه بر آنها، در دعا به من ملحق شوید.

پولس در آیه ۳۳، همین کار را در حق مسیحیان روم می‌کند. فصل‌های ۱۴ و ۱۵ به ما نشان داده‌اند که یکی از معضلات مسیحیان روم این بود که در صلح و یکرأیی با یکدیگر زندگی نمی‌کردند. و از این رو، پولس در جد و جهدی که دارند، در دعا بدیشان ملحق می‌شود: «خدای سلامتی با همه شما باد. آمین» (۳۳:۱۵).

مسیحیان همیشه می‌توانند با دعا به یاری برادر یا خواهر خود که درگیر مسئله‌ای است، بشتابند. مسیحیان همیشه می‌توانند با دعاهایشان، دوشادوش غریبانی که هرگز ندیده‌اند، بایستند. در دعا کردن، ما می‌توانیم وقتمان را فدای کسانی کنیم که دارند زندگی‌شان را فدای ما می‌کنند. شاید نتوانیم در عرصه مأموریت مسیحی حضور فیزیکی داشته باشیم، اما همیشه وظیفه داریم روی زانوان خود، با دعا کردن، مأموریت خود را انجام دهیم.

دعاها را جزئی از خدمت‌مان به هم‌کیشان مسیحی محسوب می‌شود. همان‌طور که شبان و الاهی‌دان بزرگ عصر اصلاح دینی، ژان کالون گفته:

“دینداران باید برای برادران خویش دعا کنند... ایشان موظفند خودشان را جای کسانی بگذارند که در تنگی و مشکلات هستند.” (تفسیری بر رومیان - فصل ۳۸)

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. سرمشق پولس چگونه شما را در “شهادت” انجیل، تشویق می‌کند و به چالش وامی‌دارد؟
۲. سرمشق او چگونه شما را در “بخشش” انجیلی، تشویق می‌کند و به چالش وامی‌دارد؟
۳. در حال حاضر، برای چه کسانی می‌توانید در دعا جد و جهد کنید، و سپس به طور روزانه آن را ادامه دهید؟



پولس، مطابق معمول اکثر نامه‌هایی که به کلیساها می‌نویسد، با سلام‌ها و تحیت‌های شخصی به نامه خود پایان می‌دهد. او برای کسانی که در روم می‌شناسد، پیام‌هایی می‌فرستد (۱:۱۶-۱۶) سپس، بعد از تعلیمی نهایی (آیه‌های ۱۷-۲۰)، سلام همراهانش را به ایشان می‌رساند (آیه‌های ۲۱-۲۳)، و سپس با ستایش خدا به نوشتار خود پایان می‌دهد (آیه‌های ۲۵-۲۷).

جزئیات تقریباً همه این شخصیت‌ها نامعلوم است، و درست کردن تصویری فراتر از تکه‌هایی که در اینجا مشاهده می‌کنیم نیز کار عاقلانه‌ای نمی‌باشد. پس این فصل آخر کتاب "رومیان ۸-۱۶ برای شخص شما" یک بخش دارد و از فصل‌های دیگر کوتاه‌تر است. با این وجود، فهرست نام‌ها به ما یادآور می‌شود که پولس انسانی واقعی است، و خطاب به افرادی واقعی نامه می‌نویسد. و نیز برای ما دریچه‌ای ارزشمند، هر چند کوچک، به زندگی کلیسای اولیه می‌گشاید.

زمان مشغول به خدمت

اول از همه، پولس از فیبی یاد می‌کند (آیه ۱). این فیبی کیست؟ پیش از هر چیز، پولس سفارش او را به کلیسا می‌کند، که احتمالاً بدین معناست که وی حامل نامه پولس به کلیسای روم بوده است. پولس او را به عنوان خواهرش و یکی از خادمان معرفی می‌کند. بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که وی در کلیسا زنی مهم و مفید بوده است. فیبی چه‌ها بکمال رسانیده بود؟ فیبی «بسیاری را معاونت کرده» بود. این عبارت ترجمه تک واژه‌ای یونانی prostates است، که معنایش "زن نیکوکار" است. از شواهد چنین برمی‌آید که وی زنی صاحب کسب و کار و درآمد مستقل بوده که از مهارت‌ها و ثروتش برای حمایت از کلیسا و کمک به افراد بسیار استفاده می‌کرده. به احتمال خیلی زیاد، فیبی برای کار دیگری رهسپار روم شده بود.

نکته دوم اینکه، فیبی "خادمه" نامیده می‌شود، اما در پانوشت ترجمه NIV آمده: "یا شماسه". این بدان خاطر است که در زبان یونانی، فیبی diakonos نامیده می‌شود. این واژه را در عهد جدید به دو صورت متفاوت می‌توان ترجمه کرد. گاهی diakonia یعنی "خدمت" به مفهوم عام کلمه. هر خدمتی که در نام عیسی انجام می‌گیرد، از افتاده‌ترین خدمات گرفته تا خدمت رسالت پطرس و پولس، را می‌توان diakonos خواند. مترجمان NIV بیشتر به این مفهوم متمایل هستند. ما نمی‌دانیم که خدمت فیبی چه بوده، اما قطعاً خدمتی داشته و به همین خاطر هم خادمه نام گرفته است.

با این حال، در عهد جدید گاهی این واژه منصب خاصی را در کلیسا خاطر نشان می‌سازد: منصب "شماسی" (فیلیپیان ۱:۱ و اول تیموتاؤس ۳:۸ و ۱۲). این صاحب منصبان دوشادوش مشایخ کار می‌کردند و معمولاً روی برآورده ساختن نیازهای مادی و فیزیکی متمرکز بودند، و برای پریشان حالان و کوفتگان آسایش و حمایت فراهم می‌کردند. از هیچ راهی نمی‌توان اطمینان حاصل کرد که کدام مفهوم این واژه را باید برای فیبی به کار برد. صرف نظر از معنای واژه، فیبی زنی برجسته دیده می‌شود که به خاطر کارش

در کلیسا شناخته شده است.

گوناگونی و خانواده‌ها

ما در مورد همه ۲۶ نفری که پولس در رومیان ۱:۱۶-۱۶ نام می‌برد، چیز زیادی نمی‌دانیم، اما روشن است که کلیسای روم پیکره‌ای متشکل از آدم‌های گوناگون بوده است. به این نکات توجه کنید:

۱. نژاد. ما هم مسیحی یهودی تبار (آکیلا و پریسکلا در آیه ۳، و بستگان پولس که طبعاً آنها هم یهودی بوده‌اند در آیه‌های ۷ و ۱۱) داریم، و هم مسیحی غیر یهودی تبار.

۲. طبقه اجتماعی. بعضی از نام‌های این فهرست احتمالاً تبار سلطنتی یا رتبه بالای اجتماعی صاحبانشان را نشان می‌دهند: آریستوبولوس (آیه ۱۰) و ناریسوس (آیه ۱۱). توجه داشته باشید که در مورد هر دو اینها گفته شده که سرپرست "خاندان" یا املاک بوده‌اند.

۳. جنسیت. از این ۲۶ نفر، هشت یا نه نفرشان زن هستند. پولس در مورد بسیاری از آنها به "رحمت بسیاری که کشیده‌اند" اشاره می‌کند (آیه ۱۲). این (در کنار توضیحاتی که در مورد فیبی داده شده) نشان می‌دهد که زنان در پیشبرد خدمت و مأموریت کلیسا، نقشی فعال و تأثیر گذار داشته‌اند.

جالب است که در آیه ۷، آندرونیکوس و یونیاس «مشهور در میان رسولان» توصیف شده‌اند. از آنجایی که آن دو در زمره دوازده رسول برگزیده عیسی نبودند، و هیچ‌یک هم (مانند متیاس در اعمال ۱:۲۰-۲۶ و پولس در اعمال ۱۹:۹-۱۹) بعدها به طور مشخص و ویژه عیسی قیام کرده را ندیده بودند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا امروز هم رسولانی هستند که بتوانند با اقتدار عیسی، یعنی همان‌طور که پولس در زمانه خودش سخن می‌گفت (نگاه کنید به رومیان ۱:۱ و ۱۵:۱۵-۱۶) سخن بگویند؟ خیر! در کلیسای اولیه افرادی غیر از رسولان مسیح را نیز "رسولان کلیساها" می‌نامیدند (دوم قرنتیان ۸:۲۳، پانوشت نسخه ESV). واژه apostolos به معنای "فرستاده" است. پس با این تعبیر، (به عنوان مثال) به برنابا که "فرستاده" کلیسا به انطاکیه بود، لقب یک "رسول" داده شد (اعمال ۱۱:۲۲، همچنین نگاه کنید به اعمال ۱۴:۱۴). اما برنابا (و نیز آندرونیکوس و یونیاس) هرگز مسیح قیام کرده را ملاقات نکردند، و مسیح زنده شده در جسم هیچ‌گاه به آنها، همچون دوازده رسول و پولس، انجیل را تعلیم نداد و با اقتدار خویش آنان را روانه مأموریت نکرد. پس ما می‌توانیم این افراد را میسیونر یا کسانی که از عطایای رهبری ویژه برخوردار بودند، یا "رسولان فرعی" بنامیم، و نه "رسولان اصلی" که هم صاحب کلام بودند و هم صاحب اقتدار.

سلام‌های مندرج در این آیه‌ها در مورد ساختار کلیسای روم هم به ما سرنخ‌هایی می‌دهند. کلیسای روم اساساً از چندین کلیسای خانگی یا گروه‌های کوچک تشکیل شده بود. پولس به کلیسایی که در "خانه" آکیلا و پرسکلا تشکیل می‌شد، سلام می‌رساند (رومیان ۵:۱۶). همچنین در آیه‌های ۱۴ و ۱۵، به چند نفر دیگر «و همه مقدسانی که با ایشانند» درود می‌فرستد، که احتمالاً منظورش باقی اعضای کلیسای خانگی آنان می‌باشد. در آن روزگار، شکل معمولی کلیساها چنین بود (نگاه کنید به اول قرنتیان ۱۶:۱۹؛ کولسیان ۴:۱۵؛ فیلمون ۲). این یعنی آنکه مسیحیان در گروه‌های خانوادگی گرد هم می‌آمدند و

به خدمات توصیف شده در رومیان ۱۵ مبادرت می‌ورزیدند: مطالعه کتاب مقدس (آیه ۴)، پرستش (آیه ۶)، مشارکت (آیه‌های ۵-۷)، بشارت (آیه‌های ۱۴-۲۳)، و خدمات عملی (آیه‌های ۲۵-۲۹).

خطر پیش‌رو

در ۱۷:۱۶، پولس یکبار دیگر خطر «تفاریق (جدایی‌ها) و لغزش‌ها» را به «برادران» گوشزد می‌کند. اما اینجا (بر خلاف فصل‌های ۱۴ و ۱۵)، وی در مورد کسانی که فعالانه «منشأ» جدایی هستند، هشدار می‌دهد، یعنی کسانی که «خداوند ما عیسی‌ای مسیح را خدمت نمی‌کنند، بلکه شکم خود را» (۱۸:۱۶). از ظاهر امر چنین پیداست که این افراد در حال حاضر در کلیسای روم تعلیم نمی‌دهند، اما پولس می‌داند که خطر پیدا شدن سر و کله‌ی این افراد وجود دارد (چنانکه به کلیساهای غلطیه راه یافته بودند. نگاه کنید به غلاطیان ۴:۱۷؛ ۷:۵-۱۰). و از این رو به خوانندگان هشدار می‌دهد که «ز ایشان اجتناب» نمایند (رومیان ۱۷:۱۶).

چگونه می‌توان آنان را شناسایی کرد؟ پولس در اینجا دو روش برای شناختن این قبیل افراد ارائه می‌دهد. اول، کاری که ایشان می‌کنند «مخالف آن تعلیمی [است] که شما یافته‌اید» (آیه ۱۷). پولس می‌گوید شاید اینها افراد فصیح و شیرین سخنی باشند (آیه ۱۸)، اما باید گفتارشان را با انجیل سنجید. و دوم، هدف آنها خدمت به خودشان است، نه مسیح (آیه ۱۸). حرف پولس این است: هرچند معلمی ظاهرالصلاح و خوشنوا به نظر آید، باید انگیزه‌هایش را تشخیص داد و دید که آیا قصدش خدمت به خودش است یا به مسیح.

چطور می‌شود جلوی آنها را گرفت؟ پولس به مسیحیان روم می‌گوید «در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید» (آیه ۱۹). آنها کلیسایی هستند که مطیع بودن را دوست دارند، اما نباید ساده‌لوح باشند. آنان لازم دارند تا در مورد نحوه «نیکویی» و محبت کردن و فرمان‌برداری از خدا، چیزهای بیشتری یاد بگیرند. و لازم است با زعمی راسخ از انجام هرآنچه «بدی» محسوب می‌شود و هرآنچه که با انجیل مغایرت دارد دوری کنند. در آنها باید نه «راحت غافلانه» در میان باشد و نه «سازش».

اما پولس این قسمت کوتاه را با تشویقی عظیم پایان می‌دهد. «خدای سلامتی به زودی شیطان را زیر پای‌های شما خواهد سایید» (آیه ۲۰). شیطان دروغ‌گوی قهاری است، و یکی از سلاح‌هایش تعلیم تفرقه افکنانه و خودخواهانه است. با این حال، او شکست خورده است، شکست می‌خورد، و شکست خواهد خورد. واژه «ساییدن» (کوبیدن) که پولس در اینجا به کار برده، ما را به یاد وعده‌ای می‌اندازد که خدا، زمانی که آدم و حوا مرتکب گناه شدند و مورد داوری قرار گرفته و از عدن رانده شدند، به آنها داد. خدا به مار، یعنی شیطان، گفت: مردی زاده خواهد شد که «سر تو را خواهد کوبید» (پیدایش ۳:۱۵). عیسی همان کوبنده‌ی سر مار است، هم بر صلیب و هم هنگامی که باز آید. اما قوم عیسی هم در این پیروزی سهیم هستند. هر بار که کسی به مسیح ایمان می‌آورد و عدالت او را دریافت می‌کند و از دوزخ می‌گریزد، هر بار که یک مسیحی با خوشحالی از پدر آسمانی‌اش فرمان‌برداری می‌کند، و هر بار که قوم خدا با ایمان و یکرایی برای پرستش خدا گرد هم می‌آیند، شیطان متحمل شکست می‌شود. برای شکست دادن دشمن بزرگمان، باید «فیض خداوند ما عیسی» (رومیان ۱۶:۲۰) یا ما باشد و از طریق ما عمل کند.

هر بار که کسی به
مسیح ایمان می‌آورد
شیطان متحمل شکست
می‌شود.

خدا را جلال داد

اکنون نوبت سلام‌های کوتاه کسانی می‌رسد که به احتمال زیاد از همراهان پولس، در قرن‌س بودند. تیم مأموریتی پولس شامل تیموتائوس، «همکار من» (آیه ۲۱)، «خویشان» پولس، کاتبش ترتیوس (آیه ۲۲) و گایوس که پولس در خانه وی رحل اقامت افکنده بود (آیه ۲۳) می‌شد. پولس با اشاره به «اراستوس، خزانه‌دار شهر» (آیه ۲۳)، یکبار دیگر به ما یادآور می‌شود که خدا مردمان را از پیشینه‌ها و طبقات اجتماعی گوناگون فرامی‌خواند.

اما کلمات پایانی پولس، به خدا اختصاص پیدا می‌کنند. وی در آیه‌های ۲۵-۲۷، بار دیگر به فصل ۱ نگاهی می‌اندازد. هدفی که پولس در این واپسین کلمات رساله دنبال می‌کند، این است که خوانندگانش (و نیز ما) را به جلال دادن خدا تشویق کند (۲۷:۱۶). او این کار را بطور انجام می‌دهد؛ با یادآوری انجیل: ماهیت انجیل و کاری که انجیل می‌کند.

انجیل چکار می‌کند؟ انجیل راهی است که خدا به وسیله آن «قادر است که شما را استوار سازد» (آیه ۲۵). "قادر است" ترجمه واژه dynamo ["قدرتش را دارد"] است. «انجیل ... قوت خداست» (۱۶:۱). انجیل روش خدا برای دگرگون کردن مردمان و آیندگان است. توجه داشته باشید که پولس در ۱۵:۱۶ نمی‌گوید: "قادر است شما را نجات بخشد"، بلکه می‌گوید خدا قادر است که از طریق انجیل ما را "استوار سازد". این حقیقت به ما یادآوری می‌کند که انجیل نه تنها نقطه ورود به زندگی مسیحی است، بلکه روشی برای ادامه حیات مسیحی، یعنی رشد کردن و لذت بردن از زندگی با مسیح نیز هست. پولس در رساله به رومیان نشان داده که بطور انجیل نه تنها ما را نجات می‌بخشد (فصل‌های ۱-۵)، بلکه بطور پس از نجات ما را متحول نیز می‌سازد (فصل‌های ۶-۸ و ۱۲-۱۵). اگر به انجیل ایمان داشته باشیم، خدا با قدرت هرچه تاملتر از طریق آن در وجود ما کار می‌کند. هرگز لازم نیست از آن اجتناب کرد.

ماهیت انجیل چیست؟ پولس از «بشارت من» دم می‌زند و سپس به روشی متفاوت به توصیف همان پیام می‌پردازد: «موعظه عیسی مسیح» (۲۵:۱۶). انجیل «درباره پسر خدا ... خداوند ما عیسی مسیح» است (رومیان ۱:۳-۴). در کانون انجیل "عیسی" قرار دارد، یعنی آن مرد الهی که مُرد و برخاست تا به عنوان "مسیح" بر کل آفرینش و برای همه زمان‌ها [تا ابدیت] حکمرانی نماید. هیچ "انجیل" دیگری نمی‌تواند ما را نجات بخشیده یا دگرگون سازد. عیسی یگانه کسی است که در عهد عتیق وعده‌اش داده شده، هر چند «از زمان‌های ازلی مخفی بود، لکن در حال مکشوف شد» (۲۵:۱۶-۲۶:۱). نگاه کنید به ۲:۱ و ۲۱:۳). او کسی است که امروز قومش وظیفه شناساندن او را از طریق اعلان تحقق «کتب انبیا» به انجام می‌رساند تا مردم بتوانند وی را بشناسند. انجیل خود عیسی مسیح است ... آن نجات دهنده و فرمانروا که آمدنش پیش‌گویی شده بود و حالا آشکار شده و به جهانیان موعظه می‌شود.

انجیل خود عیسی مسیح است، پیش‌گویی شده بود و حالا آشکار شده و به جهانیان موعظه می‌شود.

انجیل کارهای دیگری هم می‌کند. پولس به یکی از

مضامین اصلی رومیان برمی‌گردد؛ اینکه هرکس، در هر جا می‌تواند به انجیل ایمان بیاورد و با قلب و در عمل از خدا اطاعت کند. مسیح موعظه می‌شود «به جمیع امت‌ها به جهت اطاعت ایمان» (۲۶:۱۶)؛ نگاه کنید به ۵:۱). وقتی انجیل خداوند عیسی را این‌گونه در نظر می‌گیریم: پیش‌گویی شده، مکشوف گردیده،

و موعظه شده، آنچه که ما را به ایمان و اطاعت از طریق ایمان فرامی خواند، ما هم با پولس هم‌صدا شده، می‌گوییم: «خدای حکیم و حید را ... جلال باد» (۲۷:۱۶) و با علم به اینکه جامه عدالت وی را بر تن کرده‌ایم و با کار روح‌القدس به شباهتش درآمده‌ایم، این ستایش را «تا ابدالآباد» انجام خواهیم داد! این سرود قدیمی به بهترین شکل حق مطلب را ادا می‌کند:

جلال بر نامش، برای فیضش
آن قدر دوست داشت جهان را که بخشید فرزندش

محبت خدا، در صلیب عیسی
بهر من شد عیان، فیض او در جهان.
وقتی او را فدا کرد، تا بهرم بمیرد.

جلال بر نامش، برای فیضش
آن قدر دوست داشت جهان را که بخشید فرزندش

”آمین“

پرسش‌هایی برای تأمل

۱. کدام توصیف از اعضای معمولی کلیسا در آیه‌های ۱-۱۵، به طور خاص نظر شما را جلب می‌کند؟
۲. زمانی را صرف تفکر بر آیه‌های ۲۵-۲۷ کنید و بگذارید این آیه‌ها شما را به ستایش خدا برانگیزاند.
۳. نیمه دوم کتاب رومیان چگونه شما را به سوی موارد زیر هدایت کرد:

- بیشتر محبت کردن خدا؟
- بیشتر لذت بردن از هویتتان به عنوان فرزند خدا؟
- تقدیم کردن خودتان به عنوان قربانی زنده، به روش‌های تازه؟

واژه‌نامه

اجتماع:
گروهی عظیم، مجموعه

اخلاقیات:
مجموعه اصول اخلاقی

اراده آزاد (اختیار):
توانایی انتخاب و اقدام آزادانه، صرف نظر از عوامل بیرونی

آرامی:
زبان روزمره اسرائیل در زمان زندگی عیسی بر روی زمین

اسارت:
بردگی

استبدادی:
سیستمی حکومتی که بر پایه تسلط کامل حکومت بر همه جوانب زندگی مردم استوار است

استعارات:
تصاویری که برای تشریح چیزی به کار برده می‌شوند، اما نباید آنها را تحت‌اللفظی تلقی نمود (مثلاً: "خبر مانند دشنه‌ای در قلبش نشست")

استقامت:
ثبات قدم یا ثبات عقیده به چیزی، در مواجهه با مشکلات

استنتاج:
نتیجه‌گیری از یک مأخذ یا واقعیت، که بر پایه منطق استوار است، اما نمی‌توان اثباتش کرد

اصطلاح:
کاربردی مرکب از واژه‌هایی که به تنهایی معنایی متفاوت دارند. مثلاً: "عین دم اسب باران می‌بارد"

الاهیات:
مطالعه حقایق مربوط به خدا

الوهیت:
جایگاه خدایی

امری:
دستوری، الزام آور

انجیل:
اعلان، که اغلب "مژده، یا خبر خوش" ترجمه شده. هنگامی که امپراتور روم چپاری (پیک هابی) را برای اعلان خبر یک پیروزی یا دستاورد به اکناف امپراتوری می فرستاد، به این کار "انجیل" (gospel) می گفتند. انجیل خبر خوشی است که بدان ایمان بیاورند، نه نصیحت نیکویی که از آن پیروی کنند.

انقلابی:
سُست کردن سیستمی ریشه‌دار

بازدارنده:
تأثیری دل‌سرد کننده

برکت:
مبارک بودن یعنی رابطه درست با خدا داشتن و بهره مند شدن از محبت و لطف او

بقیته:
شمار اندکی از باقی ماندگان هر چیز. در کتاب مقدس، این اصطلاح به گروه اندکی از یهود دلالت می کند که از تبعید به سرزمین بابل، بازگشتند.

به لحاظ آموزه‌ای:
آموزه‌ها عباراتی هستند که حقایق مربوط به خدا را تبیین می نمایند

بیگانه:
دشمن شدن با کسی، مثلاً با خدا

پانتئون:
ایزدستان، گروهی از خدایان که قوم یا ملتی بدان‌ها باور دارند

تباهی:
فساد طبیعی و گناهکاری

تجسم:
ظهور الوهی پسر خدا در جسم انسانی، در شخص عیسی مسیح

تحت انقیاد:
شکست دادن و زیر سلطه گرفتن

تخطی:
بی‌احترامی، اهانت

تعمق:
تمرکز و تفکر بر کلام خدا

تقدس:
پاکی، مسیح‌گونگی. تقدیس: فرایندی است که طی آن، فرد در تقدس رشد می‌کند

تناقض دو اصل:
تضاد ظاهری میان دو باور یا نتیجه‌گیری که هر دو منطقی و درست هستند

توازی:
تشابه بسیار، ارتباط

جبر گرایی:
نظریه‌ای که می‌گوید همه رویدادها، و از جمله‌گزینه‌های ما، محصول عواملی خارج از اراده‌ما می‌باشند. تصمیم برای همه چیز از قبل گرفته شده است.

جسارت:
بی‌پروایی، اعتماد به نفس

جهان بینی:
باورهایی که ما در تلاش برای درک جهانی که تجربه‌اش می‌کنیم، بدان‌ها متوسل می‌شویم، و زندگی‌مان را در راستای همین باورها شکل می‌دهیم. هر کس برای خود یک جهان بینی دارد.

حق‌الاهی پادشاهان:
نظریه‌ای که می‌گوید حق فرمانروایی مستقیماً از طرف خدا (و نه از سوی مردم) به پادشاهان تفویض گردیده، و از این رو ایشان تابع هیچ اقتدار زمینی نیستند. از این رو، هر تلاشی برای محدود کردن قدرت پادشاهان مخالفت با اراده خداست.

خود بزرگ بین:
تشنه احترام و جبروت، کسی که هدفش جلب توجه دیگران به خود است

خودپرستی:
دیدگاهی که طی آن، یک شخص خود را مهمترین چیز در جهان می‌داند. از این رو فقط و پیش از هر چیز، و بدون در نظر گرفتن احساسات دیگران، به خودش فکر می‌کند.

دادرسان مدنی:
کسانی که مسئول اجرای قانون هستند

دینامیک:
پویایی، پیشرفت

زودگذر:
بی‌دوام، ناپایدار

سنه‌درین:
شورای عالی اسرائیل در روزگار عیسی و پولس

شرافت بخشیدن:
شان و مقام دادن

شریعت‌گرایی:
رویکردی رفتاری که زندگی خداپسندانه را در اطاعت از مجموعه‌ای از قوانین و احکام می‌بیند

شفاعت کردن:
سخن گفتن از طرف کسی دیگر

صنعت ادبی:
شیوه‌ای شناخته شده از ارتباطات نوشتاری (مثلاً: اغراق، گذشته‌نمایی)

ظهور:
نشانه یا رویدادی که قابل رویت شود

عادل شمرده شدگی:
اعلان اینکه کسی مجرم نیست، محکوم نیست و به کلی بی‌گناه می‌باشد

غیرمنطقی:
نوعی از نتیجه‌گیری که از استنباط نشأت نگرفته باشد و هیچ پشتوانه منطقی ندارد

فدیه شده:
آزاد شده، رها شده، بازخرید شده به بهایی

فراق‌رهنگی:
چیزی که مختص به فرهنگی خاص نیست و در همه جوامع کاربرد دارد (مثلاً: همه انسان‌ها به صورت خدا آفریده شده‌اند).

فیض: لطفی که کسی سزاوارش نیست. در کتاب مقدس، "فیض" معمولاً برای توصیف نحوه برخورد خدا با قومش به کار می‌رود. از آنجایی که خدا سرشار از فیض است، به ایمانداران حیات جاودانی اعطا می‌نماید (افسیسیان ۲: ۴-۸). وی همچنین بدیشان عطایایی می‌بخشد که برای خدمت به قومش مورد استفاده قرار دهند (افسیسیان ۷: ۴ و ۱۱-۱۳).

قابل جبران: شکست خوردنی، امکان غلبه بر آن هست

قرعه: واژه‌ای برای توصیف هر وسیله‌ای که به عنوان کمک ابزاری برای تصمیم‌گیری به کار گرفته شود و ظاهراً نتایجش هم اتفاقی هستند، مانند تاس ریختن یا شیر یا خط انداختن با سکه

قصاص: حکمی که برای مجازات صادر می‌شود. در رساله به رومیان، پولس از مکافات عادلانه‌ای که خدا برای گناهکاران در نظر گرفته، سخن می‌گوید.

قیاس: مقایسه میان دو چیز، معمولاً با استفاده از یکی برای توضیح یا تصریح دیگری

کرشندو: اوج گرفتن قدرت یا شدت

کلام مسح شده: عبارتی درباره آنچه که کلام خدا می‌گوید و روح القدس با قوتی خاص آن را اثبات می‌نماید

کُند ذهن: کسی که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد چیزی را بفهمد

کوشر: خوراکی که در آن موازین و قواعد خوراک در عهد عتیق رعایت شده باشد

گناه: توصیف کننده قدرت یا انگیزه‌ای است که باعث می‌شود انسان دوست داشتن خدا و اطاعت از وی را کنار بگذارد. در ضمن، کردار، گفتار و افکاری را هم که در پی این انگیزه بروز پیدا می‌کنند، شامل می‌شود.

لابالی‌گری: زندگی کردن مطابق احساسات و نه اصول، به ویژه در رابطه با مسائل جنسی

محذورات اخلاقی:
احساس تردید یا شک در مورد درستی چیزی، به ویژه روش انجام کاری

محصور:
منطقه بسته

مشروط:
در این زمینه متن، منظور محدود است، نه بی‌چون و چرا یا بی‌قید و شرط

مشیت الاهی:
این حقیقت که خدا بر همه رویدادها اشراف و نظارت داشته و حاکم مطلق است

معترف:
کسی که به چیزی بودن اعتراف زبانی می‌کند (مثلاً: مسیحی معترف، کسی است که ادعا می‌کند مسیحی است.)

مغایر:
زینبار، بازدارنده

مقدس:
کاملاً پاک، جدا شده

مکتب اصالت آزادی فردی:
نظریه‌ای سیاسی که محدود کردن حکومت در زندگانی مردم را، تقریباً در همه جنبه‌ها، ترویج می‌کند و می‌گوید باید مردم را به حال خود گذاشت تا بدون مداخله حکومت به زندگی خود بپردازند.

ناتوانی:
ضعف جدی

نفی کردن:
بی‌اثر کردن

نمای دروغین:
برای توصیف ظاهری که باطن حقیقت را می‌پوشاند، به کار رفته است

پیوست الف:

خلاصه رومیان ۸-۱۶

- ۸: ۱ - ۴ نجات: پیروزی کامل بر گناه
- آیه ۱ جنبه اول: هیچ قصاصی برای گناه وجود ندارد
- آیه ۲ جنبه دوم: هیچ اسارتی نسبت به گناه وجود ندارد
- آیه ۳ جنبه اول از طریق کار مسیح تحقق پیدا می کند
- آیه ۴ جنبه دوم از طریق کار روح القدس میسر می شود
- ۸: ۵-۱۳ غلبه بر گناه به یاری روح القدس
- تمرکز ساختن ذهن بر روح القدس
- آیه ۵ هر چیزی که ذهن را به خود مشغول کند، کنترل زندگی را هم در دست دارد
- آیه ۶ و این به مرگ یا سلامتی منتهی می شود
- ناتوانی ذهن ما در برخورد با گناه
- آیه ۷ ذهن ما به طور ذاتی با خدا دشمن است و از این رو ...
- آیه ۸ قابلیت زندگی برای خشنود ساختن خدا را از ما می گیرد
- توانایی روح القدس در برخورد با گناه
- آیه ۹ بدون [داشتن] روح القدس، شما مسیحی نیستید
- آیه ۱۰ اگر روح القدس را داشته باشیم، پس اکنون دارای حیات روحانی هستیم ...
- آیه ۱۱ و در آینده هم بدن هایی جدید و فناپذیر خواهیم داشت
- گشتن گناه با کمک روح القدس
- آیه ۱۲ انگیزه ما: ما مدیون هستیم!
- آیه ۱۳ قدرت ما: به وسیله روح القدس
- آیه ۱۳ هدف ما: کشتن طبیعت گناه الودمان
- آیه ۱۳ پاداش ما: حیات روحانی
- ۸: ۱۴ شرط لازم برای فرزند خدا بودن
- آیه ۱۴ نه همه ... بلکه تنها آنانی که روح القدس را دارند فرزندان خدا هستند
- ۸: ۱۵-۱۷ مزایای فرزند خدا بودن
- آیه ۱۵ صمیمیت: به پدر [آسمانی] دسترسی داریم
- آیه ۱۶ اطمینان: در پدر [آسمانی] امنیت داریم
- آیه ۱۷ میراث: در پدر [آسمانی] دولت مندیم، اما نه بی خیال و آسوده

۱۸-۲۵..... امید فرزند خدا بودن

آیه ۱۸ جلال و میراث آینده، رنج‌های کنونی ما را تحت الشعاع قرار می‌دهند
 آیه‌های ۱۹-۲۲ تا زمانی که از بند گناه آزاد نشده‌ایم، طبیعت معیوب و ضعیف است
 آیه ۲۳ تا زمانی که از بند گناه آزاد نشده‌ایم، ما معیوب و ضعیف هستیم
 آیه‌های ۲۴-۲۵ این امید، در رنج‌ها به ما بردباری می‌بخشد

۲۶-۲۷..... کمک برای فرزند خدا بودن

آیه‌های ۲۶-۲۷ وقتی آن قدر ضعیفیم که نمی‌توانیم همچون فرزندان خدا عمل کنیم، روح‌القدس به کمکمان می‌آید

۲۸-۳۰..... اطمینان مسیحی

آیه ۲۸ اطمینان مسیحی چیست: حاکمیت خدا در تاریخ است. مقصود او که در همه شرایط برای ما بهترین است. هیچ مخالفتی به ما صدمه نخواهد زد
 آیه‌های ۲۹-۳۰ چگونه حاصل می‌شود: تحقق قطعی نجات خداست. او ما را مرحله به مرحله نجات می‌بخشد. هیچ نقص یا شرارتی در ما باقی نخواهد ماند

۳۱-۳۹..... چرا ما چنین اطمینانی داریم

کفایت خدا. هیچ عامل درونی یا بیرونی نمی‌تواند ما را از وی جدا سازد. پنج پرسش بی‌پاسخ:
 آیه ۳۱ قدرت خدا: «هرگاه خدا با ماست، کیست به ضد ما؟»
 آیه ۳۲ سخاوت خدا: «او که پسر خود را دریغ نداشت، ... چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟»
 آیه ۳۳ بخشایش خدا: «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟»
 آیه ۳۴ کار مسیح: «کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد ... برخواست ... و ما را نیز شفاعت می‌کند؟»
 آیه ۳۵ محبت مسیح: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟»
 آیه‌های ۳۶-۳۹ پاسخ به همه پرسش‌ها: هیچ کس و هیچ چیز!

۹-۱:۵..... وقتی پیام برای اسرائیل تا این حد روشن است، پس چرا همه آنها ایمان نمی‌آورند؟

آیه‌های ۱-۳ دلسوزی پولس برای قومش، اسرائیل
 آیه‌های ۴-۵ هشت مزیت بزرگ اسرائیل

۹-۶:۱۳..... پاسخ اول: نه! به این خاطر نیست که خدا به وعده‌هایش عمل نکرده است

آیه ۶ همه کسانی که از نظر نژادی اسرائیلی هستند، جزو اسرائیل حقیقی محسوب نمی‌شوند

آیه‌های ۷-۹ نمونه اسحاق و اسماعیل
آیه‌های ۱۰-۱۳ نمونه یعقوب و عیسو

۱۴:۹-۱۸ پاسخ دوم: نه! به این خاطر نیست که خدا در اعطای رحمتش، بی‌انصاف است

آیه‌های ۱۴-۱۶ خدا فقط بر بعضی‌ها رحمت می‌کند، و در این امر منافاتی وجود ندارد (نمونه: موسی)

آیه‌های ۱۷-۱۸ خدا فقط بعضی‌ها را داوری می‌کند، و در این امر منافاتی وجود ندارد (نمونه: فرعون)

۱۹:۹-۲۹ پاسخ سوم: نه! به این خاطر نیست که خدا در پاسخگو قرار دادن ما بی‌انصاف است

آیه ۱۹ چرا خدا ما را سرزنش می‌کند؟

آیه‌های ۲۰-۲۱ هویت خود را به خاطر بسپارید: خدا بر ما حق مالکیت دارد

آیه‌های ۲۲-۲۳ خدا می‌توانست همه را رد کند، ولی این کار را نمی‌کند

آیه‌های ۲۴-۲۹ عهد عتیق همه این موارد را پیش بینی کرده بود

۳۰:۹-۳۳ بلکه بدین خاطر که اسرائیل طریق نجات به واسطه ایمان را رد نمود

آیه ۳۰ امت‌ها، که در پی عدالت نبودند، آن را به دست آوردند!

آیه ۳۱ یهود، که در پی عدالت بود، آن را به دست نیاورد!

آیه ۳۲ الف چرا؟ چونکه یهود هدفی ناممکن را دنبال می‌کرد: عدالت از طریق اعمال [خود]

آیه‌های ۳۳-ب-۳۳ آنان "رسوایی به بار آوردند." مسیح و نجاتش به غرور ایشان خدشه وارد کرده بود

۱:۱۰-۴ اسرائیل نجات از طریق عدالت خدا را نادیده گرفت و به جایش به عدالت خویش اتکا کرد.

آیه‌های ۱-۲ یهود برای خدا غیرت دارد، اما غیرتش ناپجا و اشتباه است

آیه ۳ آنان به نیازشان به عدالت واقف شدند، اما کوشیدند عدالت خودشان را به وجود بیاورند.

آیه ۴ به مجردی که به ماهیت کار بنیادین مسیح پی ببریم، شریعت‌گرایی به انتهای خود می‌رسد

۵:۱۰-۸ دو روش عادل شدن در کتاب مقدس

آیه ۵ موسی (در لایوان ۵:۱۸) به ما می‌گوید که برای نجات یافتن باید از تمام احکام اطاعت کنیم

آیه‌های ۶-۸ اما موسی (در تثنیه ۱۴:۳۰) به ما می‌گوید که تنها به واسطه ایمانی ساده، می‌توانیم حیاتی نو به دست آوریم

۹:۱۰-۱۵ چگونه می‌توان به روش خدا عادل شمرده شد

آیه ۹ الف نیاز اول: اعتراف به کار مسیح در تاریخ
 نیاز دوم: اعتماد قلبی به آن کار [کار مسیح]
 آیه ۹ ب تکرار آیه ۹: عادل شمرده شدگی و نجات اساسا یک چیز هستند
 آیه ۱۰ آیه‌های ۱۱-۱۳ این [روش] برای هرکسی قابل دستیابی است
 آیه‌های ۱۴-۱۵ پیام خبر خوش از طریق انسان‌ها انتشار پیدا می‌کند

۱۰:۱۶-۲۱ بازگشت به پرسش: چرا اسرائیل روش خدا برای عدالت را رد کرد؟ آنان به طرز شکست خورده‌ای جاهل بودند.

آیه‌های ۱۶-۱۷ همان طور که اشعیا پیشگویی کرده بود، همه اسرائیل ایمان نیاورده‌اند
 آیه ۱۸ آیا ایشان پیام را نشنیدند؟ البته که شنیدند
 آیه‌های ۱۹-۲۰ آیا پیام را نفهمیدند؟ یهودیان از لزوم عدالت خبر داشتند، ولی امت‌ها خیر
 آیه ۲۱ دلیلش سنگدلی اسرائیل بود

۱۱ : ۱ پرسش اول: آیا خدا اسرائیل را رد کرد؟ نه!

۱۱:۱۱-ب بی‌ایمانی اسرائیل کلی نیست
 خدا اسرائیل را رد نکرده، ولی اکثر ایشان نسبت به انجیل سختدل هستند

آیه ۱ ب پولس، یک ایماندار [مسیحی] و یک یهودی است
 آیه ۲ الف خدا از ازل گروهی از مردم را می‌شناخت
 آیه‌های ۲-۳ ایلیا هم به اشتباه فکر می‌کرد هیچ ایماندار دیگری در اسرائیل باقی نمانده ...
 آیه ۴ اما بسیاری وجود داشتند!
 آیه ۵ به همین دلیل، امروز هم ایمانداران یهودی بسیاری وجود دارند ...
 آیه ۶ که محض فیض برگزیده شده‌اند
 آیه ۷ با وجودی که کلیت اسرائیل عدالت خدا را نیافت، اما برگزیدگان یافتند
 آیه‌های ۸-۱۰ عهد عتیق تعریف می‌کند که چطور خدا کسانی را که وی را رد کرده بودند، گرفتار سختی (سخت‌دلی) نمود

۱۱:۱۱ الف) پرسش دوم: آیا ایشان طوری افتادند که دیگر نتوانند بلند شوند؟ نه!

۱۱:۱۱-ب ۳۲ بی‌ایمانی اسرائیل قطعی نیست
 سخت‌دلی اکثریت اسرائیل، موقتی است. در آینده این وضعیت تغییر خواهد کرد.

آیه‌های ۱۱-۱۴ سه مرحله برکت:
 مرحله الف (آیه ۱۱): مشکلاتی که اسرائیل با انجیل دارند، به نجات امت‌ها انجامید
 مرحله ب (آیه ۱۲): در نهایت، ایمان کامل اسرائیل برکت بیشتری را نصیب دنیا خواهد کرد
 مرحله پ (آیه‌های ۱۳-۱۴): موفقیت انجیل در میان امت‌ها به نجات اسرائیل خواهد انجامید
 آیه ۱۵ اگر بی‌ایمانی اسرائیل یکچنین مزیتی داشته، پس تصور کنید که ایمانشان چه مزایایی در پی خواهد داشت
 آیه ۱۶ از آنجایی که خدا برخی از اسرائیل را نجات داده، می‌توانیم انتظارش را داشته

باشیم که روزی کل اسرائیل را هم نجات دهد امت‌ها همچون شاخه‌ای وحشی (زیتون بری) هستند که به درخت پیوند شده‌اند. آنها از مزایای دین کتاب‌مقدسی اسرائیل بهره‌مند می‌شوند پس (امت‌ها) مغرور نباشند! یهودیانی که بی‌ایمانی کردند، از درخت بریده شدند. اگر شما هم بی‌ایمانی کنید، به همین سرنوشت دچار خواهید شد و (یهودیان) دل‌سرد نباشند! هر که ایمان بیاورد، می‌تواند دوباره به درخت پیوند شود	آیه ۱۷ آیه‌های ۱۸-۲۲ آیه‌های ۲۲-۲۴ آیه‌های ۲۵-۲۷ آیه‌های ۲۸-۲۹ آیه‌های ۳۰-۳۱ آیه ۳۲
مرور سه مرحله برکت در حال حاضر اکثریت اسرائیل انجیل را رد می‌کنند و زیر داوری خدا قرار دارند، اما خدا وعده‌هایی را که به اجدادشان داده، به یاد دارد مرور سه مرحله برکت با وجودی که هم یهود و هم امت‌ها سزاوار لعنت هستند، اما هم یهود و هم امت‌ها رحمت خواهند یافت	

..... ۳۶-۳۳:۱۱ ستایش خدا! حکمت خدا (که در آموزه‌های عادل شمرده شدگی رایگان و برگزیدگی مشهود می‌باشد) آن قدر در دولتمندی عمیق است که نهایت ندارد این ما را در وضعیتی قرار می‌دهد تا بطور کامل به دانش و فیض او وابسته باشیم خدا آفریننده، نگاه دارنده و وارث همه چیز است	آیه ۳۳ آیه‌های ۳۴-۳۵ آیه ۳۶
---	-----------------------------------

..... ۲-۱:۱۲ چگونه با خدا ارتباط برقرار کنیم خوشتن را تقدیم کنید چگونه: هویت او (رحمت‌هایش) را به یاد بیاورید چه چیزی: سراسر زندگی‌تان، به مثابه یک قربانی چرا: این خدمت معقول شماست نکنید: همشکل شدن با این جهان بکنید: تبدیل شدن به تازگی ذهن نتیجه: تشخیص اراده خدا	آیه ۱ آیه ۱ الف آیه ۱ ب آیه ۱ پ آیه ۲ الف آیه ۲ ب آیه ۲ پ
---	---

..... ۴-۳:۱۲ چگونه با خودمان ارتباط برقرار کنیم خود را با فروتنی و درستی بسنجید شما از نقطه نظر ایمان انجیل برابر هستید (بهره‌ایمان) شما از نقطه نظر توانایی‌های خدمت متفاوت هستید (همه عملکرد یکسانی ندارید)	آیه ۳ الف آیه ۳ ب آیه ۴
---	-------------------------------

..... ۸-۵:۱۲ چگونه با دیگران در کلیسا ارتباط برقرار کنیم همه ما یکی هستیم، نه جدا همه ما از یکدیگر متمایزیم، نه حل شدنی در دیگری برخی نبوت می‌کنند	آیه ۵ آیه ۶ الف آیه ۶ ب
---	-------------------------------

برخی به نیازهای مادی مردم می‌رسند	آیه ۷ الف
برخی تعلیم می‌دهند	آیه ۷ ب
برخی مشورت می‌دهند	آیه ۸ الف
برخی سخاوتمندانه می‌بخشند	آیه ۸ ب
برخی رهبری می‌کنند	آیه ۸ پ
برخی با مسکینان و بیماران کار می‌کنند	آیه ۸ ت

۱۲:۹-۱۶ محبت نسبت به مسیحیان

بی‌ریا محبت کنید	آیه ۹ الف
به راستی محبت کنید	آیه ۹ ب
با مهربانی محبت کنید	آیه ۱۰ الف
با احترام محبت کنید	آیه ۱۰ ب
با غیرت محبت کنید	آیه ۱۱
با بردباری محبت کنید	آیه ۱۲
با سخاوت و در عمل محبت کنید	آیه ۱۳
بدون تلخی محبت کنید	آیه ۱۴
با همدلی محبت کنید	آیه ۱۵
با یگانگی ذهن [همفکری] محبت کنید	آیه ۱۶ الف
با فروتنی محبت کنید	آیه ۱۶ ب

۱۲:۱۷-۲۱ محبت نسبت به دشمنان

از چه چیز باید خودداری کرد: تلافی	آیه ۱۷ الف
چه باید کرد: کار نیکو (آنچه درست است)	آیه ۱۷ ب
چه باید کرد: جویای روابط صلح‌آمیز بودن	آیه ۱۸
چرا باید چنین کرد: داوری تنها از آن خداست	آیه ۱۹
چه باید کرد: نیکی کردن در حق کسانی که بدی می‌کنند	آیه ۲۰
خلاصه	آیه ۲۱

۱۳:۱-۷ رابطه با حکومت

مسئولیت‌های حکومت	آیه‌های ۱-۴
اقتدار حکومت: از جانب خدا	آیه‌های ۱-۲
خدمت حکومت: اشاعه نیکویی و جلوگیری از بدی	آیه‌های ۳-۴
مسئولیت‌های شهروندان مسیحی	آیه‌های ۵-۷
تسلیم	آیه ۵
پرداخت عوارض	آیه‌های ۶-۷ الف
عزت و احترام	آیه ۷ ب

۱۳:۸-۱۴ رابطه با دنیا

محبت نسبت به مردم دنیا	آیه‌های ۸-۱۰
------------------------	--------------

آیه ۸
 وظیفه محبت کردن به همسایه
 آیه‌های ۹-۱۰ رهنمودهایی برای محبت کردن به همسایه
 آیه‌های ۱۱-۱۴ بیزاری از روح دنیا
 آیه‌های ۱۱-۱۲ الف تداخل عصرها
 آیه‌های ۱۲-ب-۱۴ زندگی کردن در عصر آتی

۱۴:۱-۳ یکدیگر را پذیرا باشید: اصل بدیهی
 آیه ۱ الف کسانی را که با شما فرق دارند، بپذیرید
 آیه ۱ ب دیگران را بر سر موضوعاتی که خدا به روشنی ممنوع نکرده، محکوم نکنید ...
 آیه‌های ۲-۳ ... زیرا خدا همه شما را پذیرفته است

۱۴:۴-۱۳ الف انتقاد از افراد ضعیف
 آیه ۴ داوری نکنید: شما داور نیستید
 آیه ۵ در ذهن خود متیقن (متقاعد) شوید
 آیه‌های ۶-۸ در نهایت به خاطر این موضوعات در برابر خداوند مسئول هستیم
 آیه‌های ۹-۱۳ الف تنها عیسی حق خداوندی بر وجدان ما را دارد، پس از داوری کردن کسانی که مانند شما عمل نمی‌کنند، دست بردارید

۱۴:۱۳-۲۳ انتقاد از افراد قوی
 آیه ۱۳ الف از داوری کردن کسانی که شما را در انجام کارهایی که خود را مختار به انجامشان می‌شمارید، دست بردارید
 آیه ۱۳ ب باعث لغزش کسی نشوید ...
 آیه ۱۴ ... حتی اگر موضعتان برحق باشد
 آیه ۱۵ در محبت زندگی کنید
 آیه ۱۶ نگذارید آزادی‌تان به بدی بینجامد ...
 آیه‌های ۱۷-۱۸ ... زیرا ملکوت خدا درباره این حرفها نیست
 آیه ۱۹ پس اولویت شما باید بنای دیگر مسیحیان باشد
 آیه ۲۰ فقط به این بهانه که می‌توانید گوشت بخورید، مانع کار خدا در دیگران نشوید
 آیه ۲۱ بهتر است کاری انجام ندهید، تا اینکه با آن کارتان، مسیحی دیگری تشویق به انجام عملی خلاف وجدانش شود
 آیه‌های ۲۲-۲۳ وجدان را زیر پا نگذارید، بلکه آن را آموزش بدهید

۱۴:۱۶-۱:۱۵ خدمت در یگانگی و در مأموریت
 آیه ۱-۳ دل خادم: مبنایی برای خدمت
 آیه ۴ کتب مقدسه: راهنمایی برای خدمت
 آیه‌های ۵-۱۳ یگانگی بدن: مجرب برای خدمت
 آیه‌های ۱۴-۲۳ جهان: عرصه خدمت
 آیه‌های ۲۴-۲۹ مسکینان: دغدغه ویژه خدمت
 آیه‌های ۳۰-۳۲ دعا: نیروی خدمت

عطایا و گروه‌ها: سازماندهی برای خدمت ۱۶-۱:۱۶

۱۶:۱۷-۲۳..... هشدار و درودها

- آیه ۱۷ از کسانی که آگاهانه باعث جدایی می‌شوند، دوری کنید
آیه ۱۸ انگیزه آنها: خدمت به خودشان، نه به مسیح
آیه ۱۸ ابزار کار آنها: چپلوسی کردن در برابر ایمانداران
آیه ۱۹ پس به اطاعت کردن ادامه بدهید و از بدی کردن بپرهیزید ...
آیه ۲۰ ... زیرا خدا شیطان را شکست داده، و شکست خواهد داد
آیه‌های ۲۱-۲۳ همکاران پولس درود می‌فرستند

۱۶:۲۵-۲۷..... حمد و ثنای پایانی

- آیه ۲۵ الف انجیل قوت خداست برای نجات و حفاظت از قومش
آیه ۲۵ ب انجیل جملگی مربوط به عیسیای مسیح است
آیه ۲۶ الف انجیل را انبیا پیش گویی کردند، در مسیح مکشوف گردید، و اکنون
اعلان می‌شود ...
آیه ۲۶ ب ... تا همه قومها به خدا اعتماد کرده، از وی فرمان برداری کنند
آیه ۲۷ خدا را جلال باد! آمین

پیوست ب:

آموزه‌های حاکمیت و برگزیدگی خدا

پولس در فصل‌های ۸-۱۱ رومیان، درباره حاکمیت خدا بر همه امور تاریخ بشری تعلیم می‌دهد. در اینجا، دقیق‌تر از آنچه در فصل‌های پیشین این کتاب مطرح کردیم، زمانی را صرف می‌کنیم تا دو مطلب را بررسی کنیم: الف) تعلیم کتاب‌مقدس در مورد حاکمیت خدا و برگزیدگی او چیست؟ و ب) بررسی برخی انتقادات و پرسش‌های مطرح شده درباره این دو آموزه. این مقاله نمی‌تواند حق مطلب را در مورد این حقایق به طور کامل ادا کند، و این موضوعات برای ایماندارانی که با آنها مشکل دارند، اغلب نگران‌کننده است. بهترین محیط برای بحث و گفتگو در مورد حاکمیت و برگزیدگی خدا، به مانند همه آموزه‌های دیگر، این است که به همراه و در کنار دیگر مسیحیان به این امر بپردازیم. پس شایسته است که این پیوست را به عنوان مبنایی برای طرح بحث با اعضای کلیسایتان مطرح نمایید.

آنچه که کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد

کتاب‌مقدس دو حقیقت را در کنار هم تعلیم می‌دهد:

الف - هر آنچه که اتفاق می‌افتد زیر نظر و هدایت خدا قرار دارد

«و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت [ایشان] با هم در کار می‌باشند» (۲۸:۸). با وجودی که این آیه تنها به روشی اشاره می‌کند که خدا برای کنترل شرایط زندگی ایمانداران پیش می‌گیرد، اما افسسیان ۱:۱۱ به ما می‌گوید که خدا این کار را برای همه انجام می‌دهد: خدا «همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند». هم در افسسیان ۱:۱۱ و هم در رومیان ۲۸:۸، واژه‌های یونانی مشابهی به کار رفته‌اند. خدا «همه چیز» (panta) را که اتفاق می‌افتد، «کنترل می‌کند» (ergon). در رومیان ۲۸:۸، آمده که او همه چیزها را «با هم به کار می‌گیرد» (sunergei)، یعنی اینکه خدا نه تنها برای حاکمیت بر هر شرایطی قدرت خود را به کار می‌گیرد، بلکه همه این اتفاقات را طوری مدیریت می‌کند که به اجزایی از نقشه اصلی‌اش تبدیل شوند. اگر واژه «همه» را جدی بگیریم، معنایش این می‌شود که:

۱. نقشه او از «چیزهای کوچک» تشکیل شده است. در نهایت، هیچ رویدادی تصادفی نیست. امثال ۳۳:۱۶ می‌گوید: «قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است». حتی شیر و خط شدن یک سکه هم جزیی از نقشه اوست.

۲. نقشه او «چیزهای بد» را هم شامل می‌شود. در نقشه اولیه خدا، شرارت دنیا جایی نداشت. مرگ، بیماری، گناه و ویرانی نتایج موقتی گناه هستند (۱۸:۸-۲۳). خدا در همه تنگنایها ما به تنگ آورده می‌شود (اشعیا ۹:۲۳) و درد ما محزونش می‌سازد (مزمور ۸:۵۶). از این رو، او حتی این مشکلات، غمها و دردها را هم در نقشه خود جای می‌دهد زیرا نقشه او در نهایت به جلال خودش و «خیریت» قومش خواهد انجامید (رومیان ۲۸:۸). «آیا دو

گنجشک به یک فلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد» (متی ۱۰:۲۹). «آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟» (عاموس ۳:۶). «من یهوه هستم و دیگری نی ... پدید آورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم» (اشعیا ۴۵:۶-۷).

۳. نقشه او گناهان را هم شامل می‌شود. باید هم چنین باشد، چونکه گناهان ما و گناهان دیگران بخشی عمده از "همه چیز" را تشکیل می‌دهند. (اگر گناهان ما در نقشه خدا جایی نداشتند، دیگر چیز زیادی باقی نمی‌ماند!) مزمور ۷۶:۱۰ در باره خدا می‌گوید: «آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت». به عبارت دیگر، خدا آنچنان بر امور، حتی رویدادهای شیرانه و وحشیانه، فرمانروایی و تسلط دارد که همین رویدادهای بد برای خیریت قومش و جلال او بکار می‌روند. در پیدایش ۵۰:۲۰ یوسف به برادرانش می‌گوید: «شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید». منظور یوسف این بود که خدا از عمل شروانه برادرانش در فروختن او به بردگی استفاده کرد تا کارهای بزرگی را بکمال رساند.

ب - همه گزینه‌ها بر اساس اعمال اختیاری انجام می‌گیرند، و همین امر ما را پاسخ‌گومی‌کند.

رومیان ۱۶:۹ می‌گوید: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده». سپس پولس در آیه‌های ۳۱-۳۲ می‌افزاید: «سراثیل که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند.» بسیاری از خوانندگان، رومیان ۹ را ضد و نقیض می‌یابند. پولس در قسمت قبلی همین فصل می‌گوید که بسیاری از یهودیان به انجیل ایمان نیاوردند زیرا برگزیده نشده‌اند، و اینکه خدا قوم خویش را صرف نظر از اعمال و کردارشان برمی‌گزیند (آیه‌های ۱۰-۱۸). اما در پایان فصل، می‌گوید که ایشان ایمان نیاوردند زیرا با سرسختی و لجاجت از پذیرش فیض خودداری کردند (۹: ۳۰-۳۳). شاید این تناقض به نظر برسد، اما همین تعادل در همه جای کتاب مقدس حفظ شده است.

به بیانی دیگر: برای مثال، خدا نقشه اش را طوری ترسیم می‌کند تا گزینش‌های ما تحقق پذیرند. اما طبق نقشه او، قدرت انتخاب ما هیچ تعارضی با مسئولیت فردی مان ندارد. مفهوم "سرنوشت" در فرهنگ یونانی یا مفهوم "قسمت" در فرهنگ اسلامی، با آموزه مسیحی حاکمیت خدا، تفاوتی فاحش دارند. استوره یونانی اودیپوس بیانگر "تقدیرگرایی" است. سرنوشت اودیپوس چنین برایش مقدر کرده که پدرش را بکشد و با مادرش ازدواج کند. با وجودی که او و همه اطرافیانش هر چه در توان دارند، برای جلوگیری از وقوع این سرنوشت انجام می‌دهند، اما در نهایت، او این کار را می‌کند. اودیپوس و والدینش برای اجتناب از سرنوشت، دست به هر تلاشی می‌زنند، اما به رغم گزینش‌هایش، اتفاق می‌افتد. مفهوم مسیحی کاملاً متفاوت است. گزینش‌های ما پیامدهایی دارند و خدا هیچ‌وقت ما را مجبور به انجام کاری، جز آنچه خود می‌خواهیم، نمی‌کند. با این حال، خدا اراده خود را بطور کامل از طریق اعمال اختیاری ما انجام می‌دهد. این یک اعجاز است!

**حال، خدا اراده خود را
بطور کامل از طریق
اعمال اختیاری ما انجام
می‌دهد.**

مارتین لویدجونز مطلب بالا را چنین توضیح می‌دهد:

”چرا انسان دست به یک سری کارها می‌زند؟ ... خُب، در نهایت تنها سه توضیح برای آن وجود دارد. یکی از آنها تصادف نام دارد. یعنی هیچ نظم یا دلیلی برای هیچ چیز وجود ندارد، اعمال انسان تصادفی و اتفاقی است. دومی آموزه [جبرگرایی] است ... کاری از دست شما ساخته نیست... همین است که هستید. همه چیز از قبل تقدیر شده و شما هیچ اختیاری از خود ندارید. این توضیح هم دیدگاهی زیست‌شناختی را شامل می‌شود (به عقیده پیروان جبرگرایی، ماهیت انسان را غدد گوناگون بدنش تعیین می‌کنند) و هم چیزی به نام روانکاوی را (یکی از پیروان فروید معتقد بود که روانکاوی، با نشان دادن جبری بودن انگیزه‌های ناخودآگاه بسیاری از رفتارهای به ظاهر آگاهانه بشر، اعتماد ما را به واقعیت اراده آزاد سست کرده است).“

”پس، دو توضیح فوق‌جایگزین‌هایی برای تعلیم پولس رسول به شمار می‌روند. [یا نیروهای طبیعی ما را مجبور به کاری می‌کنند، و یا وقایع بنا بر شانس و اقبال و تصادفی رخ می‌دهند]. اما توضیح سوم آموزه کتاب‌مقدسی قطعیت است [اینکه ما در قبال گزینش‌هایمان مسئول و پاسخگو هستیم، اما همه اینها زیر حاکمیت خدا به وقوع می‌پیوندند].“
(رومیان، فصل ۹ - ص ۲۰۴-۲۰۵)

در اینجا به ذکر چند نمونه کتاب‌مقدسی از نحوه عملکرد خدا در زندگی مردم، می‌پردازیم:

۱. **یهودا: اعمال ۲۳:۲** به ما می‌گوید که عیسی مطابق نقشه خدا، و اما به «دست گناهکاران»، مصلوب گردید. اعمال کسانی که عیسی را کشتند، شریرانه بود و ایشان در قبال اعمالشان مسئول بودند. با این حال، خدا از مقاصد شریرانه ایشان استفاده کرد تا مصلوب شدن عیسی در زمان و بگونه‌ای که پدر مقدر کرده بود انجام شود. از این رو پطرس می‌گوید: «ای برادران، می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داوود پیش‌گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند» (اعمال ۱:۱۶).

۲. **یعقوب: یعقوب پدر خود را فریب داد و حق نخستزادگی را از برادرش دزدید.** در نتیجه مجبور شد از زادگاهش بگریزد و در سرزمین غریب متحمل رنج و بی‌عدالتی شود (پیدایش ۲۷:۱-۲۸:۵). با این وجود، وی در همان سرزمین غربت با عشق زندگی‌اش آشنا شد و او برای یعقوب فرزندان آورد که عیسی از نسل آنهاست (پیدایش ۱۶:۲۹-۲۴:۳۰). در اینجا هم با انگیزه‌ها و اعمال گناه‌آلود زیادی روبرو هستیم!). اکنون روشن است که گناه یعقوب باعث نشده بود که وی در زندگی خود به سراغ «راه حل دوم» برود. همه اینها جزئی از نقشه کامل خدا برای او بود. در نهایت، خدا از گناه وی برای خیریت استفاده کرد. آیا یعقوب دیگر به خاطر گناهش پاسخگو نبود؟ البته که بود. آیا او به خاطر پیامدهای رفتار خودخواهانه‌اش متحمل زحمات شد؟ البته که شد. در عین حالی که یعقوب به طور کامل مسئول کارهای خودش می‌باشد، باز خدا به طرز غیرقابل شکستی بر امور مسلط است.

۳. **پولس در توفان:** در اعمال ۲۷، زمانی که پولس شکسته کشتی و گرفتار توفان شد، چنین می‌خوانیم که وی خطاب به مسافران کشتی چنین نبوت کرد: «هیچ ضرری به جان یکی

از شما نخواهد رسید، مگر به کشتی» (آیه ۲۲). پولس به واسطه مکاشفه، نقشه خدا را آشکار ساخت. حفاظت از جان مسافران قطعی بود. با این حال، در آیه ۳۱ می‌بینیم که پولس به ملوانان هشدار می‌دهد که نباید سوار قایق‌های نجات شوند. «اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد!» به رغم اطمینانی که از نقشه خدا وجود داشت، به همان اندازه این مردان به خاطر تصمیمات و گزینش‌هایشان مسئول بودند، پس باید حکیمانه انتخاب و عمل کنند. پولس نگفت: «خوب، خدا از قبل مقرر کرده که همه شما از این توفان جان سالم به در ببرید، پس اینکه چکار می‌کنید، فرق چندانی ندارد!» وقتی خدا نتیجه‌ای را تعیین می‌فرماید، وسایل رسیدن به آن نتیجه، یعنی گزینش‌ها و تلاش‌های ما، را هم تعیین می‌کند. پولس به مفهوم یونانی سرنوشت اعتقادی نداشت. گفتن عباراتی از این دست، در چارچوب باور تقدیر گرایانه نمی‌گنجد!

همان‌طور که جی. گریشام می‌چن^{۳۳} می‌نویسد:

«خدا طوری به اعمال شخصی انسان تحقق می‌بخشد که آزادی و مسئولیت‌پذیری انسان به طور کامل حفظ می‌شود. آیا این غیرممکن است؟ ما هم‌معنایمان را به انجام کاری ترغیب می‌کنیم. با این حال، هنگامی که دست به انجام آنچه بدان تشویقشان کردیم می‌زنند، آزادی آنان هم‌چنان محفوظ بوده است. پس آیا خدا نمی‌تواند با قدرت و در یقین کامل کاری را انجام دهد که ما ناتوانان در عدم یقین انجام می‌دهیم؟ آیا خدایی که روح را آفریده، نمی‌تواند طوری آن را مطابق با طبیعتش به حرکت درآورد که آزادی‌اش از بین نرود؟»
(دیدگاه مسیحی به انسان - ص ۱۰۰)

پاسخ دو پرسش آخر می‌چن بی‌تردید باید مثبت باشد: آری، خدا می‌تواند و بله، خدا این کار را می‌کند! بنابراین، وقتی موضوع نجات به میان می‌آید، کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد:

پ - کسانی که خدا را مؤکداً برمی‌گزینند، این کار را دقیقاً بدین خاطر انجام می‌دهند که خدا دل‌های آنان را گشوده است. کسانی که خدا را انتخاب نمی‌کنند، دلیل دقیقش این است که آنان دل‌های خود را بسته اند.

اجازه بدهید تک تک قسمت‌های این عبارت را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم.

مسئول نجات ما فقط خداست. رومیان ۱۱:۳ می‌گوید: «کسی طالب خدا نیست». (در مورد تفسیر و معنای این آیه، به کتاب رومیان ۱-۷ برای شخص شما - ص ۶۰-۶۳ مراجعه کنید). رومیان ۷:۸ می‌گوید: «تفکر جسم [طبیعت] دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند». رومیان ۱۱:۹-۱۶ می‌گوید: «زیرا هنگامی که [یعقوب و عیسو] هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده ... چنانکه مکتوب است، یعقوب را دوست داشتیم اما عیسو را دشمن ... لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده» (نگاه کنید به ص ۴۷).

پولس تعلیم می‌دهد که ما به واسطه گناه توانایی خود را برای دیدن حقیقت، و اشتیاق خود برای خدمت کردن به خدا را از دست داده‌ایم. «هیچ کس طالب خدا نیست». پولس نمی‌گوید که اراده انسان برای انجام کاری که می‌خواهیم، آزاد نیست. با این تعبیر، ما آزادیم، بلکه می‌گوییم ما هرگز نمی‌توانیم خدا را طالب باشیم. ما برای گزینش کردن او آزاد نیستیم. ذهن ما فرمان برداری نمی‌کند، و در حقیقت توانش را ندارد. به عبارت دیگر، اراده بشری ما هرگز خدا را مختارانه انتخاب نخواهد کرد.

ما هرگز طالب خدا نخواهیم بود. اگر خود خدا وارد عمل نشود، ما از گزینش او عاجزیم. و این همان کاری است که [خدا] می‌کند. «نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده». در قضیه نجات، ابتکار عمل در دست ما نیست، حتی خواهانش هم نیستیم. این خداست که ما را از خواب درماندگی بیدار کرده و از وضعیت درماندگی آزاد می‌سازد. در درهٔ رویا (Valley of Vision)، از گنجینه دعا‌های پیوریتن‌ها دعایی هست که می‌گوید:

این خداست که ما را از خواب درماندگی بیدار کرده و از وضعیت درماندگی آزاد می‌سازد.

من در شرارت مُرده بودم، نه چشمی برای دیدن تو داشتم،
نه گوش‌ی برای شنیدن تو،
نه زبانی برای چشیدن خوشی‌های تو،
نه عقلی برای شناختن تو.
اما روح تو مرا زنده کرد،
مرا همچون مخلوق جدید، وارد دنیایی تازه ساخت ...
تو مرا با بندهای محبت، به سوی خود کشیدی.

مسئول محکومیت ما، کسی نیست جز خودمان. در رومیان ۲۱:۹-۲۴، پولس می‌پرسد: «[آیا] کوزه‌گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟ و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید، و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود، و آنها را نیز دعوت فرمود، یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امت‌ها نیز.»

در این سه آیه از فصل ۹ رومیان، شاهد “عدم تقارن” مهم و حیاتی انجیل کتاب مقدسی هستیم. یعنی اینکه: این خداست که خودش به تنهایی کسی را برای جلال روحانی آماده می‌سازد، ولی این ما هستیم که خودمان به تنهایی خود را برای هلاکت روحانی آماده می‌کنیم. در اینجا دو دیدگاه اساسی وجود دارد که در تعارض با یکدیگرند. (این دو دیدگاه به نوعی با “جبرگرایی” و “تصادف” مرتبطند، اما نه به طور کامل.)

۱. “کالونیسم افراطی”^{۳۴}: تقدیرگرایی در اندیشه یونانی، اسلام و ادیان شرقی یافت می‌شود، اما برخی از مسیحیان هم به مرور زمان آن را پذیرفته‌اند. در این دیدگاه، خدا به طور مساوی و متقارن، مردم را برای سرنوشتشان آماده می‌کند. خدا بر حسب اراده برترش مقدر کرده که عده‌ای هلاک شوند و عده‌ای دیگر نجات یابند، و اوست که هر دو دسته را تا پایان

مسیری که برایشان انتخاب کرده، هدایت می‌کند. به عبارت دیگر، خدا ما را با برای جلال آماده می‌کند، و با برای هلاکت.

۲. ”پلاجیانسیم“^{۳۴}: (برگرفته از نام پلاجیوس، راهب قرن پنجم) هر چند که این دیدگاه در دو قرن گذشته در غرب بسیار متداول شده است، می‌توان آن را هم در اندیشه عهد باستان و هم در تفکر مدرن یافت. بر اساس این دیدگاه، برای انتخاب بین خوب و بد و یا بین خدمت به خدا و خدمت به خود، هر کس از قدرت انتخاب برخوردار است. این توانایی در همه انسان‌ها برابر و یکسان است. بنابراین، هر کسی که هلاک می‌شود، به خاطر استفاده از توانایی‌اش در گزینش است که هلاک می‌شود. به همان میزان، هر کسی که هلاک نمی‌شود، به خاطر استفاده از توانایی‌اش در گزینش است که هلاک نمی‌شود. ما یا خود را برای جلال آماده می‌کنیم یا برای هلاکت.

در رومیان ۲۲:۹-۲۴، پولس با دقت هر چه تمامتر از پذیرش هر دو دیدگاه خودداری می‌کند. پولس می‌گوید که ”او“ (یعنی خدا) ظرف‌هایی را برای جلال آماده کرد، اما نمی‌گوید که خدا ظرف‌هایی را هم برای نابودی آماده ساخت. پولس می‌گوید آنها برای هلاکت (محکومیت) آماده بودند، اما خدا تصمیم گرفت با صبر بسیار آنان را تحمل کند. بنابراین، چنین پیداست که آماده شدن هالکان برای هلاکت، کار خدا نیست. و این بدان معناست که همه انسان‌ها گناه را آزادانه برگزیده‌اند و مستحق محکومیت هستند. خدا می‌توانست اجازه دهد که همه ما به خاطر انتخاب خودمان، هلاک شویم. و [البته] این اجازه را می‌دهد که بعضی‌ها به سوی هلاکتی که خویشتن را برایش آماده کرده‌اند، پیش بروند. اما او مداخله می‌کند و چشمان عده‌ای را که خودش برای جلال آماده می‌کند، می‌گشاید.

این تنها راه فهمیدن منظور پولس است. اگر شما به دیدگاه تقدیرگرا معتقد باشید، نمی‌توانید بفهمید چرا پولس از گفتن اینکه خدا ظرف‌هایی را برای هلاکت آماده می‌کند، سکوت اختیار کرده است. اما اگر کسی این دیدگاه را بپذیرد که همه انسان‌ها به طور یکسان توانایی برگزیدن خدا را دارند، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که خدا برای نجات یافتگان کاری بیشتر از آنچه که برای هالکان می‌کند، انجام نمی‌دهد. و بدین ترتیب، نجات محض فیض معنایی پیدا نمی‌کند. [بر طبق این دیدگاه] این ظرف‌ها هستند که خودشان را برای جلال آماده می‌کنند!

در اینجا دو نفر از مفسران رومیان ۲۱:۹-۲۴، توضیح می‌دهند که چطور پولس میان این دو دیدگاه غلط، ”راه درست را پیدا می‌کند“:

”تصویری که پولس ارائه می‌دهد، کوزه‌گری است که ظروف و ابزار لازم یک خانواده را درست می‌کند ... «ساختن» یعنی «چیزی را از هیچ آفریدن» ... [اما] کوزه‌گر خاک رُس را نیافریده است ... خاک رُس پیش روی اوست و او حالا می‌خواهد از آن چیزی درست کند ... پس پولس رسول در اینجا با هدفی که خدا در هنگام آفرینش اولیه انسان دنبال می‌کرد، هرگز کاری ندارد. [این] گزارشی است از آنچه که خدا با بشر سقوط کرده می‌کند.“

”خیلی‌ها تصور می‌کنند که [خدا] عمداً عده‌ای را برای رفتن به جهنم آفریده است. این دروغی بیش نیست! در هیچ جای کتاب مقدس چنین تعلیمی دیده نمی‌شود ... خدا همه چیز را نیکو

آفرید. هیچ‌کس تا به حال مجبور به ارتکاب گناه نشده است. [بشر] بر ضد خدا سر به عصیان برداشت و گناه کرد ... و چیزی که پولس در اینجا بدان می‌پردازد، همان کاری است که خدا با انسان (و با توجه به گناهکار بودنش) می‌کند، و می‌گوید که بنابر اصل حاکمیت و خداوندی خدا، این حق مسلم اوست که هر آنچه بخواهد انجام دهد. با این وجود، وی به خاطر فیض و جلالش و به خاطر هدفش، تصمیم گرفت که در این انبوه جماعت بیرون کشیده، به جلال و عزت برساند ...

«آنچه که همه ما می‌خواهیم در این مقطع بپرسیم، این است: ... چرا [و] چگونه خدا تصمیم گرفت یکی را عزت ببخشد و دیگری را ذلت؟ برای این پرسش تنها یک جواب وجود دارد: «من نمی‌دانم! هیچ‌کس دیگر هم نمی‌داند» ... من نمی‌توانم پا را فراتر از کلام خدا بگذارم. کل کتاب مقدس به من می‌گوید که خدا چنین کاری می‌کند ... خدا حق دارد این کار را بکند ... و اگر خدا را به زیر سؤال بکشیم، سعی کرده‌ام صانع را به چالش بکشم ...

«پس به من اجازه بدهید تعلیم پولس را به این شکل برایتان جمع‌بندی کنم: اگر کسی نجات می‌یابد، کاملاً به خاطر رحمت و انتخاب خداست ... ولی این را هم می‌افزایم: اگر مردم هلاک می‌شوند، کاملاً مسئولیتش به گردن خودشان است.»

(لویدجونز - رومیان فصل ۹ - ص ۱۹۹-۲۰۳)

«اگر کسی هلاک می‌شود باید خودش را سرزنش کند، اما اگر کسی نجات می‌یابد، باید آن را به حساب خدا گذاشت. این تضاد حاوی سرّی است که دانش کنونی ما قادر به حل کردنش نمی‌باشد. اما با کتاب مقدس، تاریخ و تجربه هم‌خوانی دارد.»

(جان استات - پیام رومیان - ص ۲۷۰)

ایرادات و پرسش‌ها

۱. آیا «برگزیدگی» آموزه‌ای مختص پولس نیست؟
 نه، هر چند پولس آن را در رساله خود به رومیان و جاهای دیگر (افسیسیان ۱: ۳-۵؛ اول تسالونیکیان ۱: ۴-۵؛ دوم تسالونیکیان ۲: ۱۳-۱۴؛ دوم تیموتائوس ۱: ۹) تعلیم می‌دهد، اما آموزه برگزیدگی در باقی قسمت‌های کتاب مقدس هم دیده می‌شود. در اینجا به سه نمونه اشاره می‌کنیم:

تعلیم عیسی در انجیل یوحنا

(یوحنا ۳: ۳۶-۳۹) «لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را بر خیزانم.»

(یوحنا ۶: ۴۴) «کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهیم بر خیزانید.»

(یوحنا ۱۰: ۲۵-۲۸) «عیسی بدیشان جواب داد، من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. لیکن شما ایمان نمی‌آوردید زیرا از گوسفندان نیستید، چنانکه به شما گفتم. گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.»

در اینجا عیسی دو بار می‌گوید: اول اینکه، اگر کسی ایمان نیاورد، بدین خاطر است که خدا او را به وی [عیسی] "نداده" است، و دوم آنکه، هر کسی را که به او داده شود، به نزد وی خواهد آمد و دیگر هرگز هلاک نخواهد شد. چرا عیسی می‌تواند این دو ادعا را بکند؟ چونکه اصل سومی هم وجود دارد که به منزله پایه استدلال برای دوتای اول می‌باشد: هیچ کس نمی‌تواند نزد خدا بیاید، مگر اینکه خود خدا او را جذب کرده باشد. (این با تعلیم پولس در رومیان ۱۱:۳ که می‌گوید «هیچ کس طالب خدا نیست» هم خوانی دارد) بنابراین، اگر کسی در طلب [خدا] است، دلیلش این است که خدا در حال جذب کردن او می‌باشد. و اگر خدا کسی را جذب می‌کند، نجات و حفاظت [ابدی] او حتمی است.

تعلیم پطرس

(اول پطرس ۱: ۱-۲) «به ... برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح.»

تعلیم لوقا

(اعمال ۱۳: ۴۸) «چون امت‌ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.»

(اعمال ۱۳: ۱۶-۱۴) «و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می‌گذازند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن رانیدیم. و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طباتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود.»

توجه داشته باشید که لوقا نمی‌گوید: "همه آنانی که ایمان آوردند، برای حیات جاودانی مقرر شده بودند"، بلکه می‌گوید: "همه آنانی که برای حیات جاودانی مقرر شده بودند، ایمان آوردند". بدین ترتیب، ایمان نتیجه مقرر شدن است ... مقرر شدن نتیجه ایمان نیست.

۲. [آموزه] برگزیدگی سادگی انجیل را پیچیده می‌کند! ای کاش این قضیه مطرح نمی‌شد! نه، اتفاقاً برگزیدگی سادگی انجیل را استوار می‌کند. علت اصلی (محکم‌ترین استدلال) برای آموزه برگزیدگی این است که رد کردنش مشکلات بیشتری به بار می‌آورد که نمی‌توان حلشان کرد. چرا؟ اگر آموزه برگزیدگی را قبول نداشته باشید، مجبورید اذعان کنید که نجات تنها محض فیض و تنها به وسیله خدا حاصل نمی‌شود، بلکه نجات منوط به چیز بهتری است که در وجود آنانی که ایمان می‌آورند، می‌باشد.

مارتین لویدجونز رشته استدلالی نافذی دارد که در زیر بدان اشاره می‌کنیم:

«تنها یک استدلال نهایی وجود دارد. ظاهراً مردم چنین تصور می‌کنند که اگر آموزه برگزیدگی را رد کنند، موقعیت رضایتبخش‌تری پیدا خواهند کرد. [اما] اجازه بدهید تا نشان‌تان بدهم که اگر آموزه‌ای را که پولس در اینجا تعلیم می‌دهد، رد کنید در چه وضعیتی قرار دارید. اعمال ۲۴:۲۸ را در نظر بگیرید ... «پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.» [حالا] چرا بعضی ایمان آوردند و بعضی نیاوردند؟ همه این افراد مثل هم بودند: پس‌زمینه‌شان مشابه بود، همه چیزشان مشابه بود. اما بعضی ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند ... عامل تعیین‌کننده چه بود؟

شاید یکی بگوید: «آه، این که ساده است: اراده آزاد!» بسیار خوب، یکی تصمیم می‌گیرد ایمان بیاورد و دیگری تصمیم می‌گیرد ایمان نیاورد. [اما] چرا؟ چه چیزی باعث می‌شود که عده‌ای بخواهند ایمان بیاورند و دیگران نخواهند؟ و شما می‌گویید: «آها، خب یکی مسائل را یک‌جور می‌بیند و دیگری آن را جور دیگر می‌بیند.» بله، اما چرا یکی مسائل را یک‌جور می‌بیند و دیگری جور دیگر؟ ... اجازه بدهید به عقب‌تر برگردیم [و به ریشه برسیم] ...»
(رومیان - فصل ۹ - ص ۲۰۷-۲۰۸)

اگر نظریه برگزیدگی را کنار بگذاریم و به پرسیدن درباره اینکه چرا یکی ایمان می‌آورد و دیگری نمی‌آورد، ادامه بدهیم، در نهایت مجبور خواهیم شد بگوییم که یکی نسبت به دیگری فروتن‌تر و نسبت به حقیقت بازتر، یا پرهیزکارتر است. به عبارت دیگر، عاملی که میان افراد تفاوت ایجاد می‌کند، یعنی عاملی که دلیل اصلی نجات ایمان آورنده می‌شود، چیز بهتری است که او دارد و دیگران فاقدش هستند. به زبان دیگر، آن قدر به عقب برمی‌گردید که به عادل شمرده شدگی به وسیله اعمال می‌رسید!

**وجود آموزه برگزیدگی
برای حفظ آموزه عادل
شمرده شدگی [به
واسطه فیض] ضروری
است.**

پولس به این نکته اشاره می‌کند: وجود آموزه برگزیدگی برای حفظ آموزه عادل شمرده شدگی [به واسطه فیض] ضروری است. خدا یعقوب را برگزید «هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال، بلکه از دعوت‌کننده ...»
(رومیان ۱۱:۹-۱۲).

بنابراین، آخرین مورد درباره آموزه برگزیدگی این است که چیزی را که از قبل می‌دانیم، به ما یادآوری می‌کند. و آن اینکه ما صرفاً محض فیض نجات پیدا می‌کنیم، نه بر مبنای چیزی در خود. آری، «برگزیدگی» مشکلات زیادی ایجاد می‌کند. اما گذشته از اینکه کلام خدا آن را تعلیم می‌دهد، بهترین دلیل برای پذیرش این آموزه آن است که [قبول کنیم که] هر راه حل دیگری مشکلات و دشواری‌های بیشتری به بار خواهد آورد. بدون «برگزیدگی» به تعلیم محوری کتاب مقدس، یعنی نجات محض فیض و نه از اعمال، لطمه می‌زند. اگر تفاوت میان بی‌ایمان و ایماندار، نهایتاً در خود ماست (یعنی فروتنی بیشتر، آمادگی بیشتر، و غیره)، پس سبب واقعی نجاتمان، خود ما هستیم.

۳. اگر به برگزیدگی باور داشته باشید، آیا با این مسئله مواجه نخواهید شد که چرا خدا تصمیم به نجات همه انسان‌ها نمی‌گیرد؟

بله، اما همین پرسش برای مسیحیانی که به آموزه برگزیدگی اعتقاد ندارند نیز صادق است. برگزیدگی هیچ مشکلی به وجود نمی‌آورد، تنها کاری که می‌کند این است که ما را وامی‌دارد تا درباره‌اش به تفکر بپردازیم. انکار آموزه برگزیدگی، برای فرار از موضوع، هیچ کمکی به ما نمی‌کند. این مشکل همه مسیحیان است، و از این رو نمی‌توانیم با توسل نمودن به آموزه برگزیدگی، آن را رد کنیم. کسی که به برگزیدگی اعتقادی ندارد هم با همین معضل روبرو است:

الف) خدا می‌خواهد که همه نجات یابند.

ب) خدا می‌تواند همه را نجات دهد.

پ) خدا این کار را نمی‌کند.

بنابراین، پرسش هم‌چنان به قوت خود باقی است: چرا خدا همه را نجات نمی‌دهد؟ این بزرگترین راز است، اما پاسخش کنار زدن آموزه برگزیدگی نیست.

شاید کسی بگوید: "اما من معتقدم که هر چند خدا نمی‌خواهد ما هلاک شویم، اما عده‌ای هلاک می‌شوند زیرا دست به گزینش غلط می‌زنند و خدا جلوی آزادی و حق انتخاب آنان را نمی‌گیرد." ولی چرا آزادی انتخاب اینقدر مقدس است؟ من سعی می‌کنم به آزادی اراده فرزندم احترام بگذارم، اما اگر ببینم که او قصد ارتکاب قتل را دارد، جلویش را خواهم گرفت! چرا خدا نمی‌تواند برای نجات ابدی ما، برای یک لحظه هم که شده باشد، آزادی‌مان را "زیر پا بگذارد"؟

صرف نظر از اینکه ما فکر کنیم با انتخاب خودمان، یا با گزینش خدا نجات یافته‌ایم، هنوز پرسش به قوت خود باقی است: اگر خدا هم قدرتش را دارد و هم تمایلیش را، پس چرا همه را نجات نمی‌دهد؟ این پرسش سختی است، اما نمی‌توان آن را به عنوان استدلالی بر ضد آموزه برگزیدگی به کار گرفت.

[حتی] می‌توانیم قدری جلوتر برویم. فرض کنید برگزیدگی اصلاً حقیقت ندارد. فرض کنید که از ازل خدا نجات را بر پایه این سیستم به وجود آورده است: همه انسان‌ها از توانایی برابر برای پذیرش یا رد مسیح، که بر طبق پیام انجیل قرار است بمیرد و برخیزد، برخوردار خواهند بود. آن لحظه‌ای که خدا تصمیم به ایجاد نجات بر پایه این سیستم نمود (با فرض اینکه اصلاً چنین لحظه‌ای وجود داشته)، او فوراً و دقیقاً می‌دانسته که بر اساس چنین سیستمی چه کسانی نجات خواهند یافت و چه کسانی محکوم به هلاکت خواهند شد. پس در لحظه «به وجود آوردن چنین سیستم نجاتی» او عملاً در حال برگزیدن عده‌ای و رد کردن بقیه بوده است. باز به همین جا می‌رسیم. خدا می‌تواند همه را نجات دهد، اما این کار را نمی‌کند.

پس چرا همه را نجات نمی‌دهد؟ ما فقط می‌توانیم از دو چیز آگاه باشیم. اول اینکه، پاسخ باید به سرشت مطلق او مرتبط باشد. او هم کاملاً با محبت است و هم کاملاً عادل ... و نمی‌توان یکی را بر دیگری برتر دانست. در غیراینصورت، او دیگر نمی‌تواند خدا باشد. پاسخ به چنین پرسشی به نحوی باید به با ثبات بودن وجود او ربط پیدا کند. دوم اینکه، ما قادر به مشاهده تصویر کامل نیستیم. چرا؟ اگر ما [آدمیان] بتوانیم سیستم نجاتی را تصور کنیم که رحیمانه‌تر از سیستم نجات خدا باشد، پس نباید سیستم مورد نظر ما درست باشد، زیرا رحمانیت خدا بسی فراتر از آن چیزی است که ما حتی بتوانیم تصورش را بکنیم. در نهایت، زمانی که کل نقشه و پاسخ کامل را ببینیم، دیگر نخواهیم توانست ایرادی از آن بگیریم.

۴. اما این باید بدور از انصاف باشد که خدا عده‌ای را برگزیند و عده‌ای دیگر را رها کند. این قضیه با پزشکی که به پنج بیمار برمی‌خورد و تصمیم می‌گیرد دو تن از آنها را درمان کند، فرق می‌کند. تصمیم این پزشک می‌تواند ناعادلانه باشد، چون وی به عنوان پزشک موظف به درمان همه است، و همه حق درمان شدن را دارند. اما اگر یک قاضی چند مجرم را محکوم و فقط عده‌ای از آنان را عفو کند، این عملی از سر رحمت است زیرا او به هیچیک از آنها مدیون نیست. (البته، این باعث می‌شود که در مورد عدالتی که قاضی بر پایه آن تصمیماتش را اتخاذ می‌کند، پرسش‌هایی مطرح گردد. پولس در رومیان ۲:۲۱-۲۶، در نهایت دقت تشریح می‌کند که چطور خدا هم عادل است و هم رحیم. نگاه کنید به تفسیر رومیان ۱-۷ برای شخص شما - ص ۷۰-۷۵)

مسئله واقعی این نیست که چرا خدا همه را نجات نمی‌دهد، بلکه چرا اصلاً کسی را نجات می‌دهد. شایسته است که در اینجا مثال دی. جیمز کندی^{۲۵} را یکبار دیگر نقل قول کنیم:

”در اینجا پنج نفر را در نظر می‌گیریم که نقشه کشیده‌اند با حمله مسلحانه، به بانکی دستبرد بزنند. آنها دوستان من هستند. من از نقشه ایشان باخبر می‌شوم و خواهش می‌کنم این کار را نکنند. عاقبت آنها مرا از سر راهشان کنار می‌زنند و کارشان را شروع می‌کند. من با یکی از آنها گلاویز می‌شوم و او را به زمین می‌زنم. بقیه به کارشان ادامه می‌دهند و بانک را می‌زنند، یکی از نگهبانان کشته می‌شود، و دزدان دستگیر، متهم و محکوم به اعدام می‌شوند ... آن مردی که در جریان سرقت مسلحانه نقشی نداشته، آزاد می‌شود. حالا من از شما می‌پرسم: اینکه مردان دیگر مُردند، تقصیر چه کسی بود؟ ... حالا این مردی که از مرگ نجات یافت و آزادانه به زندگی‌اش ادامه می‌دهد، آیا می‌تواند بگوید: “چون من آدم خوش قلبی هستم، آزاد شده‌ام؟” تنها دلیلی که او اکنون آزاد است، حضور من بوده، چون من جلوی او را گرفتم. پس آنانی که به دوزخ می‌روند، نباید هیچ کس را جز خودشان ملامت کنند. آنانی که به بهشت می‌روند هم باید تنها عیسی مسیح را حمد گویند. بدین ترتیب می‌بینیم که نجات، از آغاز تا انجامش، تماماً محض فیض است.” (حقایق دگرگون کننده - ص ۳۹-۴۰)

۵. اما این آموزه تصویر مستبدانه‌ای از خدا ارائه می‌کند. به هیچ وجه. اتفاقاً خدا را سخاوتمند نشان می‌دهد. کتاب مقدس نمی‌گوید که گزینش الاهی بی‌دلیل است. ما می‌دانیم که آنچه خدا انجام می‌دهد همیشه درست (پیدایش ۲۵:۱۸) و حکیمانه (رومیان ۳:۱۱) است. هیچ شواهدی وجود ندارد تا نشان دهد که عمل برگزیدگی «اتفاقی» یا به گفته‌ی عامیانه، مثل اجی مَجی لاترجی باشد! او برای خود دلایلی دارد، ولی آنچه ما می‌دانیم این است که این دلایل به وجود ما ربطی ندارند. اول قرنیتیان ۷:۴ می‌گوید: «زیرا کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی؟» اینکه بگوییم «می‌دانیم دلیل خدا برای برگزیدگی چیست»، با گفتن اینکه عمل برگزیدگی «اتفاقی» است، فرق می‌کند.

در مورد اینکه چرا خدا عده‌ای را برمی‌گزیند و عده‌ای دیگر را برنمی‌گزیند، سرنخی وجود دارد، اما نه سرنخی که قضیه را جذاب‌تر کند! اول قرنیتیان ۱:۲۷-۲۹ می‌گوید: «خدا جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناناوان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستی‌ها را تا هستی‌ها را باطل گرداند تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند». این احتمال وجود دارد

که دلیل خدا برای برگزیدن من و شما این بوده که ما جاهل یا ضعیف یا حقیر بودیم!

یکبار دیگر نکته‌ای را که در بالا بدان اشاره کردیم، تکرار می‌کنیم: تنها جایگزینی که برای آموزه برگزیدگی وجود دارد، این است که باور کنیم به دلیل وجود چیزی خاص در وجود ما بوده که خدا ما را به دیگران ترجیح داده، و به خاطرش ما را نجات بخشیده و دیگران را محکوم به هلاکت نموده است، و این نظریه در تضاد کامل با انجیل کتاب مقدسی قرار دارد.

ع اما اگر همه چیز مشخص شده و قطعی است، پس چرا باید دعا کرد و یا بشارت داد؟ این ایراد، ایرادی کوتاه بینانه است. اول از همه، اگر همه چیز به وسیله خدای قدوس و مهربان برنامه ریزی نشده باشد، حتی تصور اینکه صبح‌ها باید از خواب بیدار شویم وحشت‌آور است. اعمال ما (که همیشه با درکی بسیار جزئی انجام می‌گیرند) پیامدهای هولناکی به بار می‌آورند. [متأسفانه] همه چیز به ما بستگی می‌داشت! اگر همه چیز از قبل به وسیله خدایی قدوس و مهربان برنامه ریزی نشده باشد، مسیحیان، به هنگام بشارت دادن، متحمل فشار غیرقابل تحملی می‌شدند. در چنین حالتی، آنها اینطور برداشت می‌کردند که نامفهوم بودن سخنانشان می‌تواند باعث شود که شنونده "ناس" خود را برای نجات از دست بدهد. چه چشم‌انداز هولناکی!

**ما بشارت می‌دهیم و
دعا می‌کنیم چون از
امتیاز داشتن مشارکت
در کار خدا و همکاری
کردن با او برخورداریم.**

دوم، ما بشارت می‌دهیم و دعا می‌کنیم چون از امتیاز داشتن مشارکت در کار خدا و همکاری کردن با او برخورداریم. برای مثال، پدری ممکن است خودش توانایی شکستن هیزم برای اجاق را داشته باشد، اما از بچه‌هایش می‌خواهد که هیزم شکستن و نیز آتش روشن کردن را یاد بگیرند. اگر بچه‌ها بگویند: "ما هیچ انگیزه‌ای برای هیزم

شکستن نداریم. می‌دانیم که اگر هیزم نشکنیم، در هر صورت پدرمان این کار را خواهد کرد. او نخواهد گذاشت که ما از سرما یخ بزنیم!" پدر خواهد گفت: "الیه که خودم می‌توانم این کار را بکنم، اما دلم می‌خواهد شما هم در کار من سهمی داشته باشید." یقیناً اقتدار و امتیاز همکاری با پدر آسمانی‌مان، باید انگیزه فراوانی در ما ایجاد کند! او می‌خواهد که به‌همراه ما و برای ما کار کند.

در ضمن، قرار نیست که در مورد خدا به حدس و گمان بپردازیم. به هیچ وجه قرار نیست حدس بزنیم که "برگزیده" چه کسی است! خدا همه را به توبه فرامی‌خواند، پس ما نیز باید چنین کنیم. در واقع، آموزه برگزیدگی باید به ما امید بیشتری برای کار کردن با مردم بدهد. چرا؟ زیرا نباید در مورد هیچ‌کس تصور کنیم که امیدی برای او وجود ندارد! از دیدگاه بشری، شاید خیلی‌ها کاملاً سخت و گمشده به نظر برسند، اما از آنجایی که نجات به واسطه برگزیدگی الهی انجام می‌پذیرد، ما باید با همه امیدوارانه برخورد کنیم زیرا خدا از طریق ما مُردگان را به حیات می‌خواند.

بنابراین، حاکمیت خدا انگیزه‌ای برای بشارت دادن است، نه عاملی دلسرد کننده. در اعمال ۱۸، پولس در قرن‌تس است و یهودیان آن شهر، انجیل را رد کرده‌اند. خدا چگونه پولس را به "ترسان مباحث، بلکه سخن بگو و خاموش مباحث" (۹:۱۸) تشویق می‌کند؟ [با این آیه:] «من با تو هستم و هیچ‌کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است» (آیه ۱۰). خدا پولس را از حضور، حفاظت و برگزیدگی خودش مطمئن می‌سازد. و پولس هم با "یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به

کلام خدا تعلیم می‌داد» (آیه ۱۱) پاسخ می‌دهد. تعلیم این است: نفر بعدی که شما برایش دعا می‌کنید یا انجیل را با وی در میان می‌گذارید، ممکن است یکی از برگزیدگان خدا باشد، و شاید شما جزئی از نقشه خدا هستید که برای ایمان آوردن او، تعیین شده‌اید.

۷. آیا این فکر که شما «برگزیده» هستید، به نگرشی برتری جویانه منتهی نمی‌شود؟
با کمال احترام باید بگویم، چنین پرسشی نشان می‌دهد که پرسش کننده واقعا آموزه برگزیدگی را نفهمیده است! آموزه برگزیدگی تأثیری کاملاً خلاف این دارد. همانطور که در پاسخ به ایراد دوم گفتیم، این رد کردن آموزه برگزیدگی است که بطور منطقی شما را به داشتن احساسی برتری جویانه نسبت به آنانی که ایمان نیاورده‌اند، سوق خواهد داد. اگر منکر برگزیدگی شویم، ایمانداران به شدت وسوسه می‌شوند که به بی‌ایمانان بگویند: «چرا نمی‌توانید چیزی را ببینید که من توان دیدنش را دارم؟ شما یا باید احمق‌تر از من باشید، یا مغرورتر!» آموزه برگزیدگی می‌گوید که ایمانداران مردمی برگزیده شده هستند، نه مردمی قابل گزینش. ما به خاطر خصوصیات برترمان نیست که برگزیده شده‌ایم. دلایل برگزیده شدن ما ربطی به خود ما ندارد. ایمانداران هیچ برتری‌ای نسبت به بی‌ایمانان ندارند.

۸. من به کتاب مقدس ایمان دارم و همه تعالیم این کتاب در مورد برگزیدگی را می‌بینم، ولی چرا هنوز از آن خوشم نمی‌آید؟

نظریه من این است که انجیل چنان فراطبیعی است که همیشه با خصوصیات درآمیخته که با عقل طبیعی و فرهنگ نمی‌توانیم آن را هضم کنیم. آموزه عادل شمرده شدگی یکی از راه‌های دیدن انجیل است. این آموزه شریعت و محبت را طوری به هم می‌آمیزد که هیچ‌کس نمی‌توانست تصورش را بکند. ما جدا از شریعت نجات می‌یابیم تا امروز [در حالت نجات یافته] بتوانیم از شریعت اطاعت کنیم. همه فلسفه‌های دیگر یا به پیروی از شریعت (شریعت‌گرایی) متمایل هستند یا به کنار گذاشتن شریعت (بی‌بندوباری اخلاقی). حال، آموزه برگزیدگی همان انجیل است که از چشم‌اندازی دیگر مشاهده می‌شود. آموزه برگزیدگی، حاکمیت خدا را با مسئولیت انسان‌ها می‌آمیزد. در اینجا هم متوجه می‌شویم که فرهنگ‌ها و فلسفه‌های بشری نمی‌توانند این دو چیز را با هم ادغام نمایند.

پس، هر کسی که باشید، شما حاصل فرهنگی هستید که شما را از دیدگاهی اشباع نموده که آموزه برگزیدگی را پدیده‌ای ساده‌تر و با افراطی‌تر از آنچه واقعا هست، نشان می‌دهد. فلسفه‌ها و دین‌های شرقی همیشه تقدیرگراتر بوده‌اند. آنها معتقدند که استقلال و حاکمیت یک انسان بر سرنوشتش، توهمی بیش نیست. وقتی کسانی که از این زمینه فرهنگی (یا مذهبی) با انجیل رو به رو می‌شوند، شاید آن را یک‌جور «فردگرایی صرف» تلقی کنند. از سوی دیگر، سکولاریزم غربی قویا به حق و قدرت انسان‌ها برای تعیین راه و سرنوشت خودشان، باور دارد. وقتی مردم از زمینه فرهنگی غرب با انجیل مواجه می‌شوند، آن را «تقدیرگرایی صرف» می‌بینند.

بدین ترتیب، از هر جناحی که آمده باشیم، و یا اینکه هرگونه فرهنگ یا خلق و خوی داشته باشیم، باید تلاش کنیم تا تعادل ظریفی را که انجیل رهایی‌بخش بین عادل شمرده شدگی و برگزیدگی قائل می‌شود، درک کنیم. تعصباتی را که با خودمان وارد کلام خدا می‌کنیم، باید به خاطر داشته باشیم. ما باید مایل باشیم که حفظ تعادل میان دیدگاه‌هایمان را یاد بگیریم.

کاربردهای عملی

در پایان شایان ذکر است که مفهوم و برداشت مسیحی از حاکمیت خدا، یک اصل شگفت انگیز و عملی است ... اسرارآمیز می‌باشد، اما گیج کننده نیست. حاکمیت خدا در موارد زیر امنیت و اطمینان به وجود می‌آورد:

۱. مشکلات زندگی: منظور این است که ما در استفاده از عقل و اراده‌مان برای داشتن بیشترین تأثیرگذاری، انگیزه زیادی داریم، چون می‌دانیم که [هم] خدا همه چیز را تحت کنترل دارد و [هم] پیامدهای جهالت و ضعف خودمان، دامگیر ما خواهد شد. در عین حال، وعده قاطعی وجود دارد، مبنی بر اینکه در نهایت نمی‌توانیم زندگی‌مان را به تباهی بکشیم. خدا حتی از شکست‌ها و گرفتاری‌های ما برای جلال خودش و خیریت ما استفاده خواهد کرد. چه تسلی عمیقی!

سراینده مزمور می‌گوید: «نزد خدای تعالی آواز خواهیم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند» (مزمور ۲:۵۷). با عیان شدن [هر گوشه‌ای از] اراده خدا، روحی شیرین و شادی‌ای آرامش‌بخش در درونمان رشد می‌کند. حتی خیانت و حوادث ناگوار، یعنی آنچه که خدا نه در طرح آن دست داشته و نه در خلقش بلکه از شرارت این دنیا و شرارت دل انسان نشأت می‌گیرد، در نهایت در نقشه حکیمانه خدا تنیده می‌شود.

اما وعده رومیان ۲۸:۸ که می‌گوید "بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند ... همه چیز برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند" وعده‌ای است مختص ایمانداران. این تضمینی است برای کسانی که از طریق ایمان به عیسای نجات دهنده در خانواده‌ی الهی به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌اند. اگر شما عضو این خانواده نیستید، احتمال دارد که حتی چیزهای خوب برای خیریت شما به کار نیایند. تازه شاید شما را آن قدر سنگدل سازند که باعث شود نسبت به نیاز و وابستگی خود به خدا کور و مغرور شوید. اما حاکمیت خدا [در زندگی] فرزندان شما همیشه با محبت و رحمت عمل می‌کند.

۲. صمیمیت [و عشق] در حمد و پرستش: محبت غایی محبتی است که انتخاب کننده باشد. اگر خدا ما را به خاطر چیزهای بهتری که در وجودمان پیدا می‌کرد، دوست می‌داشت، فکر از دست دادن محبتش همیشه ما را می‌ترسانید. و هرگز محبت او را معجزه‌های تمام عیار نمی‌یافتیم. اما خدا نمی‌گوید: "چون به من خدمت می‌کنی، دوستت دارم." یا: "چون بیشتر از دیگران فروتن هستی، دوستت دارم." خدا می‌گوید: "دوستت دارم، فقط بدین خاطر که دوستت دارم." این محبتی کامل است. درک این حقیقت چشمه‌ای جوشان و خاموش نشدنی از حمد، قدرشناسی و شکرگزاری در وجود ما ایجاد می‌کند.

”در رومیان ۸ پی خواهید بُرد که استفاده راستین و قلبی از انجیل می‌تواند تبدیلی ژرف در شما ایجاد نماید. و فصل‌های بعدی چگونگی این تبدیل را به تصویر خواهند کشید.“

همچنانکه دکتر تیموتی کِلر مطالعه بخش دوم رساله به رومیان را آغاز می‌کند، از شما دعوت می‌کنیم به ما بپیوندید. ایشان شما را در درک مفاهیم کتاب یاری خواهند کرد و نشان خواهند داد که چگونه انجیل می‌تواند قلب و زندگی شما را دگرگون سازد. در هر سن و مرحله از ایمان که باشید، چه حق جو، چه نوایمان، چه شیان، و چه معلم، این کتاب به عنوان یک منبع در اختیار شما قرار داده شده است. پس آن را



بخوانید. مطالعه این کتاب شما را یاری خواهد کرد تا در رساله شگفت‌انگیز رومیان ارزش گرانبهای بی‌گناه محسوب شدن در حضور خدا را به عنوان یک نعمت بزرگ درک کنید.

بخورید. در کنار پرستش و تأملات روزانه شما در کلام خدا، این کتاب شما را یاری خواهد کرد تا در مسیح رشد کنید.

بخورانید. به هنگام موعظه و یا اداره یک گروه مطالعه کتاب مقدسی، این کتاب شما را راهنمایی خواهد کرد تا شنوندگان خود را در شرح، توضیح، و کاربرد رومیان ۸-۱۶ یاری کنید.

در هر مرحله که باشید، و به هر صورتی که این کتاب را استفاده می‌کنید...

کتاب رومیان ۸-۱۶ برای شخص شما می‌باشد.

راستی

Fact Ministries, Inc.

www.factministries.org

